



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گنجینه معارف

نویسنده:

محمد اهتمام

ناشر چاپی:

نورالحیات

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
گنجینه معارف جلد ۱	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
اشاره	۱۱
فهرست	۱۳
مقدمه	۲۴
راز و نیاز به درگاه بی نیاز	۲۵
در وصف نهج البلاغه	۲۷
وصیت حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام)	۲۷
از سخنان حضرت علی (علیه السلام)	۲۸
قطره ای از عظمت الهی	۲۸
در اهمیت روز جمعه	۲۹
عدد چهار خیلی بالاست	۳۰
درباره خلقت آفرینش	۳۱
درباره محروم کردن سائل	۳۲
قضیه معراج و صواب صلوات	۳۲
داستان سعد ابن ابی وقاص لعنت الله علیه	۳۳
شرح حال زبیر یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)	۳۴
داستان سید بحر العلوم	۳۵
داستان خواجه ربیع که در مشهد خاک است	۳۶
داستان بعد از شهادت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مخالفت نامردان غصب خلافت	۳۷
داستانی زیبا از شیخ انصاری	۳۸
زندگی مردان خدا	۳۹
در تفسیر سوره اذا زلزلت الارض زلزالها	۳۹

- ۴۰ در تفسیر والعادیات ضبحا
- ۴۱ یکی از اعجاز الهی
- ۴۲ یکی از معجزات حضرت علی (علیه السلام)
- ۴۳ داستان حمال
- ۴۳ هشام شاگرد امام صادق (علیه السلام)
- ۴۵ صبر در مصائب ، صبر در فقر ، صبر در گناه
- ۴۶ خالد بن ولید
- ۴۷ علی بن یقطین
- ۴۹ درباره برکت
- ۵۰ تفسیر : « وَ تُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا »
- ۵۲ فتح خیبر به دست امیرالمومنین (علیه السلام)
- ۵۳ آزارهای ابوجهل و ابولهب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۵۴ منظور از کلمات مقطعه
- ۵۵ داستان لیلۃ المبیث
- ۵۶ توبه شیطان لعین
- ۵۷ داستانی آموزنده
- ۵۸ حدیث « من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه »
- ۵۹ یکی از معجزات حضرت رضا (علیه السلام)
- ۶۰ شیعه شدن نادر شاه
- ۶۱ خدا شناسی حضرت سلمان فارسی
- ۶۳ درباره محبت مولا امیر المومنین (علیه السلام)
- ۶۴ نجات از فتنه های آخر الزمان
- ۶۵ داستان شطیطه یکی از زنان با ایمان
- ۶۶ داستان ادهم در زمان پیغمبر
- ۶۸ داستان شخصی از بحرین و نجات از قبر
- ۶۹ در احوالات آیت الله بهاء الدینی رحمه الله

۷۰	به دنیا آمدن حضرت موسی کلیم الله
۷۳	بخش دوم:
۷۳	آیات الهی و نکات مهم
۷۴	آیات الهی و نکات مهم
۸۹	دانستنی های قرآن
۹۰	دانستنی ها
۹۳	در گردش خورشید و ماه و سیاره ها
۹۵	نکات اخلاقی
۹۶	سختی های اجتناب ناپذیر زندگی
۹۸	درباره سوره حمد
۹۹	طلوع آفتاب
۱۰۰	بخش سوم : اشعار
۱۰۰	اشاره
۱۰۱	معرفی شاعر
۱۰۱	ویروس منجوس کرونا
۱۰۲	در احوالات مردم و گله از اوضاع روزگار
۱۰۳	معجزه کودکی حضرت علی (علیه السلام)
۱۰۴	توطئه منافقین مدینه و دعوت گرفتن آن ها برای عروسی از حضرت زهرا (علیها السلام)
۱۰۵	درباره طعم عسل که از اثر ذکر و فضیلت صلوات از زبان زنبوری
۱۰۶	مذمت دنیا
۱۰۷	نصایح و اندرزها
۱۰۸	غافل بودن
۱۰۸	بی وفائی دنیا
۱۰۹	احسان به دیگران
۱۱۰	شاد کردن هم نوعان
۱۱۰	نکته ها و اندرزها

۱۱۱	بی وفائی دنیا
۱۱۲	نصایح و نکته ها
۱۱۳	نصایح و اندرز
۱۱۵	مسلمانی
۱۱۶	عظمت پروردگار
۱۱۶	پند و اندرز
۱۱۷	بی وفائی دنیا
۱۱۸	احسان و نیکی
۱۱۹	ادب
۱۲۰	نکته ها
۱۲۱	راز دل
۱۲۳	انسان های جور واجور
۱۲۳	نصایح و نکته ها
۱۲۵	شاه ولایت حضرت علی (علیه السلام)
۱۲۵	توحید
۱۲۷	توحید شناسی
۱۲۷	بی وفائی دنیا
۱۲۸	غافل بودن
۱۲۹	حوادث و نکته ها
۱۲۹	نکته هایی درباره خداشناسی
۱۳۱	موعظه ها
۱۳۲	نصایح زیبا
۱۳۳	مدح جانشین پیغمبر
۱۳۴	شفای کلیه مریضان
۱۳۵	ولادت و ظهور نور زهراى اطهر (علیها السلام)
۱۳۶	منای دوست

عاقبت اندیشی	۱۳۷
محبت و دیدار صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)	۱۳۹
صفا و صمیمیت	۱۴۰
مدح امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف)	۱۴۱
زمانه و روزگار ۱	۱۴۲
زمانه و روزگار ۲	۱۴۳
مدح و منقبت امام حسن مجتبی (علیه السلام)	۱۴۴
میلاد با سعادت سرور آزادگان حضرت امام حسین (علیه السلام)	۱۴۵
ولادت با سعادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)	۱۴۶
مدح امام سجاد علی ابن الحسین (علیه السلام)	۱۴۸
مدح و منقبت حضرت علی ابن موسی الرضا(علیه السلام)	۱۴۹
مدح ائمه بقیع	۱۵۰
بی وفائی دنیا	۱۵۱
اشعار مفید و آموزنده	۱۵۲
نکته ها و آموزنده ها به طریق شعر	۱۵۲
غافل نبودن	۱۵۴
نصایح و نکته ها	۱۵۵
نصایح و اندرزها	۱۵۵
نصایح و اندرز	۱۵۷
عبرت ها	۱۵۸
بسم الله الرحمن الرحيم	۱۵۹
مطلع الانوار خلاق احد	۱۶۰
آرامش و توکل	۱۶۱
مسلمانی	۱۶۲
دوستی و اخوت	۱۶۳
توکل	۱۶۴

۱۶۵	-----	محبت مولا امیر المؤمنین
۱۶۶	-----	اشعار آموزنده
۱۶۶	-----	یک بیتی های مفید و آموزنده
۱۷۲	-----	سلام بر پنج تو و اشعاری شیرین
۱۷۲	-----	نکاتی زیبا و پند آموز
۱۷۳	-----	نکات آموزنده
۱۷۴	-----	اشعار مهم
۱۷۴	-----	پند و اندرز
۱۷۶	-----	اشعار و نکات مهم
۱۷۷	-----	بحر طویل
۱۷۸	-----	نکات مهم
۱۷۸	-----	پند و اندرز
۱۷۹	-----	درباره مرکز

گنجینه معارف جلد 1

مشخصات کتاب

گنجینه معارف جلد 1

نویسنده : محمد اهتمام

ویراستار دیجیتال: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

مقدمه..... 9

راز و نیاز به درگاه بی نیاز..... 10

در وصف نهج البلاغه..... 12

وصیت حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام)..... 12

از سخنان حضرت علی (علیه السلام)..... 13

قطره ای از عظمت الهی..... 13

در اهمیت روز جمعه..... 14

عدد چهار خیلی بالاست..... 15

درباره خلقت آفرینش..... 16

درباره محروم کردن سائل..... 17

قضیه معراج و صواب صلوات..... 17

داستان سعد ابن ابی وقاص لعنت الله علیه..... 18

شرح حال زبیر یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)..... 19

داستان سید بحر العلوم..... 20

داستان خواجه ربیع که در مشهد خاک است..... 21

ص: 3

داستان بعد از شهادت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مخالفت نامردان غصب خلافت..... 22

داستانی زیبا از شیخ انصاری..... 23

زندگی مردان خدا..... 24

در تفسیر سوره اذا زلزلت الارض زلزالها..... 24

در تفسیر والعادیات ضبیحا..... 25

یکی از اعجاز الهی..... 26

یکی از معجزات حضرت علی (علیه السلام) 27

داستان حمال..... 28

هشام شاگرد امام صادق (علیه السلام) 28

صبر در مصائب ، صبر در فقر ، صبر در گناه..... 30

خالد بن ولید..... 31

علی بن یقطین..... 32

درباره برکت..... 34

تفسیر : « وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا »..... 35

فتح خیبر به دست امیرالمومنین (علیه السلام) 37

آزارهای ابوجهل و ابولهب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)..... 38

منظور از کلمات مقطعه..... 39

داستان لیلۃ المیت..... 40

توبه شیطان لعین..... 41

داستانی آموزنده..... 42

حدیث « من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه »..... 43

یکی از معجزات حضرت رضا (علیه السلام) 44

شیعه شدن نادر شاه 45

ص: 4

خدا شناسی حضرت سلمان فارسی..... 46

درباره محبت مولا امیر المومنین (علیه السلام) 48

نجات از فتنه های آخر الزمان..... 49

داستان شطیطه یکی از زنان با ایمان..... 50

داستان ادهم در زمان پیغمبر..... 51

داستان شخصی از بحرین و نجات از قبر..... 53

در احوالات آیت الله بهاء الدینی رحمه الله..... 54

به دنیا آمدن حضرت موسی کلیم الله..... 55

بخش دوم:..... 58

آیات الهی و نکات مهم..... 58

آیات الهی و نکات مهم..... 59

دانستی های قرآن..... 74

دانستی ها 75

در گردش خورشید و ماه و سیاره ها..... 78

نکات اخلاقی..... 80

سختی های اجتناب ناپذیر زندگی..... 81

درباره سوره حمد..... 83

طلوع آفتاب..... 84

بخش سوم : اشعار 85

معرفی شاعر..... 86

ویروس منحوس کرونا..... 86

در احوالات مردم و گله از اوضاع روزگار 87

معجزه کودکی حضرت علی (علیه السلام) 88

توطئه منافقین مدینه و دعوت گرفتن آن ها برای عروسی 89

از حضرت زهرا (علیها السلام) 89

ص: 5

درباره طعم غسل که از اثر ذکر و فضیلت صلوات از زبان زنبوری..... 90

مذمت دنیا..... 91

نصایح و اندرزها..... 92

غافل بودن..... 93

بی وفائی دنیا..... 93

احسان به دیگران..... 94

شاد کردن هم نوعان..... 95

نکته ها و اندرزها..... 95

بی وفائی دنیا..... 96

نصایح و نکته ها..... 97

نصایح و اندرز..... 98

مسلمانی..... 99

عظمت پروردگار..... 100

پند و اندرز..... 100

بی وفائی دنیا..... 101

احسان و نیکی..... 102

ادب..... 103

نکته ها..... 104

راز دل..... 105

انسان های جور و اجور..... 107

نصایح و نکته ها..... 107

شاه ولایت حضرت علی (علیه السلام) 109

توحید..... 109

توحید شناسی..... 111

بی وفائی دنیا..... 111

ص: 6

- غافل بودن..... 112
- حوادث و نکته ها..... 113
- نکته هایی درباره خدانشناسی..... 113
- موعظه ها..... 115
- نصایح زیبا..... 116
- مدح جانشین پیغمبر..... 117
- شفای کلیه مریضان..... 118
- ولادت و ظهور نور زهراى اطهر (علیها السلام) 119
- منای دوست..... 120
- عاقبت اندیشی..... 121
- محبت و دیدار صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)..... 123
- صفا و صمیمیت..... 124
- مدح امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف)..... 125
- زمانه و روزگار 1..... 126
- زمانه و روزگار 2..... 127
- مدح و منقبت امام حسن مجتبی (علیه السلام) 128
- میلاد با سعادت سرور آزادگان حضرت امام حسین (علیه السلام) 129
- ولادت با سعادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) 130
- مدح امام سجاد علی ابن الحسین (علیه السلام) 132
- مدح و منقبت حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) 133
- مدح ائمه بقیع..... 134

بی وفائی دنیا..... 135

اشعار مفید و آموزنده..... 136

نکته ها و آموزنده ها به طریق شعر..... 136

غافل نبودن..... 138

ص: 7

نصایح و نکته ها.....	139
نصایح و اندرزها.....	139
نصایح و اندرز.....	141
عبرت ها.....	142
بسم الله الرحمن الرحيم.....	143
مطلع الانوار خلاق احد.....	144
آرامش و توکل.....	145
مسلمانی.....	146
دوستی و اخوت.....	147
توکل.....	148
محبت مولا امیر المؤمنین.....	149
اشعار آموزنده.....	150
یک بیتی های مفید و آموزنده.....	150
سلام بر پنج تو و اشعاری شیرین.....	154
نکاتی زیبا و پند آموز.....	154
نکات آموزنده.....	155
اشعار مهم.....	156
پند و اندرز.....	156
اشعار و نکات مهم.....	157
بحر طویل.....	158
نکات مهم.....	159

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدای جهان آفرین *** جهان آفرین را هزار آفرین

نام من باشد محمد فامیل نیکم اهتمام *** بچه رهنان پیرو خط امام

دستم بزیر خاک چو خواهد شدن تباه *** باری بیادگار نوشتم خط سیاه

روزیکه چرخ بر من مسکین جفا کند *** در زیر خاک بند ز بندم جدا کند

یا ربّ تو نگاه دار تو ایمان آن کسی *** کین خط بخواند و بر من مسکین دعا کند

اما بعد چنین گوید : محمد بن عباس مجموعه ای که پیش روی شما خوانندگان عزیز می باشد نام آن را «گنجینه معارف» گذاشتم که در سه مجلد می باشد. ان شاء الله به یاری خداوند متعال و در ظلّ توجهات امام زمان عجل دو جلد دیگر پس از این جلد اول به زیور طبع آراسته خواهد شد . این کتاب را در دسترس دوستان و محبین اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) قرار می دهم که حقیر را از دعای خیر فراموش ننمایند . امیدوارم که از مطالب این کتابه بهره های وافیه و کامل برده شود و ذخیره ای برای آخرت باشد .

الاحقر محمد اهتمام

من بد کنم و تو بد مجازات کنی - پس فرق میان من و تو چیست بگو ناکرده گنه در این جهان کیست - بگو آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو پروردگارا به داده ات شکر و به نداده ات از شکر ، که داده ات نعمت است و نداده ات حکمت و گرفته ات امتحان .

خداوندا تقدیرم را زیبا بنویس کمکم کن آنچه تو زود می خواهی من دیر نخواهم و آنچه تو دیر می خواهی من زود نخواهم. همه گمان می کنند به خاطر گرفتاری زیاد از خداوند دور شده ایم، در حالی که به خاطر دوری از خدا گرفتاریم .

خدایا! آنان که به من بدی کردند مرا هوشیار کردند و آنان که از من انتقاد کردند به من راه و رسم زندگی آموختند آنان که به من بی اعتنائی کردند به من صبر و تحمل آموختند. آنان که به من خوبی کردند به من مهر و وفا و دوستی آموختند، پس خدایا! به همه اینان که باعث تعالی دنیوی و اخروی من شدند خیر و نیکی دنیا و آخرت عطا بفرما .

بار خدایا! تو را شکر می کنم و ستایش می کنم و به تو ایمان دارم و کار خود را بر تو وا می گذارم به گناه خود نزد تو معترفم و تو را گواه می گیرم که من تو را یگانه و بی همتا می شناسم . و من عقیده دارم که تو در آنچه حکم کنی عادل و بندگان را از نیاز نیافریدی و بیش از توان تکلیف نکردی از روی مهربانی نعمت هستی را به آنها بخشیدی و از روی حکمت آنها را در معرض امتحان آوردی به هر مکلفی عقل کامل دادی و راه روشن پیش پای او نهادی.

ستایش از آن خداوند یگانه تنهاست ، آن خدایی که بی همتاست. همان یکتای بی نیازی که مانندی ندارد. سر آغاز هستی که پایان ندارد، پاینده ای که نهایت ندارد موجود پابرجایی که نیستی ندارد همیشه پادشاهی که زوال ندارد. توانایی که از هیچ چیز در نماند دانایی که هیچ چیزی بر او پوشیده نیست، به ذات خود زنده است و در لا مکان پاینده شنوای بینایی که اندام و ابزاری نخواهد . قضای او را کسی بر نگرداند و بر او چیره شود.

گواهی می دهم که شایسته پرستش هستی ای پروردگار جهانیان! و گواهی می دهم که محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده تو و سید و خاتم پیغمبران و بهترین همه آفریدگان است و علی بن ابیطالب (علیهما السلام) پیشوای پرهیزکاران و زمامدار مسلمین جهان است. و گواهی می دهم که فرزندانش پس از او حجت های خدایند تا روز قیامت . درود و رحمت خدا بر آنان باد و گواهی می دهم که غاصبان خلافت ، خلافت الهی را از خاندان وحی بیرون بردند و راه مستقیم که حضرت علی (علیه السلام) و فرزندان او بود بد جلوه داده اند و خودشان را ز مامدار و رهبر جامعه به زور و تزویر قرار دادند ، لعنت حق شایسته آنان باد .

خداوند متعال 4 صفت مخصوص دارد:

1 : دانای بی نهایت ، 2: توانای بی نهایت، 3: مهربان بی نهایت، 4: بخشنده بی نهایت .

اگر چیزی ندارد دوست دارد که نمی دهد اگر چیزی دیر داد صلاح توست .

ص: 11

علما و دانشمندان علم و ادب در تعریف نهج البلاغه گفته اند: نهج البلاغه فروتر از کلام خالق و فراتر از کلام مخلوق است و در عظمت آن همین بس که آن را (اخ القرآن) می نامند یعنی برادر و نظیر قرآن که وحی الهی و معجزه رسالت و برنامه کامل سعادت است . بخوانیم و به دوستان توصیه کنیم بخوانند و به دیگران بگویند که بخوانند و عمل کنند .

یکی از فرمایشات حضرت علی (علیه السلام) در این کتاب این است که می فرمایند : بهترین سعادت برای افراد بشر قناعت است و فرموده : «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ.» یعنی عزت یافت کسی که قناعت کرد و ذلت یافت کسی که طمع مال مردم داشت .

وصیت حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام)

فرزندم چیزی از مال دنیا را بعد از خود باقی نگذار؛ زیرا آنچه باقی می گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود ، یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می کند که در این صورت او به چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن محروم شده ای، یا برای کسی می گذاری که آن را در معصیت خداوند به کار می گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته ای شقاوتمند و محروم از سعادت می شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده ای و سزاوار نیست هیچ یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری. شک نیست که گذاشتن اموالی به عنوان ارثیه در حد نیاز فرزندان و

بازماندگان مذموم نیست و بسیاری از اولیاء الله و نیکان اموالی داشتند که به فرزندان تقسیم شده است .

از سخنان حضرت علی (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه سه صفت رذیله ای را بیان می فرمایند که انسان را در گناهان غوطه ور می کند و از آغاز آفرینش تا به حال ادامه دارد:

1 : شیطان با آن همه عبادت بر اثر تکبر از درگاه حق تعالی رانده شد.

2 : و حضرت آدم(علیه السلام) به دلیل حرص و طمع ترک اولا کرد و از درخت ممنوعه خورد و از بهشت اخراج شد.

3 : و قابیل بر اثر حسد نخستین قتل و جنایت را در عالم بنیان نهاد و منفور ساحت قدس پروردگار گشت . و سه صفت رذیله دیگر عشق به زنان و عشق به دنیا و عشق به ریاست و راحت طلبی .

یگانه چیزی که هم می نویسد و هم پاک می کند صلوات بر محمد و آل محمد است که هم سیئات را پاک می کند و محو می سازد و هم حسنات را مضاعف و پاداش در دنیا و عقبی می دهد. «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»

قطره ای از عظمت الهی

خداوند به آنچه در دریا و بیابان می باشد عالم و دانا است تمام کلیدهای غیب که از مردم پوشیده و پنهان است نزد اوست که آنها را جز او کسی نمی داند و هیچ برگی از درخت نیفتد و هیچ دانه و تخمی از زیر زمین بیرون

نیاید و کشت نشود مگر اینکه او می داند و هیچ تر و خشکی نیست که خدا به آن احاطه دارد.

خداوند متعال عالم و داناست بر کسانی که راز خود را پنهان می کنند و سخن آهسته با یکدیگر می گویند و به آنچه بر آن تصمیم می گیرند و بنا دیدنیها که در زیر حجاب ها و پرده ها مستور است و به سوراخ هایی که موران کوچک در تابستان و حشرات و گزندگان در زمستان و به صدای آه و ناله و گریه زن هایی که میان ایشان و فرزندانشان جدایی افتاده و به صدای قدم های آهسته و به جای پنهان شدن حیوانات در غارها، دره ها، کوه ها و به رحم هایی که نطفه های آمیخته به خون و به نغمه سرای مرغان خواننده، خالق یکتا آگاهی کامل دارد شکر نعمت و طاعت و بندگی او را غفلت نکنیم.

در اهمیت روز جمعه

در اسلام چهار عید مهم داریم: یکی روز عید غدیر که روز ولایت است، یکی عید فطر و دیگری عید قربان و یکی روز جمعه که سید ایام تمام روزهای سال است. روز جمعه بالاتر از عید فطر و عید قربان است به همین جهت تمام جمعه ها تعطیل است جمعه روزی است که حضرت آدم به دنیا آمد جمعه روزی است که حضرت آدم از بهشت بیرون آمد. جمعه روزی است که توبه حضرت پس از 200 سال قبول شد. جمعه روزی است که حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دنیا آمد. جمعه روزی است که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می کند. در این روز غسل جمعه مستحب موکد، نماز جمعه، زیارت آل یاسین و صبح های جمعه دعای ندبه و عصر های جمعه دعای سمات وارد

شده است . در این روز اموات چشم به راه صدقات زنده ها هستند، پس باید به یاد آنها باشیم .

عدد چهار خیلی بالاست

مثلاً آب و هوا، خاک و آتش، چهار عدد ماه و خورشید شب و روز، 4 عدد کعبه معظم چهارگوش است. تسیحات اربعه 4 تاست . بیت المأمور در آسمان چهارم چهارگوش است . عرش خدا چهارگوش است . دست و پا خنده و گریه، غصه و شادی..... 4 عدد مرنج و مرنجان، نترس و نترسان.

موقع نماز خواندن بهشت را طرف راست و جهنم را طرف چپ و خدا را روبه روی خود در نظر داشته باشیم. شمال و جنوب مشرق و مغرب. چهارباغ، چهارسو، چهار دیواری اختیاری، هرکس سحر ندارد از خود خبر ندارد. هر کس فرزند ندارد نور بصر ندارد . هر کس برادر ندارد زور بازو ندارد. هر کس همسر ندارد شوق و شغف ندارد. هر کس پول ندارد او آبرو ندارد اصلاً غمی ندارد .

تمام افراد بشر خدا را قبول دارند ولی اکثراً یقین ندارند اگر به یقین رسیدند دیگر اختلاف و نزاعی نیست. خداوند متعال در این صورت انسان چه عجایی و چه صنعتی به کار برده، دهان به ما داده برای خوراک، دو فک داده یکی فک بالا ثابت، یکی فک پائین در حرکت و دندان ها داده برای جویدن، زبان داده برای مزه غذاها و برای صحبت کردن، آب بزاق دهان، برای هضم غذا و این آب شیرین است و هیچ وقت تمام نمی شود. بینی به ما داده برای

تنفس و آب آن شور است و چشم های ما در بالا قرار داده برای دیدن، آب چشم شور است ولی با آب بینی تفاوت دارد.

تمام موهای سرمان را ماهی یک بار کوتاه می کنیم، ولی موهای مژه را در مدت یک عمر ذره ای کوتاه نمی کنیم.

گوش انسان روغنی دارد که حشره و پشه و مورچه نمی توانند وارد شوند چون که تلخ است و آنها را می کشد .

درباره خلقت آفرینش

خداوند متعال تمام مخلوقات را زوج آفرید. انسان ها را زن و مرد، حیوانات را نر و ماده، شب و روز، ماه و خورشید و حتی اعضای بدن انسان زوج است. دست ها زوج، پاها زوج، چشم ها زوج، گوش ها زوج، کلیه ها زوج، گلبول های انسان سفید و قرمز زوج، کلیه ها زوج، حتی عوامل الهی زوج است مثل امر به معروف و نهی از منکر، تبری و تولی. زمین و آسمان زوج، دنیا و آخرت زوج، قرآن و عترت زوج. « وَ أَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ». بینی انسان و حیوانات زوج، هوا را که اکسیژن فرو می بریم و بازده آن گاز کربنیک زوج، گیاهان همه نر و ماده دارند. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس تمسک پیدا کند به قرآن و عترت با من است تا لب حوض کوثر بر من وارد شوند . هر که یکی از آنها را قبول نکند از من دور است. دومی لعنت الله علیه گفت: « حسبنا کتاب الله » و زیر بار عترت نرفت و مردم را گمراه کرد و مردم را از مفسران قرآن جدا کرد .

درباره محروم کردن سائل

حضرت یعقوب (علیه السلام) به خدا عرض کرد: خدایا! چه شد که مرا چهل سال نابینا کردی؟ خداوند فرمودند: یادت می آید گوسفندی را ذبح کردی و پختی و اهل و عیالت استفاده کردند در آن حال سائلی آمد و او را محروم کردی .

در زمان قدیم شخصی وضع خوبی داشت سفره ای پهن کردند و غذاهای متنوع سائلی آمد در آن موقع او را محروم کرد به زودی آن مرد بیچاره شد کار به جایی رسید که زن او را طلاق گرفت و به دیگری شوهر کرد. روزی سفره ای انداخته بودند سائلی درب خانه را زد این مرد به خانم گفت: برو غذا و پول برایش ببر، وقتی زن رفت ، دید شوهر اول اوست. به شوهرش گفت: این همسر من بود که به گدایی افتاده است. همسرش گفت: آن سائل که آمد درب خانه شما و تقاضای کمک کرد من بودم که محروم شدم. اینجاست که خداوند می فرماید : «إِزْحَمْ تُرْحَم»

قضیه معراج و صواب صلوات

روزی که حضرت جبرائیل به امر خدای جلیل آمد و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را از مکه معظمه به بیت المقدس و از آنجا با براق به معراج برد و خداوند با زبان حضرت علی با رسول خدا صحبت کرد و بهشت و جهنم را به آن بزرگوار نشان داد. تمام ملائکه به استقبال حضرت آمدند در آن حال ملکی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض ادب کرد و گفت: یا رسول الله! من عبادت چندین هزار ساله انجام داده ام می خواهم صوابش را به شما هدیه کنم . رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: من احتیاج ندارم. آن ملک عرض کرد: آن اعمال را به حضرت علی (علیه السلام) هدیه می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: حضرت علی (علیه السلام) هم احتیاج ندارد. آن ملک عرض کرد: به حضرت زهرا (علیها السلام) هدیه می کنم. حضرت فرمودند: ایشان هم احتیاج ندارد. آن ملک عرض کرد: یا رسول الله! پس به امت شما هدیه می کنم. حضرت فرمودند: امت من هم احتیاج ندارد. هرگاه امت من، یک عدد صلوات که بفرستد برابر این همه عبادت است که شما انجام داده اید.

داستان سعد ابن ابی وقاص لعنت الله علیه

سعد بن ابی وقاص در زمان رسول الله زندگی می کرد. و از کسانی است که به اسلام ایمان آورده، مشرکین او را خیلی شکنجه کردند. یکی از شکنجه ها این بود که او را در آفتاب گرم می خوابانند، بر سینه و شکم او سنگ های سنگین می گذاشتند تا بیجان می شد. به او می گفتند: دست از اسلام بردار. بعد از آنکه اسلام بر مشرکین پیروز شد کار او بالا گرفت و یکی از ثروتمندان آن زمان شد که حدود هزار شتر و غلامانی پیدا کرد در زمان حضرت علی (علیه السلام) حضور داشت. حضرت به اصحابشان فرمودند: قبل از اینکه من از میان شما بروم هر چه می خواهد از من سؤال کنید، چون من از هفت طبقه آسمان بهتر به زمین آگاه ترم. سعد حضرت را مسخره کرد و گفت: اگر راست می گویی بگو بدانم موهای سر من چه مقدار است؟ حضرت

فرمودند: اگر بگویم می گویی دروغ می گوید نمی شود شمرد، اما همین قدر برایت بگویم آن توله سگی که در خانه داری قاتل حسین من است.

شرح حال زبیر یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) سه نفر از اصحاب ایشان به مقام اهل بیت رسیدند یکی از آنها سلمان فارسی بود که حضرت فرمودند: سلمان فارسی نگویند بلکه بگویند سلمان محمدی و سلمانُ منّا اهل البیت، سلمان از ما اهل بیت است . دوم: ابوذر غفاری ؛ و سوم زبیر بود که به او می گفتند سیف الاسلام و مورد وثوق حضرت امیر و حضرت زهرا بود. در جنگ ها شرکت می کرد و شمشیر می زد و به اسلام کمک می کرد، ولی پس از شهادت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) با عایشه همدست شد و به جنگ حضرت علی (علیه السلام) آمد. حضرت یکی را فرستاد پیش زبیر و به او گفت: حضرت امیر با تو کاری دارد. رفت خدمت حضرت امیرالمومنین حضرت به زبیر فرمودند: یاد می آید که حضرت رسول به تو فرمودند ای زبیر! تو از مایی اگر آخرت می خواهی با علی باش. زبیر گفت: بله یادم رفته بود الان یادم آمد شمشیر خود را غلاف کرد و رفت و گفت با حضرت علی جنگ نمی کنیم. فرزندش به نام عبدالله به او گفت: از شمشیر علی (علیه السلام) ترسیدی؟ گفت: نه. چند مرتبه عبدالله تکرار کرد که تو از شمشیر حضرت علی (علیه السلام) ترسیدی در این موقع شیطان او را وسوسه کرد شمشیر را از غلاف درآورد و به لشکر علی (علیه السلام) رفت. حضرت به لشکریان فرمودند: با او کاری نداشته

باشید، راه را باز کنید تا بیاید. زبیر آمد به حضرت رسید و شمشیر خود را غلاف کرد و سر به بیابان گذاشت و رفت خسته شد. زیر سایه درختی خوابید. چوپانی از آن طرف عبور می کرد زبیر را دید و او را شناخت آمد و سر او را از بدن جدا نمود. سر را با شمشیر پیش حضرت امیر برد. حضرت علی (علیه السلام) وقتی سر بریده زبیر را دیدند خیلی ناراحت شدند که چقدر صاحب این سر خدمت به اسلام کرد و شمشیرها کشید و کفار را به درک واصل کرد، ولی به آن چوپان فرمودند: هم تو اهل دوزخی، هم زبیر. تو قاتل هستی و زبیر هم آخر عمر از شیطان اطاعت نموده و از ولی خود اطاعت نکرد و از ما جدا شد. این بود آخر عاقبت زبیر با این همه فداکاری و خدمت در راه خدا شد خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. لذا انسان نباید صراط مستقیم که امیرالمومنین (علیه السلام) است را رها کند. اللهم اجعل عواقب امورها خیرا.

داستان سید بحر العلوم

سید بحر العلوم از علمای برجسته تشیع است که بارها خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده اند. ایشان در حوزه علمیه نجف اشرف تدریس داشتند. یک روز خادمش به او می گوید: آقا هر که بیاید در منزل شما، او را دست خالی بر نمی گردانید دیگر پولی برای شما نمانده. در این حال می بیند کسی درب خانه را می زند. سید می گویند: خودم می روم ببینم چه کسی درب را می زند. خادم هرچه اصرار کرد شما نباید بروید. آقا فرمودند: این دفعه خودم می روم. آقا رفتند و در را باز کردند و سلام کردند و خیلی خوش آمد گفتند و آن آقا را بالاتر از خود نشاندند. مشغول صحبت شدند بعداً آن آقا یک نامه ای به دست

سید دادند و تشریف بردند . سید تا درب منزل ایشان را بدرقه نموده و خیلی احترام گذاردند. بعد سید به خادم فرمودند: این نامه را ببر و نشانی دادند در بازار به آن مرد بده و جواب او را بگیر و بیا. خادم نامه را برد همان جا که نشانی داده بودند و به آن مرد داد. آن مرد تا نامه را گرفت نامه را بوسید و به چشمان خود گذاشتند و کیسه ای برداشتند و آن را پر از پول کردند و به خادم گفتند: ببر. وقتی کیسه پول را به سید تحویل دادم. آقا به خادم فرمودند: ما آقا داریم، ما مولا و صاحب داریم، ما پناه بی کسان داریم. روز بعد خادم رفت همانجا که پول ها را گرفته بود هرچه نگاه کردند آن مکان را پیدا نکردند و هیچ آثاری نبود. آری این است پاداش مردان خدا .

داستان خواجه ربیع که در مشهد خاک است

ایشان در زمان حضرت علی (علیه السلام) زندگی می کرده و از اصحاب خاص حضرت بوده، حضرت او را حاکم سناباد مشهد می کند در زمان جنگ با معاویه لعنت الله علیه حضرت نامه ای به او می نویسد که از طوس و سناباد و اطراف لشکری جمع آوری کن و به کمک بیا. سه مرتبه حضرت نامه می فرستد که حرکت کن و بیا . ایشان همیشه به عبادت و نماز و ذکر مشغول بوده و اعتنایی به امر امام نمی کند آنجا که خبر شهادت حضرت علی (علیه السلام) به دست ابن ملجم مرادی به او می رسد و خبر شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) به او می رسد و شهادت امام حسین (علیه السلام) و اسارت امام سجاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام) و فرزندان امام را به او می دهند داشته ذکر می گفته و

تسبیح می گردانند. لعن می کند قاتلان امام را و موقع مرگ توبه می کند و می گوید: من لحظه ای غافل از ذکر شدم و قاتلان امام را لعن کردم. الان بعضی از مردم نادان و جاهل می روند و او را زیارت می کنند . این است دوری از ولایت .

داستان بعد از شهادت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مخالفت نامردان غصب خلافت

پس از شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مردمان بی ایمان به ظاهر مسلمان آمدند کمسیون گرفتند و خلافت و جانشینی حق را گرفتند و به ناحق سپردند از این جهت علی (علیه السلام) فوری یک قرآن با تفسیر ولایت نوشت و برد پیش آن نا اهلان و ارائه داد و فرمود خلافت را که خدا و رسول به من واگذار کرده بودند شما به زور و تزویر از دست من گرفتید اکنون این قرآن با تفسیر ولایت را آماده کرده ام به آن عمل کنید آن نامردان بی دین گفتند این قرآن مال خودت باشد ما احتیاج به چنین قرآنی نداریم حضرت علی (علیه السلام) خیلی ناراحت شدند از این نامردان بی خرد و قرآن را با خود بردند و دست به دست از هر امامی به امام دیگر تحویل داده شد و الان آن قرآن در نزد حضرت صاحب الزمان قرار دارد تا بعداً طبق قرآن به حساب یک به یک نااهلان و غاصبان خلافت رسیدگی شود انشاءالله

صلوات بر یکصد و ده *** لعنت بر سیصد و ده

حضرت علی (علیه السلام) *** عمر لعنت الله علیه

شیخ انصاری یکی از مراجع و اساتید حوزه علمیه بوده و کتاب های زیادی نوشته که از زمان او تا به حال در حوزه های علمیه طلاب و علما از آن کتاب ها درس و بحث استفاده می کنند و این شخصیت یک اتاق داشته که هم مهمانخانه او بوده که از مردان پذیرایی می کرده هم اتاق مطالعه هم اتاق خواب یک روز خانم او می گوید حاج آقا یک چادر رختخواب بخرید که این رختخواب ها را در او جای او هم اینطور زشت است مردم رفت و آمد می کنند آقا هیچ اعتنایی نکردند با حالی که کلیه خمس و زکات در دست ایشان بود و مرجع زمان خود بوده پس از مدتی آقا می آیند در منزل می بینند خانم چادر رختخواب را خریده و رختخواب ها را منظم کرده از خانم سؤال می کند این چادر رختخواب پول او را از کجا آوردی؟ گفت: حاج آقا پولی که برای خرجی می دادی چند وقت صرفه جویی و خرید کمتر کردم. آقا فرمودند: پس می شود صرفه جویی کرد از آن وقت به بعد خرجی را کمتر دادند .

مرحوم شیخ انصاری در یکی از ایوان های حرم حضرت علی (علیه السلام) دفن است و مورد احترام شیعیان جهان می باشد. ایشان یک روز شیطان را می بیند که نخ های زیاد و کلفت و باریک در دست دارد. به شیطان فرمودند: این نخ ها چیست؟ شیطان گفت: این نخ ها هر کدام برای یک نفر می باشد آنکه ایمانش قوی باشد نخش کلفت تر است تا پاره نشود. مردم را با این ریسمان ها اغفال می کنم و به طرف خود می کشانم. آقا به او فرمودند: این طناب که خیلی کلفت است مال چه کسی است؟ شیطان گفت: این طناب که خیلی

قوی است، مال شیخ انصاری می باشد. امروز دو مرتبه می خواستم او را اغفال کنم و به طرف خود بکشانم اما موفق نشدم. یک روز شیخ در خیابان الاغی را دید که بار سنگینی به پشت او گذاشته اند و این حیوان با سختی بار را می برد چون حیوان با این بار سنگین به او رسید با زبان بی زبانی به شیخ نگاه کرد و گفت: من با هر سختی این بار را به مقصود رساندم، آیا تو هم پایان کار را به مقصد رساندی .

زندگی مردان خدا

مرحوم شیخ عبدالکریم حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم، روزی شخصی عبایی را به جناب شیخ به عنوان هدیه تقدیم کرد . جناب شیخ دیدند که عبای گران قیمتی است ؛ لذا از پوشیدن آن اکراه داشت . چون هدیه بود نخواست آن را نپذیرد. بنابراین با آن شخص گفت: ارزش این عبا که به من دادی برابر چند عبای معمولی می باشد؟ آن شخص گفت: 16 عبای معمولی. شیخ فرمودند: این عبا را به بازار ببر و در عوض 16 عبای معمولی بخرید. آن شخص اطاعت کردند و عباها را آوردند و به شیخ تحویل دادند آقا یکی از عباها را پوشید و بقیه را به 15 نفر از طلبه ها دادند و فرمودند: حالا آن عبا را یک نفر می پوشید در حالی که با عوض کردن 16 نفر عبای نو پوشیدند .

در تفسیر سورة اذا زلزلت الارض زلزالها

کره زمین که در حال حرکت است و دودور می زند یک دور دور خورشید و یک دور دور خود می چرخد. شب و روز و سال به دست می آید دو ستون

دارد که ما او را نمی بینیم یکی قوه جاذبه که خورشید است و دیگری قوه دافعه. میلیاردها کره داریم که بعضی از آنها را می بینیم همه سر جای خود انجام وظیفه می کنند. روزی که به امر خداوند زمین متلاشی می شود خورشید و زمین ذوب می شوند این فقط مربوط به کره زمین و خورشید است آن وقت است که انسان ها می گویند قیامت به پا شده به جز 14 معصوم که آنها خیر البریه هستند و استثنا از این قضیه می باشند. « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ » اینجاست که هر کس اندازه ذره ای اعمال نیک و حسنه داشته باشد پاداش می گیرند و آنانی که اعمال ناشایسته دارند به سزای اعمال خود خواهند رسید.

در تفسیر والعاديات ضبحا

قرآن مجید یکی از معجزات و آیات الهی است و سوره والعاديات یکی از معجزات زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. پیغمبر بعد از آنکه از مکه به مدینه هجرت نمود دارای قدرت و شوکت و سربازانی فداکار پیدا نمود در این ها تعداد 10 هزار نفر از مخالفان از زن و مرد، پیر و جوان در بیابان صف کشیدند و برای مقابله با پیغمبر جمع شدند خبر به حضرت رسول رسید حضرت یک نفر را فرستادند که شما چه می گوید؟ آنان گفتند: ما آماده کارزار هستیم، اسلام نمی خواهیم. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت علی (علیه السلام) را با تعداد کمی مسلح بعد از نماز صبح که همه مخالفان در خواب بودند فرستادند و شبیخون زدند وقتی از خواب بیدار شدند تسلیم شدند و به اسلام روی آوردند. این حمله یکی از معجزات الهی بود که بدون جنگ و خونریزی

خاتمه یافت و لشکر اسلام به پیروزی رسید. آری، اگر خدا بخواهد هر کاری را که مشکل است آسان می کند بدون اینکه کسی بتواند جلوی آن کار ایستادگی کند. اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا.

یکی از اعجاز الهی

در زمان حضرت داوود (علیه السلام) زنی شاکر و به معنای حق راضی بود. روزی پاره ریشمانی رشته بود و بر کهنه پارچه گذاشته بود که ناگهان مرغی از هوا رسید و آن را ربود. آن زن پیش حضرت داوود (علیه السلام) آمد و گفت: من زنی هستم مضطر به مشقت، کمی ریشمان رشته بودم که مشیت کنم ناگاه مرغی آمد و برد. حضرت داوود (علیه السلام) در سخن بود که جمعی به آن مجلس آمدند و زری آوردند که یا نبی الله این زر را نذر کرده ایم به هر که صلاح می دانید بدهید. حضرت داوود (علیه السلام) فرمودند: سبب نذر تان چه بوده؟ گفتند: یا نبی الله! ما در کشتی بودیم و نزدیک بود که کشتی غرق شود، محتاج به مقداری ریشمان شدیم نذر کردیم که خدا ما را نجات بدهد و این مبلغ را برای رضای خدا به فقیر بدهیم عاجز و درمانده بودیم، به درگاه خدا نالیدیم، تیر دعای ما به اجابت رسید. ناگاه مرغی را از هوا رسید و قدی ریشمان کهنه پیچیده در کشتی انداخت. آن را برداشتیم و نجات یافتیم. آنگاه حضرت داوود (علیه السلام) به زن گفت: خدای تعالی به جهت تو و تو غافل از او. پس فرمود: زرها را تسلیم زن کردند و آن زن شکرگویان و خوشحال به منزل خود برگشت به سبب آن بود که آن زن رضا به قضای الهی بود و شکرگزار، خداوند از راه بی گمانی

روزی او را چنین حواله این چند نفر که در کشتی بودند داد و آنها را هم با این ریسمان نجات داد تا بدانند روزی رسان خداوند متعال است.

قسمت گر بود آید از یمن *** قِسْمَت نبود بیفتد از دهن

یکی از معجزات حضرت علی (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) برای مردم ایراد سخن می فرمودند. جمعیتی زیاد حاضر بودند. حضرت فرمودند: سؤالی دارید از من پرسید تا جواب شما را بدهم. شخصی میان جمعیت بلند شد و گفت: یا علی! ادعای بزرگی نمودید که فرمودید هر سؤالی می خواهید مطرح کنید شما از زمین و آسمان با خبر هستید؟ حضرت فرمودند: من از راه های آسمان بیشتر اطلاع دارم تا راه های زمین. و آنچه در آن موجود است بعداً آن شخص گفت: در میان مردم یا علی اگر تو از همه چیز خبر داری بگو بدانم جبرئیل الان کجاست؟ حضرت نگاهی به چپ و نگاهی به راست و نگاهی بر زمین و آسمان انداخت و فرمود تو خودت جبرئیل هستی. سخن حضرت تمام نشده بود که مردم نگاه کردند دیدند جبرئیل غیب شد.

یا علی کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

به ذره گر نظر لطف بوترا ب کند *** به آسمان رود و کار آفتاب کند

در شهر کرمان شخصی به نام حمال در قبرستانی مدفون است که ضریح و بارگاه دارد و مردم سرتاسر ایران به زیارت ایشان می روند. این مرد بزرگوار در خیابان عبور می کرده که می بیند بچه ای از ساختمان مرتفع به طرف زمین سرازیر است و جانش در خطر است این مرد عالیقدر به خدا عرض می کند: پروردگارا! این بچه را در هوا نگهدار تا من او را سالم به زمین بگذارم. میان زمین و هوا بچه را می گیرد و بر زمین می گذارد. مردم این صحنه را به چشم خود دیدند و به طرف حمال رفتند و اطراف او را گرفتند و به او گفتند: تو پیغمبری؟ تو فرشته ای؟ تو چه رابطه ای با خداوند داری که این کار خارق العاده را انجام دادی؟ حمال با کمال خونسردی گفت: من کاری نکردم یک عمر هر چه خدا گفت من گفتم چشم، حالا یک مرتبه گفتم: خدا، او مرا کمک کرد.

تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

از آنجایی که انسان ها در هر زمان و مکانی می توانند با اطاعت از فرامین الهی به سعادت برسند. خداوند متعال همه بندگان خود را آزاد و مختار قرار داده هر که می خواهد راه مستقیم را در پیش گیرد به کمال برسد.

هشام شاگرد امام صادق (علیه السلام)

هشام بن عبدالملک جوانی زیرک و با تقوا و در زمان حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) و یکی از یاران امام و مبلغان دین اسلام بوده است. امام جعفر صادق (علیه السلام) او را برای تبلیغ از مدینه به سمت شام فرستادند و فرمودند: برو با

آن عالم سنی مصاحبه کن و او را متنبه نما. هشام حرکت کرد و از امام خود متابعت نمود رفت به سراغ آن عالم رفت. دید جلسه ای برپا کرده و شاگردانی را به اطراف جمع کرده و برای آنها وعظ و خطابه برقرار کرده است. هشام در آن جلسه وارد شد و گوشه ای نشست و به سخنان آن عالم سنی که برای حاضرین در جلسه گوش فرا می داد دید او می گوید: ما احتیاج به رهبر و مقتدایی نداریم، عقل ما برای ما حاکم است هر کاری خوب بود انجام می دهیم و هر کاری زشت بود انجام نمی دهیم. در این موقع هشام به سخن درآمد و گفت: جناب استاد! سؤالی دارم می توانم بپرسم؟ آن عالم سنی گفت: آری، سؤال خود را مطرح کن. هشام گفت: جناب استاد! شما چشم داری؟ گفت: این چه سؤالی است می بینی که چشم دارم.

گفت: گوش داری؟ گفت: بله، با این گوش می شنوم.

گفت: زبان داری؟ گفت: بله با این زبان صحبت می کنم. گفت: دست و پا داری؟ گفت: می بینی که دارم. منظور تو چیست؟

هشام گفت: این اعضای بدن تو به فرمان چه کسی به حرکت در می آید و انجام وظیفه می کند؟ آن عالم سنی گفت: به فرمان مغزم به آنها فرمان می دهد، دستم فلان کار را بکن، به پایم فلان جا برو و به چشمم که فلان چیز را نگاه کن و به گوشم که صداها را بشنو. هشام گفت: تو که تمام اعضای بدنت به فرمان مغزت انجام وظیفه می کند، چطور انسان ها سرپرستی و رهبری نداشته باشند؟ آن عالم به فکر فرو رفت و جوابی نداشت به او گفت: تو هشامی؟ گفت: بله. او را در آغوش گرفت و گفت: نامت را شنیده بودم مرحبا جوان! که مرا آگاه نمودی.

خداوند متعال انسان را دو بعدی خلق کرده یعنی اختیار خوب و بد را خودش باید انتخاب کند، از راه مستقیم برود کمکش می کند، و راه کج را هم کمک می کند تا روزی سرش به سنگ بخورد، چون خودش خواسته است. فرق انسان با حیوان در یک چیز است و آن هم امر و شعور، و گرنه حیوانات می خورند و می آشامند، خواب می روند، غریزه جنسی دارند، انسان هم دارد. فرق انسان با ملائکه هم در همین است که ملائکه اختیاری از خود ندارند فقط عبادت خداوند می کنند و از این جهت نه بهشت می روند نه جهنم.

حضرت یوسف (علیه السلام) در گناه صبر کرد همه شرایط گناه برایش آماده و مهیا بود ولی انتخاب او راه مستقیم بود سعادتمند شد .

حضرت حبیب بن مظاهر 30 سال در رکاب حضرت علی (علیه السلام) از ولایت او دفاع می کرد. شمر بن ذوالجوشن هم 33 سال همراه حضرت علی (علیه السلام) از ولایت او دفاع می کرد حضرت به او فرمود تو یک داغ در دل من می گذاری که تاقیامت داغ دار هستم به شمر گفت: تو حسین من را می کشی؟ گفت: هرگز و رفت به سمت منزل و سه روز درب را به روی خود بست.

امام حسین (علیه السلام) نامه ای به حبیب نوشتند که به کمک ما بیا، حبیب 93 سال سن داشت در کوچه که می رفت نامه را خواند و با خانواده خود خداحافظی کرد و نگفت: من پیرمردم، امر امام را اطاعت کرد. حضرت یک نامه به شمر ملعون نوشت بیا به یاری من، یک نامه هم به عبیدالله بن زیاد

ملعون. امر امام را اطاعت نکردند چون از طرف یزید وعده و وعید و پست و مقام و ریاست داده شده بود. شمر ملعون گفت: من امام را رها می کنم و رفت در لشکر یزید و گفت امام را می کشم و توبه می کنم چون امام شناس نبود وقتی نشست روی سینه امام، حضرت به او فرمودند: تو مرا می شناسی الان وقت توبه است از این کار بگذر اعتنایی نکرد و راه مستقیم را رها کرد و به سزای اعمال خود رسید .

خالد بن ولید

خالد بن ولید یکی از افراد پست و رزل و جنایتکار در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. ابوبکر و عمر لعنت الله علیهما جلسه ای گرفتند و این شخص نابکار را دعوت کردند و به او گفتند: ما یک خواهش از تو داریم. گفت: چه خواهشی دارید انجام می دهم حتی اگر بخواهید حضرت علی (علیه السلام) را بکشم. این عمل را انجام می دهم. آن دو ملعون گفتند: ما تو را برای همین کار دعوت کرده ایم. آن ملعون گفت: یک راه دارد و آن اینکه وقتی حضرت علی (علیه السلام) به سجده می رود من سر او را جدا کنم. شخصی خصوصی جریان را به حضرت علی (علیه السلام) گزارش داد. حضرت فرمودند: ناراحت نباش نمی توانند دست به چنین جنایتی بزنند. حضرت علی (علیه السلام) زیاد مسجد تشریف می بردند، ولی نماز خود را فرادا می خواندند و هیچ وقت به این غاصبین و نامردان اقتدا نکردند. در مدت 24 سال و اندی که حضرت از حقوق خود محروم بود خانه نشین نبود و در نخلستان ها کار می کردند و حفر

چاه می نمودند و درآمد سرشاری به دست می آوردند و مستمندان را یاری می کردند و در خانه می نشستند به هر نحو روزی حضرت برای نماز به مسجد رفتند و نماز خودشان را اقامه کردند. ابوبکر ملعون سوره حمد را چند بار تکرار کرد و به رکوع نرفت و حمد و سوره را ادامه داد و به خالد به عربی گفت: این عمل که می خواستی انجام بدهی انجام نده و نماز را تمام کرد. حضرت علی (علیه السلام) بعد از نماز شمشیر او را گرفت و او را به زمین کوبید و شمشیر او را دور گردنش خم کرد به طوری که هیچکس نتوانست شمشیر را از گردن او بردارد آن دو ملعون آمدند وساطت کردند حضرت با یک انگشت شمشیر را از گردن او برداشت. بعداً خالد به آن ها گفت: چطور شد که نماز را طولانی کردی؟ گفت: در نماز فکر کردم که ما حالا اول خلافتمان می باشد مردم می گویند خلافت را غصب کردند و حالا هم خود او را به شهادت رساندند و مردم بر علیه ما شورش می کردند از این جهت سوره حمد را تکرار کردم و اشاره ای کردم که مبادا کاری که می خواستی انجام بدهی را منصرف شو. آری این نا اهلان نه خدا را می شناختند و نه امام زمان خود را.

نی خدائی معتقد نی داد خواهی نی عذاب *** دائم از قرآن قسم از سختی روز حساب

علی بن یقظین

علی بن یقظین یکی از شاگردان برجسته امام هفتم (علیه السلام) و از محضر آن حضرت بهره فراوان برده ، ایشان موافقت امام کاظم (علیه السلام) وزارت هارون را پذیرفت. هر ساله به بهانه زیارت خانه خدا به مدینه منوره می آمد و خدمت

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می رسید و کسب تکلیف می نمود. امام هفتم او را تحویل می گرفت و نصیحت می نمودند. یکسال جهت زیارت خانه خدا به مدینه آمد و مخفیانه آمد درب منزل امام هفتم را کوبید. خادم امام آمد دید علی بن یقطین است. گزارش به امام داد. امام (علیه السلام) فرمودند: درب را باز نکن. علی بن یقطین به خادم گفت: به امام بگو وزیر هارون الرشید است. امام فرمودند: او را راه ندهید. خیلی ناراحت شد و به طرف حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و گریه و زاری کرد که من از راه دوری آمده ام و امام مرا راه نمی دهند. در این هنگام امام (علیه السلام) وارد حرم شدند. علی بن یقطین تا امام را دیدند دویدند و روی دست و پای امام افتادند و عرض کردند: چه تقصیری از من سر زده که مرا راه نمی دهید. امام به او فرمودند: صفوان جمال یک ساربان از کوفه به پیش تو آمد، تو او را راه ندادی، ما هم تو را راه ندادیم. علی بن یقطین فهمید چه اشتباهی از او سر زده است. عرض کرد: حالا من چه کنم تا شما از من راضی شوید؟ حضرت فرمودند: برو کوفه صفوان جمال را از خود راضی کن و از او پوزش بطلب. گفت: از این جا تا کوفه چند روز راه است چه طور بروم. حضرت فرمودند: شب برو در قبرستان بقیع اسبی آماده ایستاده، سوار بر او شو، تو را فوری به در خانه صفوان جمال می رساند از او طلب رضایت کن و برگردد. شب آمد همان جا سوار اسب شد و ساعتی نگذاشت بر در خانه صفوان رسید، درب را زد، صفوان گفت کیستی؟ گفت: من علی بن یقطین هستم. صفوان گفت: علی بن یقطین این موقع شب با من چکار دارد. علی بن یقطین ماجرا را برایش تعریف کرد. صفوان گفت: حالا

چه کنم؟ گفت: من صورتم را روی خاک می گذارم تو پایت را بگذار روی صورت من. او خوابید یک طرف صورت را روی خاک گذاشت و صفوان پا روی صورتش نهاد خدا حافظی کرد و ساعتی بعد رسید خدمت امام و گزارش را عنوان کرد. آن موقع امام خوشحال شد و او را تحویل گرفتند.

آری این است راه و روش مردان خداشناس و امام شناس در هر زمان که باعث خوشنودی حق تعالی می شود .

درباره برکت

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: شما می فرمایید: خمس و زکات بدهید مالتان افزوده می گردد در صورتی که یک پنجم از ثروت کم می شود. حضرت فرمودند: یک مثل برای من می آورم. سگ را بین در سال حدود هفت بچه می آورد گوسفند در سال یک الی دو بچه این همه گوسفند ذبح می کنند و مردم دنیا از گوشت و پوست و تمام اعضای آن بهره می برند و روز به روز برکت می کند و افزایش پیدا می کنند، ولی سگ خیلی کم و کمیاب است. شخصی از اهل مکه خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه وارد شد و عرض کرد: یا رسول الله! من اهل مکه هستم و در آنجا وضع زندگی خوب است اما اینجا فعلاً سر و وضع خوبی ندارم، گرسنه هستم، و خرج راه ندارم که به وطنم بازگردم تقاضای کمک دارم. حضرت به مردم فرمودند: کسی هست که این غریب را کمک کند کسی جواب نداد. حضرت فرمودند: فعلاً من هم چیزی ندارم که به تو بدهم بیت المال هم خالی است اما تو را می فرستم جایی که به تو کمک کنند. حضرت فرمودند: برو درب منزل دخترم حضرت

زهرا(علیها السلام) و داستان را برایش بگو. آن شخص رفت در منزل حضرت زهرا(علیها السلام) و درب را زد حضرت فاطمه(علیها السلام) آمدند پشت درب و فرمودند: تو کیستی؟ آن شخص احوالات خود را بیان کرد. حضرت زهرا(علیها السلام) چیزی در منزل نداشت جزء یک گلوبند که به ایشان هدیه داده بودند گلوبند را به مرد غریب داد آن مرد گلوبند را گرفت و روانه مسجد شد و به حضرت نشان داد. حضرت فرمودند: کسی هست که این گلوبند را بخرد. مقداد گفت: یا رسول الله! اگر من بخرم برایم صوابی هست؟ حضرت فرمودند: صواب آنچه در دنیا خیر و برکت است به تو می دهند. مقداد آن مرد را به خانه خود برد و او را سیر کرد و او را حمام برد و لباس نو پوشانید و اسبی در اختیارش گذاشت و پولی برای مخارج راه به او داد و گردبند را عطر و گلاب زد و به غلامش گفت: این گردبند را برو و به حضرت زهرا(علیها السلام) بده و سلام مرا به او برسان. ای غلام من! تو را آزاد کردم برو آزادی. حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی با خبر شدند فرمودند: این گردبند چقدر با برکت بود، غریبی را سیر، برهنه ای را پوشانید، مرکب و توشه راه برای او فراهم کرد و غلامی را آزاد کرد و دوباره به صاحبش برگردید این را برکت می گویند .

تفسیر : « وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا »

هر چیزی که برای مؤمن باعث شفاء و رحمت می شود بسا برای کافران سبب اذیت و آزار و مرگ می شود. یکی از نمونه های آن، تمام خاک ها

خوردنش حرام و مضر است اما تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مقدار کمی از آن سبب بهبودی امراض صعب العلاج می باشد. بالعکس هارون و رشید ملعون در جلسه ای تربت حضرت امام (علیه السلام) را از عقب وارد بدن خود کرد و بی احترامی کرد همان موقع خون از پشت او جریان پیدا کرد و او را از پای در آورد و به درک واصل کرد.

دیگری یزید ملعون است که هر طیبی برای او آوردند مداوا نشد عاقبت یک طبیب حاذق یهودی را آوردند وسیله ای از دهان وارد معده او کرد بالا کشید دید عقرب هایی در روده اوست. طبیب گفت: تو یا پیغمبر کشته ای یا پسر پیغمبر، چاره ای برای درد نیست عاقبت از شدت درد به درک واصل شد.

روز عاشورا وقتی امام حسین (علیه السلام) به شهید رسیدند، کبوتران آسمان آمدند و خودشان را در خون امام حسین (علیه السلام) غلطاندند. یکی از آنها آمد در باغ یک نفر یهودی روی درخت نشست. زیر این درخت، پسر یهودی که بیماری سختی داشت و او را روی تختی گذاشته بودند که قابل حرکت نبود، این کبوتر قطره ای از خون بالش روی صورت این پسر چکید، پسر به حال آمد و بلند شد نشست و از جای خود برخاست و به طرف پدر و مادر خود رفت وقتی پدر او را که آثاری از درد در بدنش دیده نمی شد به او گفت: چه شد معجزه شد موسی را دیدی؟ پسر گفت: هر چه هست از آن کبوتر خون آلود است. پیگیری کردند دیدند امروز پسر علی ابن ابیطالب (علیه السلام) را با لب تشنه به شهادت رسانده اند آن یهودی و قبائل خود به دین اسلام ایمان آوردند. کبوتر دیگری رفت در کاخ عبید الله زیاد قطره ای خون به پای آن ملعون

ریخت تا آخر عمر مداوا می کرد و عذاب می کشید و می لنگید عاقبت به درک واصل شد .

فتح خیبر به دست امیرالمومنین (علیه السلام)

یهودیان قلعه ای بزرگ و مستحکم ساخته بودند و عده زیادی در آن زندگی می کردند و علیه اسلام توطئه می کردند. این قلعه دری داشت که چهل مرد قوی آن را در موقع لزوم باز و بسته می کردند وقتی پیغمبر با اصحابش به فرماندهی مولا امیرالمؤمنین به در قلعه رسیدند همه گفتند: وارد قلعه شدن ممکن نیست. حضرت علی (علیه السلام) با یک دست درب قلعه از جا کند و تمام لشکر اسلام از روی آن عبور کردند یک مرد یهودی در اتاق خود روی تختش نشسته بود دید تمام در و دیوار به لرزه افتاد او هم از تختش به زمین خورد بلند شد ببیند چه شده دید یک مرد عرب درب قلعه را تنها با یک دست بلند کرده و همه از روی آن عبور می کنند. سؤال کرد این مرد کیست چنین قهرمانی تا حال مادر نزاییده. گفتند: این داماد پیغمبر و نامش علی است.

مدتی گذشت خبر شهادت حضرت رسول به گوش این یهودی رسید از جا برخاست و روانه مدینه شد ببیند اوضاع و احوال از چه قرار است وقتی به شهر مدینه رسید از دور دید دود زیادی فضا را فرا گرفته پیش تر رفت دید درب خانه ای را آتش زده اند از دور تماشا می کرد دید چهل مرد شخصی را با طناب بسته اند و او را با سر و پای برهنه به طرف مسجد می کشانند و خانمی با یک دست به کمر و دست دیگر کمر بند آن مرد را گرفته و از بردن او ممانعت می کند پیش رفتم دیدم این مرد آشنا است خوب دقت کردم دیدم

این همان کسی است که درب خیبر را با یک دست از جا کند با خود گفت این مرد خدایی است که آن جا از قدرت خود استفاده کرد و این جا هیچ از خود دفاع نمی کند به هر نحو آن خانم به آنها فرمود نمی گذارم شوهرم را با این حال به مسجد ببرید ناگهان به فرمان عمر ملعون با غلاف شمشیر مغیره با تازیانه دست آن خانم را از کمر بند حضرت جدا کردند با خود گفتم: اگر این مرد الهی بخواهد با آن ها مقابله کند همه را تار و مار می کند مصلحتی در کار است این جا بود که شهادتین گفتم و با حضرت علی بیعت کردم و فهمیدم این نابکاران حضرت را برای بیعت به مسجد می برند برای پایه ریزی حکومت خودشان .

آزارهای ابوجهل و ابولهب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

ابوجهل و ابولهب هر دو عموی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و هر دو حضرت را آزار می دادند.

خداوند در قرآن مجید هر دو را لعن کرده یکی از نمونه آزارها روزی حضرت رسول مشغول نماز بودند در حال سجده ابوجهل شکمبه شتری را که از قبل پیش بینی کرده بودند بر سر و صورت حضرت ریختند و با خنده و فقهقهه حضرت را مسخره کردند. حضرت رسول با این وضع به منزل رفتند حضرت زهرا (علیها السلام) پنج ساله بودند وقتی پدر را این چنین دیدند خیلی ناراحت شدند که چرا مردم جاهل با پدرم چنین می کنند. رسم عرب این بود که وقتی به شکار می رفتند در برگشت به خانه خدا می آمدند حضرت حمزه از شکار

برگشت و آمد به خانه خدا دید مردم راجع به موضوعی تجمع کرده اند. سؤال کرد چه خبر است؟ موضوع را برایش بیان کردند. حمزه را مردی شجاع و دلیر و سرشناس می شناختند چوبی که در دست داشت نشانه گرفت و بینی ابوجهل را مجروح کرد و گفت: از این به بعد هر کس پیغمبر را اذیت کند با من روبرو خواهد شد و رفت درب منزل حضرت پیغمبر را کوبید وارد شد و گفت من از شکار برگشتم به خانه خدا وقتی فهمیدم ابوجهل به شما جسارت کرده با چوب بینی او را مجروح کردم حضرت رسول ناراحت شدند و فرمودند: من پیغمبر انتقام نیستم، من پیغمبر رحمت هستم و برای وصل کردن آمده ام. حمزه همان جا شهادتین گفت و ایمان آورد (ایمان خود را آشکار نمود) و همراه نبی اکرم بود و در راه او قدم بر می داشت و در جنگ ها شرکت می کرد و خیلی دلیر بود و برای اسلام فداکاری می کرد تا این که در جنگی به دست غلامی سیاه پوست به دستور هند با تیر به قلب مبارکش زد و او را به شهادت رساند. هند آمد و جگر او را در آورد و با دندان فشار داد هند جگر خوار معرف شد ولی حضرت حمزه شد حمزه سید الشهداء (علیه السلام) و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) در شهادتش خیلی گریه کردند چون مردی شجاع و دلیر بود و فداکاری می کرد و برای اسلام جنگید و به شهادت رسید.

منظور از کلمات مقطعه

در زمان امام جعفر صادق (علیه السلام) شخصی از منافقین آمد خدمت امام و عرض کرد این کلمات مقطعه چیست در قرآن نه مفهومی و نه معنایی؟

حضرت نگاهی به او کردند و فرمودند: تو چه می دانی. گفت: مثلاً کلمات (الف ل م ص) حضرت به او فرمودند: (المص) را به حروف ابجد حساب کن. حساب کرد و گفت: به حساب ابجد 161 عدد می باشد.

حضرت به او فرمودند: سال 161 هجری سلسه امویان منقرض می شود. تو و امثال تو نمی دانید و نباید بدانید و همینقدر بدان تو و امثال تو را اگر بخواهم نابود کنم می توانم. در همان حال یکی دیگر از منافقین گفت: چطور این کار را می کنی؟ حضرت یک نگاهی خشمناکه به او کردند او در جا هلاک شد و به درک واصل شد. آری، منافقین همه وقت و همه جا از فرصت استفاده می کنند چون امام شناس نیستند.

داستان لیلة المیت

در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) از چهل طایفه منافق به سرکردگی ابوسفیان ملعون توطئه کردند و شبی می خواستند حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب به شهادت برسانند و سفره اسلام را برچینند. از طرف خداوند متعال این خبر به حضرت رسید. پیغمبر با حضرت علی (علیه السلام) مشورت کردند چه کنم که از این خطر در امان بمانم؟ حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! اگر من در بستر شما بخوابم شما در امان هستی؟ حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: آری حضرت رسول آیه «و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون» را به امید خدا به زبان جاری کردند و به راه افتادند آن کور دلان حضرت را ندیدند حضرت تشریف بردند در کوه حرا پنهان شدند. آن ها

از تاریکی شب استفاده کردند و به منزل پیامبر ریختند و به طرف بستر و خواب گاه حضرت رفتند یک مرتبه مشاهده کردند که حضرت علی (علیه السلام) به جای پیغمبر خوابیده است. به حضرت گفتند: پیغمبر کجاست؟ حضرت فرمودند: مگر به من سپرده بودید. دنبال پای حضرت روانه شدند او را نیافتند.

توبه شیطان لعین

روزی امام جعفر صادق (علیه السلام) در جلسه ای حضور داشتند و اصحاب آن حضرت هم در اطرافش بودند. ناگهان امام بنا کردند به خندیدن. پس از لحظه ای اصحاب سؤال کردند: یابن رسول الله! علت خنده شما چه بود؟ حضرت فرمودند: ملکی آمد در حضور من و می خندید من از خنده او به خنده در آمدم. سؤال کردم: این قدر می خندی؟ گفت: یابن رسول الله! داشتم می آمدم شیطان را در گوشه ای دیدم که دست ها را به حال تضرع بالا کرده و شما خانواده عصمت و طهارت را به خدا قسم می دهد و می گوید از گناهان من درگذر که می دانم بخشنده ای.

اصحاب سؤال کردند: یابن رسول الله! خداوند گناه او را می بخشد؟ حضرت فرمودند: او موفق نمی شود به او گفته می شود به آدم سجده کن. او می گوید: در دنیا سجده نکردم حالا هم سجده نمی کنم.

آری، هر کس از روی اخلاص توبه کرد خداوند او را می آمرزد و نباید نا امید به لطف و کرم خداوند بود.

در موقع احتضار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جبرئیل آمد و عرض کرد: خداوند می فرماید ما بهشت را برای تزیین داده و فرشتگان همه برای پیشواز

شما آماده هستید. حضرت فرمودند: برای امت گناه کارم ناراحت هستم. جبرئیل رفت و از طرف خداوند مژده ای آورد و گفت: خداوند عز و جل فرمود: این قدر امت تو را می بخشم که بگویی بس است. این جا بود که حضرت خوشحال شدند و جان به جان تسلیم کردند.

اول کسی که در محشر وارد بهشت می شود وجود نازنین حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد خطاب می شود (أَدْخُلْ بِالْجَنَّةِ) حضرت می فرمایند: تا امت پدرم را به بهشت نبری، داخل نمی شوم. خطاب می شود اختیار با شماست هر که را می خواهی وارد بهشت کن.

در محشر اگر لطف تو افتد بشفاعت *** بسیار بجویند گنه کار نیابند

داستانی آموزنده

شخصی از متدینین دلش می خواست خدمت امام زمان مشرف شود چهل شب آمد حرم حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) و از حضرت تقاضا کرد که دلم می خواهد امام خود را بینم و اگر صلاح نیست لااقل یکی از اولیاء آن حضرت را به من نشان بدهید. شب چهارم در خواب امام هشتم به او فرمودند: فردا برو بازار و فلان خوار و بار فروشی قدری صبر کن یکی از اولیاء حضرت را می بینی. این مرد صبح راه بازار را در پیش می گیرد و به همان آدرس که امام فرموده بود روان می شود وارد خوار و بار فروشی می شود می بیند ده ها کارگر اجناس را به مردم عرضه می کنند و صاحب این بنگاه با یک تلفن به مشتری ها زنگ می زند به یکی می گوید: بیا بار خود را ببر آماده است. به یک نفر می گوید: چک شما کسری داشته، به یکی می گوید: چرا

پول به حساب نریخته ای. به کارگراها می گوید: بار فلانی را آماده کن این شخص می گوید این خواب افسانه ای بود که من دیدم و اشتباه کردم. خواست برگردد صاحب انبار گفت: بنشین درست آمده ای تازه فهمید اشتباه نکرده با خود گفت: قبل از ظهر می رود مسجد، دید نرفت اذان که گفته شد به من گفت: بیا برویم نماز یک نماز ساده خواند و رفتیم ناهار منزل بزرگی داشت و خیلی مرتب پس از صرف غذا و کمی استراحت بلند شد و روانه بنگاه شد و دوباره همان کارها را ادامه داد تا غروب آفتاب و روانه مسجد و بعدا به طرف خانه و پس از صرف شام و کمی استراحت بلند شد و به من گفت: دنبال من بیا دیدم به طرف خانه های مستضعف می رود و درب خانه های دختران و پسران بی بضاعت که احتیاج به جهیزیه و مسکن دارند را می رفت و آن ها را شاد می کرد این جا بود که فهمیدم این مرد یکی از اولیاء می باشد و با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رابطه دارد .

حدیث « من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه »

روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که از جانب خداوند متعال به او نازل شد که پیغمبرم اگر کسی از بندگان من هزار سال عمر کند و هزار سال را در روز روزه بگیرد و شب ها تا به صبح عبادت کند و تمام کره زمین مال او باشد در راه خدا انفاق کند و تمام کوه ها طلا باشد و او انفاق کند و تمام افراد بشر بنده او باشند و او آن ها را آزاد کند و در طواف خانه خدا مظلومانه سر از تنش جدا کنند و محبت حضرت علی (علیه السلام) در دلش نباشد او را با تمام عبادتش در آتش جهنم می سوزانم .

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز عید غدیر پس از مراسم حج بیت الله الحرام در آن صحرای گرم جمعیتی بیش از یک صد و بیست هزار نفر را گرد خود جمع کرد و از جهاز شترها منبری ساخت و خطبه غدیر برای مردم ایراد فرمود که: ای مردم! بدانید و آگاه باشید و بعد از من گمراه نباشید وصی و جانشین بعد از من مولا امیر المومنین است (من کنت مولا فلهذا علی مولا) هر کس او را یاری کند مرا یاری کرده و هر کس او را آزاری دهد من پیغمبر را آزاد داده و شما مردم سفیری هستید و ماموری می باشید که باید این گفتار امروز مرا به دنیا ابلاغ کنید و این صحنه را یاد آور باشید و مبادا شبیه ای در کارتان ایجاد شود در آن روز همه آمدند و با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کردند حتی زن ها پرده ای نصب کردند و طشت آبی وسط پرده حضرت علی (علیه السلام) این طرف پرده دست مبارک شان در طشت و زن ها آن طرف پرده دست در آن طشت فرو می بردند به عنوان بیعت از جمله کسانی که (بخ بخ) گفتند اولی و دومی آن دو ملعون ازل و ابد بودند که بعد از مراسم نقشه کشیدند که در برگشت شتر حضرت رسول را رم بدهند و حضرت را به شهادت برسانند ولی خدا نگهدار حضرت بود .

یکی از معجزات حضرت رضا (علیه السلام)

باران الهی یکی از نعمت های بزرگ خداوند است که در قرآن مجید بارها به عنوان نعمت الهی یاد شده در این جا مناسب است از بارانی که در زمان امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) وقتی به ولایت عهدی رسیدند در آن سال

باران نبارید اطرافیان مأمون آن هائی که با امام دشمنی داشتند به مأمون گفتند: از وقتی که امام به ولی عهدی رسیده اند باران نباریده است. مأمون به امام عرض کرد: آیا می شود دعائی بفرمائید تا مردم از باران بهره مند شوند: امام فرمودند: آری، آن روز، روز جمعه بود امام فرمودند: دوشنبه چون برای دعای باران سه روز روزه گرفت و خواب حضرت رسول را دیده بودند که منتظر باران روز دوشنبه باش. روز دوشنبه فرا رسید آن حضرت با جمعیت زیادی به بیابان رفتند سپس بالای منبر حمد و ثنای الهی به جا آوردند و عرضه داشتند: پروردگارا! مردم در مضیقه هستند و انتظار باران هستند بارانی نافع و بدون تأخیر و خالی از ضرر برای آن ها بفرست. راوی این خبر می گوید به خدائی که محمد را به پیغمبری مبعوث ساخت پس از دعای حضرت ابرهای متراکم در آسمان پدیدار شد و رعد و برق شدید پدید آمد مردم با سرعت به خانه های خود سرازیر شدند و باران شدیدی مردم را فرا گرفت باران به طوری بارید که تمام مزارع و بیابان ها پر از آب شد و مردم همگی زمزمه می کردند (هنیئا لولد رسول الله کراماته) این کرامات بر فرزند پیغمبر گوارار باد از این معجزه منافقین سر به زیر و شرمنده شدند .

شیعه شدن نادر شاه

نادر شاه افشار در یکی از مسافرت هایش وارد شهر کربلا می شود. مذهب او اول سنی بوده بعدا شیعه می شود. وارد حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می شود می بیند یک جوانی پریشان آمد و ضریح را بوسید و با حضرت گفتگوئی کرد نادر شاه سؤال کرد: این جوان چه خواسته ای دارد؟ گفتند: این

جا رسم است شب عروسی، عروس و داماد می آیند خدمت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و با هم پیمان می بندند که به یکدیگر خیانت نکنند و این جوان با خانمش آمده بود در راه هفت نفر دزد خانم او را می دزدند. حالا آمده و از حضرت خانم خود را می خواهد. نادر شاه به جوان گفت: ناراحت نباش همین امروز دزدان را می گیریم و زن تو را به تو می سپاریم.

جوان گفت: تو کیستی؟ من زن خود را از حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می خواهم. نادر شاه گفت: اگر تا شب زن خود را نگرفتی سرت را می برم جوان گفت: یا ابوالفضل! دردم دو تا شد در این حین سر و صدائی به پا شد دیدند زن این جوان پیدا شد و سراسیمه وارد حرم شد و ضریح را بوسید و سجده شکر به جا آورد. پرسیدند: چه شد که تو را آزاد کردند؟ گفت: آن وقتی که در بیابان آن هفت نفر مرا دزدیدند آقائی سوار بر اسب رسید و به آن ها نهیب زد که دست از سر این دختر بردارید آن ها اعتنائی نکردند آن آقا دست به شمشیر برد و هفت نفر را کشت و الان در فلان نقطه بیابان افتاده اند بروید و جنازه آن ها را مشاهده کنید نادر شاه با سربازان رفتند صحنه را دیدند از آن وقت شیعه شد و دستور داد صحن مطهر را بزرگ تر کنند .

خدا شناسی حضرت سلمان فارسی

سلمان فارسی در اواخر عمر خود گریه می کرد از او سؤال کردند: چرا گریه می کنی؟ فرمود: نتوانستم حق خدا را اداء کنم. در صورتی که یکی از شیعیان خاص رسول الله سلمان فارسی می باشد که پیغمبر فرمودند: نگوئید

سلمان فارسی بگوئید سلمان محمدی (سلمان منا اهل البیت) یعنی سلمان فارسی از ما اهل بیت می باشد .

ایمان ده درجه دارد سلمان ده درجه را داشت شخصی ناشناس باری داشت می خواست این بار را به محل دیگری ببرد. در این حین حضرت سلمان را دید به او گفت: شما می توانید این بار را کمک من به محل دیگری ببرید؟ حضرت سلمان فرمودند: بله چقدر اجرت می دهی؟ گفت: یک درهم حضرت سلمان بار را به دوش گرفت و روانه آن محل شد در راه هر که سلمان را می دید سلام و احترام می نمود. صاحب بار تعجب کرد مگر این شخص کیست که همه به او احترام می گذارند. از شخصی پرسید: این آقا کیست؟ گفت: سلمان فارسی استاندار مدائن. فوری آمد و عذر خواهی کرد که من شما را نمی شناختم بار را بگذار خودم می برم. حضرت سلمان فرمود: من طی کرده ام این بار را به آن محل ببرم و یک درهم را از شما بگیرم و خرج امروز خود کنم و از بیت المال خرج نکنم. وقتی حضرت سلمان از دنیا رفت یک دکان داشت هم جای قضاوت بود هم خانه و هم جای خواب او .

شخصی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: شما می فرمائید روز محشر پنجاه هزار سال است و پل صراط از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر است. پیغمبر فرمودند: خوب سؤالی کردی. روز قیامت برای منافقین و کفار پنجاه هزار سال است چون که در قرآن کریم خداوند می فرماید: «ذره مثقال شرا یه و ذره مثقال خیره یه» و پل صراط برای کفار و معاندین چنین است ولی شیعیان و محبین به راحتی عبور می کنند .

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مأموریتی به حضرت علی (علیه السلام) داده بودند چند روز طول کشید حضرت رسول نگران شده بودند دل شان برایش تنگ شده بود. به اصحاب خود فرمودند: اگر کسی خبری از حضرت علی (علیه السلام) برای من بیاورد هر چه از من بخواهد به او می دهم. در میان اصحاب حضرت سلمان رحمه الله علیه به جستجو در آمد و حضرت علی (علیه السلام) را پیدا کرد و عرض کرد یا علی! حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مشتاق دیدار شما هستند و فرموده اند: هر کس خبری از شما برایش ببرد هر چه بخواهد به او می دهد.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: خود پیغمبر فرمودند؟ سلمان گفت: بلی، و حالا چه بخواهم. حضرت فرمودند: به پیغمبر بگو شبی که در معراج تشریف بردید خداوند متعال به شما سه چیز فرمودند این سه چیز را یکی را برای امت خود بگو و دومی را خواستی بگو خواستی نگو ولی سومی را برای کسی نگو آن یکی را که خداوند فرمود بر امت خود نگو برای من بگو.

حضرت سلمان خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد: یا رسول الله! حضرت علی (علیه السلام) را صحیح و سالم دیدم و حالا خودش خدمت شما می رسد. حضرت رسول فرمودند: حالا در عوض چه می خواهی؟

سلمان گفت: یا رسول الله! شبی که به معراج تشریف بردید خداوند به شما فرمود: سه چیز را به شما می گویم یکی از آن سه چیز را بر امت خود بگو و دومی را خواستی بگو نخواستی نگو ولی سومی را برای هیچ کس بیان

نکن آن سومی را برای من بگو. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: این موضوع را چه کسی به شما یاد داده است؟ عرض کردند: حضرت علی (علیه السلام).

حضرت فرمودند: این سومی را خداوند فرموده برای کسی نگو. جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! سلمان مال شماست برای سلمان بگو.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ظرف آبی بیاور و سر سوزنی را در آن فرو بردند فرمودند: این سر سوزن چقدر آب در خود جذب کرد؟ سلمان گفت: هیچ. حضرت فرمودند: اگر کسی به اندازه رطوبت این سر سوزن محبت امیر المؤمنین (علیه السلام) در دلش باشد اهل بهشت است.

نجات از فتنه های آخر الزمان

احمد ابن اسحاق می گوید: روزی بر امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد شدم می خواستم از جانشین بعدی آن حضرت سؤال کنم. آن جناب خود آغاز سخن کرد و فرمودند: ای احمد بن اسحاق! خداوند از هنگامی که حضرت آدم (علیه السلام) را آفرید زمین را از حجت الهی خالی نگذاشته تا روز قیامت هم خالی نخواهد گذاشت، به سبب او بلا را از اهل زمین بر طرف می کند و به برکت او باران می بارد و برکت های زمین را بیرون می آورد. احمد می گوید: عرض کردم ای فرزند پیغمبر! امام بعد شما کیست؟ به سرعت امام برخاست و اندرون رفت و بیرون آمد در حالی که کودکی که صورتش مانند شب چهارده می درخشید و سه ساله بود در بغل گرفته بود به من فرمودند: ای احمد! اگر تو نزد خداوند عز و جل و حجت های او گرامی نبودی، این فرزندم

را به تو نشان نمی دادم. ایشان هم نام و هم کنیه رسول خداست که زمین را پر از قسط و عدل می کند چنان که از جور و ستم پر شده باشد. او در این امت مثال حضرت خضر و مثال ذوالقرنین است، غائب می شود در آن زمان نجات نمی یابد مگر کسی که خداوند او را بر اعتقاداتش ثابت باشد و برای تعجیل در فرجش دعا کند و با او رابطه ای داشته باشد بدون تردید مولای ما حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را شفاعت می کند در صورتی که پیوسته برای فرج آن حضرت دعا کند و او را روز قیامت رها نمی سازد و در دنیا از دام های شیطان نجات می دهد و راه راست را در مواقع گمراهی کمک می کند تا فریب مکاران و شیاطین را نخورد.

خداوند توفیق دعا برای تعجیل در فرج آن حضرت و رستگاری به شفاعتش را به ما و همه شیعیانش عنایت بفرماید .

داستان شیطیه یکی از زنان با ایمان

شیعیان نیشابور در زمان امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) جمع شدند و شخصی به نام محمد علی نیشابوری را انتخاب کردند تا به مدینه برود و حقوق شرعیه آن ها را به خدمت امام زمان شان تحویل دهد. سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه به محمد علی دادند در این میان یکی از زنان با ایمان به نام «شیطیه» یک درهم صحیح و یک تکه پارچه خام که با دست خودش رشته بود که چهار درهم ارزش داشت پیش آمد و گفت: خداوند از حق خجالت نمی کشد یعنی حقوق امام (علیه السلام) گر چه کم باشد باید پرداخت. آن گاه آن جمعیت جزوه ای آوردند که هفتاد ورق بود در هر صفحه سؤالی نوشته

بودند و بقیه اش سفید بود تا جواب زیر آن نوشته شود. گفتند: این جزوه ها را به خدمت امام ببر و ببین داده یا نه. محمد علی نیشابوری به مدینه مشرف شد و در حیرت بود که خدا یا مرا به راه راست هدایت کن در آن وقت کودکی آمد و گفت کسی را که می خواهی اجابت شد و او را به خانه حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) برد تا چشم امام بر او افتاد فرمود: ای محمد علی! سؤال هائی که در جزوه بود دیروز جواب دادم آن ها را نزد من بیاور و درهم شطیطه را که در کیسه است و درهمش را به من بده با پارچه او. و روبه من کرد و فرمود: ای محمد علی! سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه پول را به او بده در آن کیسه چهل درهم بود آن گاه فرمود: قطعه ای از کفن هایم را نیز به او هدیه کردم و به او بگو تو تا نوزده روز دیگر زنده هستی و من بر جنازه تو نماز می خوانم و حضرت فرمودند: به خدا سوگند! کسی که با ما رابطه دوستی داشته باشد و از شیعیان ما باشد موقع احتضارش برسد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و جبرئیل و ملک الموت (علیه السلام) نزد او حاضر می شوند، آن گاه حضرت علی (علیه السلام) نزدیک به او می شود و می گوید: یا رسول الله! این شخص ما را دوست می داشت پس ملک الموت به او نزدیک می شود و می گوید: ای بنده خدا! آزادی.

داستان ادهم در زمان پیغمبر

در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) شخص جوانی به نام «ادهم» خدمت پیغمبر آمد و عرض کرد که شب گذشته خوابی دیدم از آن خوفناک هستم.

حضرت فرمودند: خواب خود را بیان کن. گفت: خواب دیدم مرغی از هوا آمد و سر مرا کند و برد. حضرت به او فرمودند: خواب خود را برای کسی دیگر مگو و برو در خانه چهل روز از خانه بیرون نیا. جوان خدا حافظی کرد و رفت. چند روزی در خانه ماند حوصله اش سر رفت با خود گفت اسبم را سوار می شوم و در نخلستان ها گردش می کنم تا روحیه ای به دست آورم همین طور که گردش می کرد یک اسب سواری را دید از او وحشت کرد او دشمن حضرت علی (علیه السلام) بود می گشت تا حضرت را پیدا کند و با او مبارزه کند همین طوری که جوان را دید گفت: ای جوان! نام تو چیست و تو کیستی؟

ادهم از ترس این که با او جنگ نکند، گفت من علی هستم شاید بترسد و برود. تا اسم علی را شنید از اسب پیاده شد و کمر بند ادهم را گرفت و او را به زمین زد و سر او را برید و گفت: به مراد خود رسیدم. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) چون از غیب خبر داشت حضرت علی (علیه السلام) را فرستاد و فرمود: او را پیدا کن و سر او را از تن جدا کن؟ حضرت تشریف بردند و جلو او را گرفتند و فرمودند: از کجا آمده ای و به کجا می روی؟ گفت: از راه دور آمده ام تا حضرت علی را پیدا کنم و او را بکشم او را کشتم.

حضرت فرمودند: علی که می خواهی منم و با یک انگشت او را به زمین زدند و سر او را بریدند و تشریف بردند سر جنازه ادهم و سر او را به بدنش ملحق کردند و به اذن خداوند زنده شد. حضرت فرمودند: مگر پیغمبر نفرمودند: چهل روز از خانه بیرون نیا و چرا دروغ گفתי و خود را علی معرفی کردی.

شخصی در زمان قدیم عازم کربلا شد رسید به کرمانشاه شب سردی بود دید در یک قهوه خانه عده ای نشسته اند و قمار بازی می کنند و از اهل تسنن هستند. آمد بیرون خوابید و صبح به راه افتاد در بین راه به شخصی رسید و با هم همراه شدند در بین راه فهمید که او مثل خودش شیعه می باشد جهتش را سؤال کرد او گفت: من و خانواده ام و فامیلم همه سنی بودیم در جوانی در اثر بیماری از دنیا رفتم وقتی مرا خاک کردند و رفتند. چند روز بعد مادرم بی تاب می کرده با برادرم آمدند سر قبر من، مادرم خودش را روی قبر من انداخت من از داخل قبر به او گفتم: مرا نجات بدهید؟ مادرم فکر کرد اشتباه شنیده است. به برادرم گفت: سرت را روی قبر بگذار بین چه می شنوی او هم سرش را روی قبر گذاشت، گفتم: مرا نجات بدهید آن ها روی قبرم را عقب زدند من سر و نصف بدنم را از قبر بیرون آوردم به آن ها گفتم اگر می خواهید تمام بدنم از قبر بیرون بیاید بروید و اقوام و کسانی که مرا تشییع کردند را حاضر کنید این صحنه را ببینند تا داستان را برایشان بگویم و تا همه شیعه نشوند من نجات پیدا نمی کنم. رفتند و خبر دادند همه اهل محل آمدند من برای آن ها گفتم: وقتی مرا دفن کردید قبر به من فشار آورد و من در عذاب بودم تا این که دیدم همه مردگان صف بسته اند می روند در خدمت آقائی و آن بزرگوار ظرف شربتی از حوض کوثر به آن ها می دهد و شاداب می شوند نوبت من که رسید گفتند: از این شربت به تو نمی دهیم تو شیعه نیستی؟ گفتم: من جوان هیچ اطلاعی نداشتم و یاد نگرفته ام. فرمودند: اگر می خواهی تو را به دنیا بر می گردانیم و شرطش این است که تمام اهل محل و اقوام تو ایمان به

ولایت حضرت علی (علیه السلام) بیاورید همه اجتماع که حاضر بودند شیعه شدند و هم مرا از قبر خلاصی دادند و تمام اهل بحرین شیعه مولا علی ابن ابی طالب شدند .

در احوالات آیت الله بهاء الدینی رحمه الله

آیت الله بهاء الدینی یکی از علماء برجسته مشهور در تهران که بارها به خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شرف حضور داشته در اولین سفر او به مکه معظمه سی و چهار ساله بوده در خیمه ای که در عرفات بر پا کرده بودند اولین بار حضرت را مشاهده می کند که حضرت ولیعصر در این مجلس حاضرند و با چشمان گریان دعا می کنند من جمله همین طوری که دست های مبارک به طرف آسمان بالا بود در حق شیخ محمد تهرانی دعا کردند.

آقای بهاء الدینی با خود می گوید من که در تهران هستم چطور شیخ محمد تهرانی را نمی شناسم پس از اعمال حج که به طهران بر می گردد به جستجوی شیخ می پردازد او را نمی یابد تا این که شخصی می گوید من خانه او را می دانم تو را به منزل او می برم.

آقای بهاء الدینی درب منزل شیخ را می زند او می آید درب را باز می کند و می گوید: سید از مال سادات چیزی پیش من نمانده که به تو بدهم.

آقای بهاء الدینی می گوید: من فقیر نیستم. شیخ می گوید: چه کار داری؟ آقا می گوید: سؤالی دارم اگر اجازه بفرمائید بیایم در منزل مطرح کنم.

شیخ می گوید: بفرمائید. آقای بهاء الدینی می گوید: شرح حال خود را برایم بیان کن. امام زمان در عرفات برای شما دعا کرد. شیخ می گوید: من

مدتی در حوزه درس خواندم ولی به علت این که مادرم علیل شده و فرزند دیگری ندارد من او را تر و خشک می کنم، کارهای او را به عهده گرفته ام حتی دستشویی و طهارت او را به این جهت به درس و بحث و حوزه نمی رسم. یک روز جمعه مادرم را دیدم ناراحت است. به او گفتم: چیزی می خواهی طوری شده؟ گفت: نه. گفتم: هر چه بخواهی برایت تهیه می کنم بگو.

گفت: مادر امروز جمعه است دلم می خواهد اگر امکان باشد یک غسل جمعه به جا بیاورم، شاید روز آخر عمرم باشد. من رفتم با هیزم آتش فراهم کردم و آب گرم کردم و او را غسل دادم او دست هایش را به آسمان بلند کرد و در حق من دعا کرد از این جهت امام در حق من دعا فرموده است .

به دنیا آمدن حضرت موسی کلیم الله

در زمان فرعون که یکی از طغیان گران و ظالمان بود ساحرانی زیاد و با تجربه و جادوگرانی زیر دست زندگی می کردند آمدند پیش فرعون و گزارش دادند شخصی به دنیا می آید که تاج و تخت تو را به باد فنا می دهد. فرعون گفت چه کنیم؟ گفتند: دستور بده هر چه مادر آبستن هست شکم ها را پاره کنند و بچه او را بکشند. مأموران چنین دستوری را انجام دادند و قابله ها را گفتند بروید داخل خانه ها و هر چه زن باردار است معاینه کنید و همه بچه ها را از شکم ها در بیاورید و بکشید. مادر موسی از عمران آبستن بود ولی آثاری از آبستنی به امر خدا در او دیده نمی شد یکروز هم به امر خدا زایمان کرد قابله ای که او را به دنیا آورد از منزل عمران بیرون آمد مأموران او را دستگیر کردند که تو اینجا چه می کردی و ریختند داخل خانه همه جا را تفتیش

کردند. خداوند به مادر موسی گفت: او را به تنور بینداز ما او را محافظت می کنیم بعد که مأموران رفتند یکی دو ماه گذشت به مادر موسی وحی شد صندوقچه ای بساز و او را در صندوق و در رود نیل بینداز ما او را محافظت می کنیم. مادر رفت در مغازه نجار و اندازه صندوق را داد. نجار رفت پیش فرعون گزارش بدهد و جایزه بگیرد. وقتی رسید پیش فرعون زبانش بند آمد هر چه با اشاره می خواست گزارش بدهد نتوانست. فرعون گفت: این دیوانه را از اینجا بیرون کنید تا سه مرتبه تکرار شد او را بیرون کردند نجار فهمید این کار خدایی است رفت صندوق را ساخت و تحویل مادر موسی داد. مادر موسی بچه را در صندوق گذاشت و به امید خدا در رود نیل انداخت فرعون با همسرش لب رود نشسته بودند دید صندوقچه ای به طرف آنها می آید دستور داد صندوق را از آب بگیرند وقتی درب صندوق را باز کردند بچه ای مثل ماه نورانی دیدند. فرعون گفت: او را بکشید؟

زن فرعون گفت: ما که بچه نداریم او را به فرزندی بزرگ می کنیم.

گرنگهدار من آنست که من می دانم *** شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

بخش دوم:

آیات الهی و نکات مهم

ص: 58

اعجاز و آیات الهی بیحد و بیشمار است که انسان ها نتوانند وصف کنند دنیا و عقبی همه اش از

بزرگواری خالق یکتا می باشد هر فردی می بایستی پی به وجود خود ببرد که از نیسی به هستی و از هستی به نیستی باز می گردد. حقیر کمترین چند از آیات و اعجاز خداوند به ذهنم خطور کرده که به طور خلاصه در این کتاب یادداشت کرده ام به ترتیب زیر:

1. حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سن 90 سالگی فرشته ای از طرف خداوند آمد و بشارت داد که شما صاحب اولاد می شوی.

2. کارد گلوی حضرت اسماعیل (علیه السلام) را نبرید .

3. حضرت مریم بدون شوهر حضرت عیسی (علیه السلام) را به دنیا آورد .

4. حضرت یوسف (علیه السلام) را برادران در چاه انداختند عزیز مصر شد .

5. پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) چشمان پدر را بینا می کند .

6. اصحاب کهف سیصد و نه سال می خوابند و بعد به زندگی ادامه می دهند

7. قرآن کتاب آسمانی است خداوند می فرماید: اگر تمام افراد روی کره زمین جمع شوند نمی توانند یک آیه مانند قرآن ارائه دهند .

8. قرآن می گوید: «غُلِبَتِ الرُّومُ» یعنی اسلام بر کشور روم غلبه می کند و غلبه کرد .

9. کشتی نوح در خشکی ساخته شد و آب از زمین جوشید روی آب قرار گرفت .

10. خرمن آتش حضرت ابراهیم (علیه السلام) را نسوزاند و برای او سرد و سلامت شد.
11. رود نیل برای اصحاب حضرت موسی (علیه السلام) جاده می شود.
12. به دنیا آمدن حضرت موسی و بزرگ شدنش در خانه او .
13. ازدها شدن عصای موسی و بلعیدن جادوهای ساحران را.
14. حضرت یونس پیغمبر چهل روز در شکم ماهی در قعر دریا .
15. شق القمر ماه بدست مبارک حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم).
16. شکافتن خانه خدا و بدنیا آمدن حضرت علی (علیه السلام) در کعبه معظمه .
17. کشته شدن عمر ابن عبدود در جنگ خندق به دست علی ابن ابی طالب (علیه السلام) .
18. سربریده امام حسین (علیه السلام) و خواندن قرآن در حضور یزید ابن معاویه لعنت الله علیه.
19. کی دنیا می آییم و کی از دنیا می رویم و بکجا دفن خواهیم شد .
20. هوا را نمی بینیم ولیکن محتاج هواییم.
21. درد را نمی بینیم ولی آنرا خوب حس می کنیم.
22. خدا را با چشم سر نمی بینم ولی همیشه در محضر خداییم.
23. نمک شور است ، شوری نمک از کجاست .
24. مرغ از تخم مرغ است ، تخم مرغ از کجاست .
25. گاو و گوسفند و شتر علف سبز می خورند چرا شیرشان سفید است.
26. انسان از خاک است و به خاک می رود و خاک می شود و در قیامت به پا می خیزد.

27. بزرگترین مصیبت شهادت امام حسین (علیه السلام) و بزرگترین عزت در عالم مقام امام حسین (علیه السلام) .
28. استاد بناء خانه خدا حضرت ابراهیم (علیه السلام) بدون داربست و جای پای حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مقام ابراهیم.
29. همینطوری که رسول اکرم بیشتر مردم جهان را به اسلام دعوت کرد ، امام خمینی مردم را به جمهوری اسلامی دعوت کرد .
30. همینطوری که بچه در رحم مادر تغذیه می شود و فضولاتی ندارد انسان در بهشت انواع میوه ها و شربت ها را می خورد و فضولاتی ندارد .
31. ابرهه قتل و غارت کرد می خواست خانه خدا را خراب کند. خداوند پرنده های کوچک فرستاد و در منقار هر کدام سنگریزه و برسر فیل و فیل سوار زدند و همه را نابود کردند.
32. خداوند از بالا برف و باران نازل می کند و در دل زمین چشمه و قنات و جویبارها را پر می کند و مورد حیات بشر و حیوانات می گردد.
33. خداوند زمین را به دور خورشید شب و روز به دست می آید و بدور خودش ماه و سال و مانند گهواره ما را شب و روز با خود می چرخاند.
34. خداوند به هر دستی پنج انگشت داده که چهارتای آن متصل به هم و یکی شصت جدا می باشد این شصت اگر نبود هیچ کاری انجام نمی گرفت.
35. هر آسیابی سنگ زیرین ثابت است و سنگ روئی در حرکت، آسیای انسان فک بالا ثابت و فک پایین در حرکت تا غذا جویده شود.

36. هر انسانی را خداوند دو گوش برای شنیدن ولی یک زبان برای گفتار و برای یک زبان دو دربان یکی دندان های استخوانی و دیگری دو لب برای سکوت که هر وقت سخنی به جا بود با اجازه دهن سخن بگویند

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز

یعنی که دو بشنو و یکی بیش نگوی.

37. معجزه از گوسفند و سگ- این همه گوسفند ذبح می شود در دنیا و مردم استفاده می کنند و سالی یک تولید دارد ولی سگ سالی 7 بچه می زاید پس چرا سگ نایاب است ولی گوسفند فراوان این را معجزه الهی و برکت می نامند.

38. انسان ها با دهان غذا می خورند ولی حیوانات چهار پا با پوز.

39. تمام اعضای بدن موهایش بلند می شود به جز مژه ها .

40. حدود 8 میلیارد جمعیت کره زمین سرانگشتهایشان با هم فرق دارد.

41. درختان تنومند و بلند قامت رابنگر که چگونه آبرا از ریشه به تنه و شاخ و برگ و با ارتفاع زیاد به نوک درخت پمپاژ می کند.

42. پشه و فیل را بنگر هر دورا خالق هستی به یک شکل آفریده فیل با آن جثه بزرگ و پشه با این کوچکی هر دو خرطوم دارند.

43. ناخن دست و پا برای زیبایی و استحکام دست و پا آفریده شده این ناخن ها از کجا میروید و بزرگ می شود.

44. کشتی را روی آب می اندازد ولی کشتی نوح (علیه السلام) روی خشکی ساخته شده همه مسخره می کردند اما از زمین آب جوشید و کشتی به حرکت در آمد .

45. موهای بدن برای زیبایی آفریده شده این موها از کجا می روید .

46. اگر پر کاهی را به هوا پرتاب کنیم زمین جاذبه دارد او را به خود می گیرد و اگر انسان به کرات و آسمان با وسیله ای پرواز کند آن جا هوا نیست در آن جایی اختیار معلق است به همین جهت آن هایی که به کره ماه یا دیگر کرات می روند برای کشفیات با خود اکسیژن به همراه می برند و الا نابود می شوند همین طوری که غواصان در ته دریا برای تنفس هوا می برند .

47. هر نفسی که فرو می بریم ممد حیات و چون بر می آید مفرح ذات است پس بر هر نفسی دو نعمت و هر نعمت شکری واجب .

48. این زمین و آسمان هفت گانه را مشاهده کنید بدون ستون .

49. این لشکر نامرئی الهی به نام ویروس منحوس کرونا که دنیا را فرا گرفت و همه را یک ماسک به دهانشان گذاشت این یک عذاب الهی است .

50. فقط ذات اقدس الهی یکتاست وگرنه خداوند احد و واحد تمام مخلوقات را جفت آفریده زن و مرد حیوانات نر و ماده دنیا و آخرت شب و روز زمین و آسمان ماه و خورشید دست های انسان دو تا پاها دو تا چشم ها دو تا گوش ها دو تا بینی ها دو تا کلیه ها دو تا گلبول بدن دو تا سفید و قرمز فقط دهان را یکی و زبان را یکی .

51. خداوند تمام مخلوقات خود را کروی و گرد خلق کرده به انسان بنگر دست و پا گرد انگشتان گرد بدن گرد سر گرد چشم و گوش گرد حتی موهای بدن گرد تمام اشجار گرد خورشید و ماه و کره زمین آنچه از زمین می روید و ما از آن استفاده می کنیم - این جاست که خداوند به خودش می فرماید: «تبارک الله احسن الخالقین» به خودش تبریک می گوید .

52. دست انسان پنج انگشت دارد چهار تای آن سه بند به منزله دوازده ماه و دوازده امام و شصت دو بند دارد جمعا به منزله چهارده معصوم و پنج انگشت به منزله پنج تن .
53. دوازده ماه داریم به منزله دوازده امام هر ماهی به نام یکی از امامان است مثلا- چهار ماه حرام به نام چهار علی - اول حضرت علی (علیه السلام) دوم امام سجاد (علیه السلام) سوم امام رضا (علیه السلام) چهارم : امام هادی (علیه السلام) .
54. در عظمت نهج البلاغه همین بس که او را «اخ القرآن» یعنی برادر قرآن می خوانند.
55. ایوان مدائن یا طاق کسری موقع تولد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) ترک خورد .
56. حضرت آدم ابو البشر پدر جسمانی کلیه افراد بشر می باشد.
57. حضرت خاتم النبیین پدر روحانی کلیه افراد بشر حتی پدر آدم.
58. انسان شش جهت دارد شمال و جنوب مشرق و مغرب پایین و بالا - انسان ها در همه کارها اختیار دارد و سلب اختیار نمی شود .
59. وجدان فراخوان است ولی خاموش است و به مکارم اخلاق دعوت می کند .
60. حج تمتع یک امر الهی است - نمونه ای از روز محشر است .
61. عدد چهار خیلی بالا است مثلا آب و هوا خاک و آتش
- تسبیحات اربعه چهار است . ماه و خورشید و شب و روز چهار می باشد . خانه خدا کعبه چهار گوش - بیت المعمور در آسمان چهارم چهار گوش - عرش خدا چهار گوش - چهار نواب امام زمان - چهار فصل بهار تابستان پاییز زمستان .

62. یگانه چیزی که هم می نویسد و هم پاک می کند صلوات بر محمد و آل محمد است که هم سیئات را پاک می کند و هم حسنات را مضاعف می کند .

63. دو صفت است که فقط مخصوص ذات خداوند است یکی صفت تکبر که هر کس غیر از خدا تکبر کند نابود می شود یکی هم صفت منان است که مخصوص خداوند است که انسان ها نباید بر احسانی که به دیگران می کند منت نهند به باد فنا می رود.

64. نام حضرت علی (علیه السلام) به ابجد یک صد و ده .

اسم عمر ملعون به ابجد سیصد و ده ***صل علی یکصد و ده - لعنت بر سیصد و ده

65. گر لعن عمر تو را تریناک کند خاک قدمت ناز بر افلاک کند

66. اولین کسی که نام خود را امیرالمؤمنین گذاشت و این نام را غصب کرد و هر چه حلال بود حرام کرد و هر چه حرام بود حلال کرد عمر ملعون بود. اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر .

67. کره ماه که در شب روشن است و به ما نور می دهد از پرتو خورشید نور می گیرد قلب ما انسان ها با خورشید تنظیم است یک شخص محقق می گفت: من چهارده سال درباره خورشید تحقیقاتی به عمل آوردم به نتیجه رسیدم که اگر استفاده ای که هر انسانی از خورشید می برد بخواهد بخرد میلیون ها پول لازم است .

ص: 65

68. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم از ضعیفی انسان ها یاد می کند آنجا که می فرماید: «خلق الانسان ضعيفا» حتی از پشه یا مخلوقات دیگرش نام نبرده انسان وقتی مریض می شود احتیاج به پزشک و دارو و استراحت دارد ولی هیچیک از حیوانات و موجودات در عالم چنین نیستند نه دارو نه درمان .

69. (عز من قنع و ذل من طمع) یعنی عزت یافت کسی که قانع بود و ذلت یافت کسی که طمع مال مردم کرد و دست گدائی پیش مردم دراز کرد .

70. خداوند متعال چهار صفت مخصوص دارد 1- دانای بی نهایت ، 2- توانای بی نهایت 3- مهربان بی نهایت 4- بخشنده بی نهایت .

71. سه جنازه از چهارده معصوم در شب به خاک سپرده شد: اول جنازه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دوم جنازه حضرت زهرا (علیها السلام) و سوم جنازه حضرت علی (علیه السلام) .

72. سه نفر از چهارده معصوم با سلاح به شهادت رسیدند اول آن ها حضرت زهرا (علیها السلام) دومین حضرت علی (علیه السلام) سومین حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و ده نفر از چهارده معصوم به زهر جفا به شهادت رسیدند .

73. در اسلام چهار عید مهم داریم: یکی روز عید غدیر است که روز ولایت است و یکی عید فطر که روزه داران و مسلمین جهان این روز را عید می گیرند و دیگری عید قربان و یکی روز جمعه، روز جمعه، سید تمام روزهای سال است به همین جهت تمام جمعه ها تعطیل است جمعه روزی است که حضرت آدم (علیه السلام) به دنیا آمد جمعه حضرت آدم (علیه السلام) از بهشت بیرون رفت جمعه توبه آدم (علیه السلام) پس از دویست سال قبول شد جمعه تولد حضرت

صاحب الزمان (علیه السلام) جمعه حضرت ظهور می کند در این روز غسل جمعه مستحب نماز جمعه وارد دعای ندبه و آل یاسین و دعای سمات وارد است.

74. ما هر روز ده مرتبه در نماز پنج گانه می گوئیم: «اهدانا الصراط المستقیم» یعنی خدا یا ما را به راه راست هدایت فرما صراط مستقیم راه علی (علیه السلام) است (علی مع الحق و الحق مع العلی) هر جا حق باشد علی آن جاست.

75. سه چیز است که اعمال خوب انسان را محو می کند مانند حوضی که پر از آب تمیز است تویی آن را که بر داریم تمام آن ها خارج می شود.

اول: بخل و حسد و بد اخلاقی قارون در اثر بخل نابود شد.

دوم: حسد قایل در اثر حسادت برادر خود را به قتل رسانید.

سوم: بد اخلاقی با مردم و مخصوصا در خانه چون یکی از صفات ناپسند است.

76. مسئله رکابیه حضرت علی (علیه السلام) سوار اسب و عازم جنگ بود شخصی رکاب حضرت را گرفت و گفت یا علی چه عددی بر همه اعداد قابل قسمت است حضرت فرمود هفته را در ماه و در سال ضرب کن و حاصل را تقسیم از یک تا ده باقی ندارد.

77. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: میان حق و باطل چهار انگشت است اگر چیزی را با چشم دیدی قبول کن وگرنه اعتمادی به گفته مردم نکن می گویند و گفته اند.

78. خداوند متعال به وجود چهارده معصوم دنیا را خلق کرد تا این چهارده نور پاک خالق یکتا را به مردم جاهل معرفی کنند و راه سعادت را به آن ها بیاموزند .

79. در قرآن مجید درباره انسان ها زیاد آمده : «اکثرهم لا یعلمون اکثرهم لا یعقلون اکثرهم لا یفقهون اکثرهم لا یشعرون» بعضی از مردم اعتراض آوردند که مردم علم دارند عقل دارند دانا هستند شعور دارند این جاست که معلوم می شود ملائکه ای به نام شیطان شش هزار سال عبادت کرد ولی عبد نبود از همه ملائک بیشتر خدا را می شناخت، ولی رانده درگاه خداوند شد انسان تا خود را شناسد و پی به وجود خود نبرد خدا را نمی شناسد .

80. (خیر الامور اوسطها) انسان باید در تمام امور میانه رو و حد اعتدال را از دست ندهد حضرت علی (علیه السلام) می فرماید انسان باید اهل اقتصاد باشد طوری رفتار کند که دست پیش کسی دراز نکند تا مورد احترام باشد .

81. « کلوا و الشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المرفین » خداوند متعال می فرماید: بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید چون که اسراف کنندگان را دوست ندارد .

82. زبان آدمی به راستی از عجائب مخلوقات پروردگار است قطعه گوشتی بیشتر نیست اما کارهای حیرت آوری انجام می دهد به هنگام غذا خوردن مرتب لقمه را از یک طرف دهان به طرف دیگر به زیر دندان ها می فرستد و به قدری ماهرانه کار می کند که خودش زیر دندان ها نمی رود ولی

گاه اتفاق می افتد که خطائی از او سر می زند انسان چنان زبان خود را گاز می گیرد که فریادش بلند می شود از سوی دیگر وقتی غذا آماده بلعیدن شد کمک موثری به بلعیدن می کند طعم غذاهای مختلف و جدا کردن خوب و بد به وسیله آن انجام می شود اما همین زبان اگر از مسیر حق منحرف شد می تواند مبدل به یکی از بلاهای خطرناک شود .

83 . امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرجه برای اکثر مردم دیدنی نیست .

84 . جن برای هیچ کس دیدنی نیست .

85 . کشتی روی آب غرق نمی شود ، اما آب توی کشتی کشتی غرق می شود دنیا انسان را غرق نمی کند - اما انسان غرق دنیا می شود .

86 . به جز انسان تمام مخلوقات خدا بدون لباس و پوشش هستند و به شکل های مختلف و رنگارنگ و زیبا از عظمت پروردگار است. همین انسان که اشرف مخلوقات است اگر پوشش و لباس نداشته باشد منفور ترین و زشت ترین مخلوقات عالم است همین انسان در آخرت بدون لباس وارد محشر می شود یعنی این که کسی به کسی نگاه نمی کند هر کس به فکر رهایی از قیامت و اجازه ورود به بهشت را دارد .

87 . شتر حیوانی است زحمت کش و بارکش این حیوان اگر دو هفته آب و آذوقه به او نرسد تحمل می کند و صبور است و از این بالاتر اگر در بیابان طوفان شدیدی رخ دهد صاحبش سر و صورت خود را می پوشاند ولی به قدرت خدا یک پرده ای روی چشم شتر مانند عینک قرار می گیرد و آسیبی به او نمی رسد .

ص: 69

88. آن چه چیز است که دائم زیاد و کم می شود - آن ماه است تا پانزده روز زیاد و از پانزده روز به بعد تا آخر کم می شود .

89. یکی از آیات الهی پسر بچه هفت هشت ماهه ای را دیدم از موبایل در کالسکه سه چشم داشت چشم سوم او قشنگ در پیشانی او مثل آن دو چشمش بود و حرکات چشمان یکسان سیمی را می مکید و مادرش پهلوی او نشسته بود این حقیر بسیار تکبیر گفتم و به گریه افتادم از عظمت پروردگار .

90. آب کر و آب جاری تمام اشیاء نجس را پاک می کند ولی اگر سگ را داخل دریا بکنیم پاک نمی شود مگر این که در نمک زار حالی به حالی شود و اگر سگ چیزی را بلیسد میکروب دهانش فقط با خاک دفع می گردد .

93. آن چه چیزی است که زیاد می شود ولی کم نمی شود آب دریا است .

94. آن چه نمازی است که بدون طهارت می شود خواند، نماز میت است .

95. آن چه چیزی است که کم می شود ولی زیاد نمی شود ، آن عمر است .

96. آیا می دانید تمام کشتزارها و درختان و گل ها و میوه و حبوبات را که در زمین می کارند چرا سر به زیر خاک نمی برند، سر از خاک به طرف آسمان می برند برای این که آن ها به هوا و به نور خورشید احتیاج دارند .

97. خداوند متعال کلیه میوه ها را در پوست مخصوص قرار داده تا از گزند حشرات و میکروب مصون بماند مثل خربزه هندوانه و پرتقال و موز و خیار و سیب و بقیه میوه ها حتی آجیل ها را مثل پسته و فندق و بادام و گردو و امثال آن ها را در پوست مخصوص قرار داده است.

98 . دین مسیحیت امروز معتقدند: حضرت عیسی (علیه السلام) به دار آویخته شده و از دنیا رفته در صورتی که حضرت عیسی (علیه السلام) را خداوند به آسمان چهارم برد و زنده است وقتی که حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور می کند می آید و پشت سر امام نماز می خواند .

99 . هر چیزی در عالم تعطیلی دارد حتی حج واجب اما عزاداری امام حسین (علیه السلام) تعطیلی ندارد توی این دنیای فانی تنها حسین (علیه السلام) باقی است .

100 . آن چیست که حسنات را زیاد می کند و سیئات را پاک می کند آن صلوات است که این فضیلت را دارد « ان الحسنات یذهبن السیئات » .

101 . آب بزاق دهان برای چیست ؟ برای هضم غذا .

102 . تأمین معاش به عهده خداست تأمین معاد به عهده خود ماست .

103 . آن چیست که معلق و شبانه روز به دور خود می چرخد و دو حرکت ضد و نقیض انجام می دهد ، کره زمین است .

104 . ما بین بد و بدتر کدام را انتخاب کنیم ؟ بد را .

105 . اگر سخن به جا نقره است ، سکوت به جا طلاست .

106 . ما در شبانه روز 1440 دقیقه از عمرمان تمام می شود حداقل چهل دقیقه آن را بگذاریم برای انس با خدا و طلب مغفرت و توبه و انابه .

107 . انسان در شبانه روز حداقل شش ساعت می خوابد یعنی یک چهارم شبانه روز را یعنی اگر کسی 80 سال عمر کند 20 سال آن را خواب بوده گناهی نکرده ولی ثوابی نداشته مگر کسی که در ماه رمضان روزه باشد .

108 . کور است چشمی که خدا را نبیند روز را می بیند که شب شد شب را می بیند که روز شد چه دقیق و منظم پس تا کی در خواب غفلت و جهل و نادانی به سر بریم .

109 . چرا روز عاشورا امام حسین(علیه السلام) به لشکر کفر فرمودند: اگر به حضرت علی اصغر(علیه السلام) را فرمود آبش دهید می میرد و اگر ندهید می میرد، پس چرا علی اصغر(علیه السلام) را معرفی کرد می خواست حداقل دست یک نفر را بگیرد آبی احتیاج نداشت .

110 . حضرت نوح (علیه السلام) 2500 سال عمر کرد وقتی حضرت عزرائیل بر او وارد شد در آفتاب بود به عزرائیل گفت برای چه آمده ای ؟ گفت: آمده ام جانث را بگیرم. گفت: اجازه می دهی از آفتاب بیایم سایه ؟ گفت: بیا. حضرت عزرائیل گفت: یا نوح ! دنیا را چه دیدی؟ گفت: همین قدر که از آفتاب آدم سایه عمر زود گذر است و وقت معینی ندارد .

بار سفر چه ب سته ای *** مرگ خبر نمی کند

آن که نه بسته بار خود *** در این سفر چه می کند

111 . انسان مثل ماهی می ماند ماهی تا موقعی که در آب است نمی داند آب چیست وقتی او را از آب جدا کردند ارزش آب را می فهمد انسان ها هم قدر سلامتی خود را نمی دانند و شکر گزار خداوند نیستند وقتی مریضی پیش می آید متوجه می شوند که سلامتی بزرگ ترین نعمت است .

112 . امام حسین(علیه السلام) شهید شدند تا مردم را از جهل نجات دهند، جهالت آن است که یزید را خلیفه دانستند و گفتند خلافت یزید تقدیر الهی است .

113 . در نماز فقط سوره حمد را باید خواند نمی شود به جای حمد سوره دیگری بخوانیم ولی در سوره توحید هر سوره ای را می شود خواند .

114 . در میان 124000 پیغمبر دو نفر آن ها در حال حیات هستند یکی حضرت خضر نبی که در بیابان ها و جاهای حساس کسانی که در راه گم شده باشند یا در مانده آن ها را یاری می کند و دومی حضرت عیسی بن مریم که در آسمان چهارم می باشد و حتی حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می کند حضرت عیسی (علیه السلام) پشت سر امام زمان نماز می خواند .

115 . ما نماز را نشناختیم و به مردم نشناسانیدیم .

116 . نه افراط ، نه تقریط ، میانه رو در همه جا و همه کار حتی در عبادت دین فقط نماز و روزه تنها نیست حد اعتدال رعایت همه جهات .

117 . معنی عبد یعنی مطیع پروردگار - معنی آزاد یعنی مطیع نفس و شیطان .

118 . حضرت یوسف (علیه السلام) یازده برادر داشت - حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) یک برادر که جان های همه عالم به فدای او تفاوت از کجا تا کجا . مرحوم ژولیده دو فرد شعر در وصف حضرت ابوالفضل (علیه السلام) سروده که ده تا چشم در این دو فرد گنجانیده به این مضمون:

چشم ها از هیبت چشمان من در تاب بود *** مست چشمم چشم ها و چشم من بر آب بود

چشم دادم چشم گفتم چشم پوشیدم ز آب *** من سرا پا چشم و چشمم جانب ارباب بود

ص: 73

119 . مقام حضرت رسول اکرم این قدر بالاست که در یک صلوات دو مرتبه نام آن بزرگوار برده می شود و در تشهد سه مرتبه .

دانستنی های قرآن

آیا می دانید قرآن دارای 114 سوره است .

آیا می دانید قرآن دارای 6236 آیه است.

آیا می دانید قرآن دارای 60 حزب و 30 جزء می باشد.

آیا می دانید بزرگ ترین سوره قرآن بقره است و کوچک ترین سوره قرآن سوره کوثر می باشد.

آیا می دانید بهترین سوره در قرآن سوره یس است.

آیا می دانید سوره حمد به مادر قرآن معروف است.

آیا می دانید سوره فجر به سوره امام حسین (علیه السلام) معروف است.

آیا می دانید بهترین ماه در قرآن ماه رمضان است.

آیا می دانید بهترین شب در ماه رمضان شب قدر است.

آیا می دانید در قرآن مجید پانزده سجده وجود دارد که چهار سجده واجب دارد و یازده سجده آن واجب نیست مستحب است.

آیا می دانید حضرت سلیمان اولین کسی بود که بسم الله الرحمن الرحيم را نوشت.

آیا می دانید صحیفه سجادیه به «خواهر قرآن» و نهج البلاغه به «اخ القرآن» معروف است.

آیا می دانید حضرت موسی (علیه السلام) داماد حضرت شعیب (علیه السلام) بود.

آیا می دانید پرنده ای که در دربار سلیمان خدمت می کرد (هدهد) بود.

آیا می دانید سلمان فارسی شخصی بود که سوره حمد را به فارسی ترجمه کرد.

آیا می دانید که در تمام مخلوقات عالم فقط بشر است که می تواند به پشت بخوابد بقیه به رو می خوابند.

آیا می دانید که عسل تنها ماده غذائی است که فاسد نمی شود.

آیا می دانید بهترین نان ، نان سبوس دار است مثل نان سنگک.

آیا می دانید تنها حیوانی که نمی تواند شنا کند شتر است.

آیا می دانید که خمیازه کشیدن به مغز آرامش می دهد.

آیا می دانید که غیر ممکن است که بتوانید با چشم باز عطسه کنید.

آیا می دانید که پیاز به علت داشتن انسولین برای مرض قند مفید است.

آیا می دانید که انسان می تواند حدود یک ماه بدون غذا زندگی کند اما یک هفته بدون آب و شش دقیقه بدون هوا.

آیا می دانید که به طور متوسط در شبانه روز 23000 بار نفس می کشیم.

آیا می دانید حبوبات به خصوص نخود اگر خیس شده باشد و آبش به دور ریخته شود موجب نفخ نمی شود.

دانستنی ها

آب را شب ایستاده نخورید .

شب ماهی نخورید، روز ماهی بخورید و سیر و خرما بخورید .

خرما را بشوید تا میکروب و کپک ها خارج شود .

عسل را با ماست نخورید .

آب زیاد نخورید ، مگر این که تشنه باشید .

بین غذا آب نخورید .

صبح زود ناشتائی بخورید.

غذای پخته و مقوی برای صبح بهتر است .

ناشتائی صبح را اهمیت بدهید .

پنیر خوردن صبح ضرر دارد ولی پنیر با گردو شب خاصیت دارد.

ظهر ناهار نخوریم مگر این که گرسنه باشیم .

حتما شام بخوریم تا سالم بمانیم .

بهترین خواب در روز از ساعت 11 می باشد الی اذان ظهر حتی اگر نیم ساعت باشد این را خواب قیلوله می گویند که خیلی برای بدن موثر است.

بین الطلوعین تا آفتاب صبح بیدار باشیم مفید است .

گوشت گاو خوردنش مضر است ، ولی شیرش شفاست .

نوشابه و آب میوه که مواد زائد به آن ها می زنند برای سلامتی ضرر دارد.

بستنی های رنگارنگ مضر است .

سبزیجات مفید است مخصوصاً تره برای کم خونی مفید است .

گوشت گوسفند خوب است ، ولی شیرش نه .

داروی یبوست ، برگ سنا است .

کسانی که عطسه می کنند از سبکته مغزی و سبکته قلبی در امان هستند .

هر لقمه ای که انسان در دهان می گذارد بایستی خوب بجود و با بزاق دهان آن را فرو برد که به هضم غذا کمک شود معده این غذا را تحویل می گیرد و تا سه ساعت آن ها را هضم و تحویل روده می دهد .

روده انسان 5/1 متر می باشد .

معده جایگاه تمام امراض است ، اگر یک روز یا بیشتر از روده ها دفع نشود این یبوست است و به چاره آن باید پرداخت ، داروی این یبوست برگ سنا یا کوبیده یا جوشانده است.

اگر انسان غذا را خوب بجود ، عمر او طولانی و به دکتر احتیاج ندارد .

اگر از گوشت گوسفند بهتر و مفیدتر وجود داشت خداوند برای قربانی در منی برای حضرت ابراهیم می فرستاد .

گاو ، گوسفند ، شتر ، اسب و الاغ ، ادرار و مدفوع شان پاک است ولی برای احتیاط محل ادرار باید آب کشیده شود . همین حیوانات را پس از ذبح کردن دست به هر کجای بدن آن ها بگذاریم پاک است و ایرادی ندارد ولی انسان گذشته از این که مدفوع و ادرارش نجس است بلکه وقتی از دنیا می رود تا وقتی که بدن گرم است دست گذاشتن اشکالی ندارد ، ولی وقتی بدن سرد شد و کسی میت را لمس کرد بایستی غسل مَس میت به جا آورد .

میت را زود غسل و کفن و دفن نمایند .

خداوند فرموده: همین طوری که من نماز فردا را امروز از تو نمی خواهم تو هم رزق فردا را امروز از من نخواه .

انسان چهار غذا دارد :

اول: در شکم ، مادر آن عصاره ای که خداوند به او می رساند.

دوم: وقتی که به دنیا می آید از شیر مادر تغذیه می شود .

سوم: از غذائی که پدر و مادرش تهیه می کنند .

چهارم: غذائی که دنبال کسب و کار می رود و امرار معاش می کند .

هر فردی از افراد بشر باید همیشه در نظر داشته باشد که وجود او از قطره آبی گندیده از صلب پدر به رحم مادر و به قدرت پروردگار به صورت گوشت و استخوان بندی و روح در او دمیده می شود و در رحم از عصاره خوراک مادر تغذیه می شود و به قدرت الهی فضولاتی ندارد و پس از نه ماه و نه روز پا به عرصه دنیا می گذارد پس ما انسان ها باید بدانیم که ما از خاک هستیم و به خاک می رویم و خاک می شویم و آخر کار ما مرگ است و بدانیم روزی رسان خداست و روزی ما را کسی نمی خورد و حریص نباشیم و در زندگی حیا داشته باشیم و شاکر باشیم و به دستورات شرع مقدس که از طرف خداوند به پیمان وحی فرموده و آن ها به ما راه سعادت را نشان داده اند عمل کنیم و به دیگران بیاموزیم تا در دنیا سعادتمند و در آخرت رستگار گردیم .

در گردش خورشید و ماه و سیاره ها

چشم حقیقت بین باز کن و ساعتی به عالم افلاک بنگر از آفتاب درخشان و ماه تابان و ستارگان و سیاره ها هر یک را وضعی و هیئتی و هر کدام را اثری و هیئتی و منفعتی هر یک را حرکتی خاص و رفتاری مخصوص چنان بر طبق فلاک چیده شده اند و تامل کن در رفتار خورشید که دور فلک را در یک سال تمام می کند و به واسطه آن طلوع و غروب می شود و در شبانه روز یک دور می زند اگر حرکت او نبود جهان را چهار فصل نبود و نباتات و میوه ها را شور

و نما حاصل نبود و شب و روز از یکدیگر جدا نبود و وقت راحتی شب از هنگام کسب و معیشت نبود و ماه و سال و ساعات و دقائق نبود و حساب معاملات نظم و ترتیب نداشت و این افلاک و کواکب متحرک بدون ستون به پای داشته و بیان کرده اند که خورشید به تنهای صد و شصت برابر کره زمین است و ملاحظه کن و ببین که چون خورشید از مشرق سر بر آورد به یک چشم بر هم زدن همه آن صد و شصت برابر را طی می کند چشم بصیرت باز کن و ببین همه در خدمت گذاری مخلوقات خدا هستند نزدیک به هشت میلیارد بشر روی کره زمین زندگی می کنند به حکمت و قدرت خداوند متعال هنوز دو نفر انسان پیدا نشده که سر انگشتان آن ها مثل هم باشد هر انسان شش ملیون گلبول سفید و قرمز دارد که سفید ها موقع حوادث و بیماری در مقابل گلبول های قرمز بیماری های گوناگون یا مسیری که در آب و هوا و غذا وارد بدن می شوند مقاومت می کنند تا آن ها را از پای در آورند در بدن انسان صد و شصت و پنج کیلو متر لوله کشی انجام شده که خون را در تمام رگ ها به جریان بیندازد و وارد قلب کند و آن جا تصویه و دو مرتبه به موی رگ ها وارد می شود این نمونه کوچکی از خلقت بشر و هزاران عجائب دیگر که ما مخلوقات خدا می بینیم ولی شکر آن را به جا نمی آوریم لازم است این فرد شعر این جا ذکر شود

از دست و زبان که بر آید که از عهده شکرش به در آید

همین هوائی که ما انسان ها از آن بهره مند هستیم اگر این هوا سه متر از روی زمین بالاتر بود هیچ جنبه ای مثل انسان یا مخلوقات دیگر وجود نداشت ما انسان ها اگر فوائد خورشید و نور و نتایجی که برای کره زمین و

کسانی که در آن زندگانی می کنند می دانستیم لحظه ای از شکر خداوند غافل نبودیم همین کره ماه که در شب روشن است و به ما نور می دهد از پرتو خورشید نور می گیرد قلب ما انسان ها با خورشید تنظیم است پس باید عبرت گرفت و همیشه به یاد خدا باشیم و هر که مرگ را بسیار یاد کند به اندک از دنیا خشنود چون غفلت از مرگ حرص و طمع به بار می آورد و هر که بداند به گفتار او از روی کردار اوست آن چه می گوید به آن عمل و رفتار می کند و به آن تصمیم که گرفته اهمیت می دهد و هر کس پرهیز کاریش کم شود دلش می میرد و از رحمت خدا دور می شود و هر که دلش بمیرد داخل آتش شود و هر که خطا بسیار کند شرمش کم شود .

نکات اخلاقی

خداوند به عقل هفتاد و پنج لشکر داده و به جهل هم هفتاد و پنج لشکر یکی از لشکرهای عقل خیر است و ضد آن شر است دوم ایمان است که ضد آن کفر است. باور که ضدش انکار و امید که ضدش ناامیدی است. خوش خلقی که ضدش خشم است. شکر که ضدش ناشکری است. قناعت که ضدش طمع است. توکل که ضدش حرص است. مهربانی که ضدش فریب است. رحمت که ضدش غضب است. دانایی که ضدش نادانی است. فهم که ضدش حماقت است. پارسایی که ضدش پرده دری است. زهد که ضدش بی تقوایی است. ترس که ضدش شجاعت است. تواضع که ضدش تکبر است. آرامی ضدش شتاب است. حلم ضدش سفاهت است. تسلیم بودن ضدش جباری است. گذشت ضدش کینه است. سر فرود آوردن ضدش

یاغی گری است. مهر انگیزی ضدش سخت دلی است. یقین ضدش شک است. صبر ضدش بی تابی است. بخشیدن ضدش انتقام است. بی نیازی ضدش حاجتمندی است. مهر ورزی ضدش بی علاقه‌گی است. قناعت ضدش اسراف است. همراهی ضدش گمراهی است. دوستی ضدش دشمنی است. راستی ضدش دروغ است. دوستی ضدش دشمنی است. حق ضدش ناحق است. امانت ضدش خیانت است. فهم ضدش نفهمی است. معرفت ضدش بی معرفتی است و دین داری ضدش بی دینی است.

سختی های اجتناب ناپذیر زندگی

انسان چه بخواهد چه نخواهد زندگی آمیخته با انواع سختی ها و مشکلات و حوادث تلخ و شیرین است به گونه ای که نمی توان باور کرد که کسی در طول عمرش مشکلی نداشته باشد مشکلات جسمی، روحی، فردی، اجتماعی، خانوادگی، فامیلی، اقتصادی، سیاسی، طبیعی، انواع بیماری ها، زلزله ها، جنگها، قحطی ها، خشک سالی ها و مانند آن در زندگی بشر وجود دارد زلزله ها به قدری شدید و وحشت ناک است که یک شهر را به تلی از خاک تبدیل می کند بلکه گاه حتی اثری از بقایاء آن محل و آبادی سابق نمی ماند روستایی وجود داشته که بر اثر زلزله زمین دهان باز کرده و تمام روستا را با اهالی آن بلعیده سپس شکاف آن بسته شده و جای روستا صاف گشته گاه زلزله ای در اعماق دریا رخ می دهد و امواج خروشان در دریا ایجاد می کند و آن امواج تبدیل به سونامی می شود و ساحل و ساحل نشینان و تمام ساختمان ها را نابود می کند مثلا همین ویروس منحوس کرونا

که کلیه جهان را فرا گرفته و میلیون ها افراد بشر را به نیستی کشانیده و زیر خاک نهان کرده یا مشکل اقتصادی که به هر که بنگری دم از گرانی می زند و سختی روزگار این ها همه گذرا است مومن و شخص با ایمان باید در برابر این حوادث تسلیم و راضی و شاکر به درگاه ایزد متعال تا ان شاء الله خداوند فرجی بفرماید.

هر که در عیب و بدی خویش بنگرد از عیب دیگران باز ماند چون به اصلاح زشتی های خود پرداخته به دیگران نمی رسد و هر که به روزی که خدا داده خشنود باشد به آن چه از دست داده اندوهگین نمی شود و هر که شمشیر ستم از غلاف بیرون کشد بسیار ستم کند به همان شمشیر کشته شود ، علاوه بر کیفر آخرت در دنیا هم تباه گردد و هر که بی اسباب در کارهای دشوار بکوشد و رنج کشد با قضا و قدر آویخته هلاک شود ، و هر که خود را در گرداب های سختی و رنج بیفکند به کار بزرگ دست اندازد غرق شود ، و هر که در جاهای بد داخل شود مردم به او بدبین گردند هر چند کار بدی انجام نداده باشد، و هر که پُر گوید خطا و اشتباه بسیار کند چون در گفتار اندیشه به کار نبرده ، و هر که خطا بسیار کند شرمش کم شود و هر که شرمش کم پرهیز کاری و دوری از گناهش کم گردد و هر که پرهیز کاری کم شود دلش می میرد از رحمت خدا دور می شود و هر که دلش بمیرد داخل آتش شود ، و هر که در زشتی ها مردم بنگرد و آن ها را برای خود بخواهد پس او همان احمق و نفهم است و از کم خردی است ، و شخص قانع و قناعت کار شخص دارائی است که نیست نگردد ، و هر که مرگ را بسیار یاد کند به اندک از دنیا خشنود باشد چون غفلت از مرگ حرص و طمع به بار می آورد ، و هر

که بداند گفتار او از روی کردار او است آن چه می گوید به آن عمل و رفتار می کند و به آن عمل و رفتار می کند و به آن تصمیم اهمیت می دهد ، و درباره عیب جوئی فرموده اند بزرگ ترین زشتی آن است که زشت بدانی صفتی را که مانند آن در تو باشد ، و فرموده اند: علم به عمل است و هر که دانست عمل کرد وگرنه بدون عمل اثری ندارد.

درباره سوره حمد

نماز معراج مؤمن است. اگر انسان نماز واقعی بخواند بقیه اعمال از او پذیرفته می شود. ما در شبانه روز ده مرتبه سوره حمد را در نماز پنج گانه می خوانیم و به جای سوره حمد اجازه هیچ سوره دیگر را نداریم. سوره حمد از هشت حرف تشکیل شده، چهار حرفی از آن برای عظمت و بزرگواری خدا و چهار حرف دیگر از ما بندگان است که از خدا خواهش می کنیم چهار حرف اول حمد بعد از « بسم الله الرحمن الرحیم » اول می گوئیم: « الحمد لله رب العالمین » یعنی حمد و ستایش مخصوص خداوندی که رب و مربی عالمیان است دوم می گوئیم: « الرحمن الرحیم » یعنی خدا تو هم رحمت عام داری و هم رحمت خاص سوم می گوئیم: « مالک يوم الدين » یعنی پادشاه و فرمان روای دنیا و آخرت چهارم می گوئیم: « ایاک نعبد و ایاک نستعین » یعنی من تو را فقط می پرستم و از تو کمک می جویم . و چهار حرفی که از طرف ما به خدا گفته می شود یک می گوئیم: « اهدنا الصراط المستقیم » یعنی خدا مرا به راه راست هدایت بفرما دوم می گوئیم: « صراط الذین انعمت علیهم » یعنی راه راستی که به خوبان عالم دادی و راهنمایی

کردی سوم می گوئیم: «غیر المغضوب علیهم» یعنی مرا از گمراهان و متجاوزان به دورم بدار دستم بگیر . چهارم می گوئیم: «ولا الضالین» یعنی از آن ها نباشم که در ضلالت و گمراهی عمر خود را سپری کنم « و خسر الدنیا و الاخره» گردم . انسان نماز گزار بایستی موقع قیام و تکبیره الا-حرام طرف دست راست خود بهشت را در نظر بگیرد و در طرف چپ جهنم و روبروی خود خدا را حاضر و ناظر بداند..

طلوع آفتاب

طلوع آفتاب آفرینش آن که آفتاب پرتوی ز نور او فردوس رایحه ای ز بوی او عرش ذره ای ز خاک کوی او و دوام هستی بسته به یک نگاه اوست تجلی فاطریت ام اییها و ام ولایت طلعه فضیلت محور دایره خلقت کن هدایت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) ما نیستیم و هستی ما ز هستی اوست بلکه عرش و فرش و کرسی و هستی لوح و قلم جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و همه ملائکه انبیاء و اولیاء و اصفیا همه جان نثار مقدم اویند و دعا می کنم برای فرج مولا و مقتدا و همه هستیمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) .

امام حسین (علیه السلام) مظهر بصیرت، مودت، کرامت، فتوت، رشادت، مروت، شهادت، شجاعت، انسانیت، رحمت، همت، هدایت، استقامت، سعادت، ولایت، غیرت، عترت، رسالت، عدالت، شرافت، حقیقت، عبادت، شفاعت، سخاوت، صداقت، شهامت، محبت، امامت، حمایت، فضیلت، حکمت و جلالت است.

بخش سوم : اشعار

اشاره

ص: 85

بخش سوم این کتاب اشعاری چند درباره بی وفائی دنیا و نصایح و پند و اندرز و مدایح و غزلیات

معرفی شاعر

به نام خدا و رسول امام *** سرود این غزل محمد اهتمام

نام من باشد محمد فامیل نیکم اهتمام *** بچه رهنان پیرو خط امام

تو از اهتمام این سخن کن قبول *** ز غفلت مکن خاطر خود ملول

سخن گر زشت و زیبا یا فسانه *** بهر حالی غرض باشد بهانه

که از صاحب سخن روی شود یاد *** پس از چندی به دوران زمانه

چو جوئی اهتمام او را نیابی *** همین اشعار از او باشد نشانه

غرض نقشیست کز ما باز ماند *** که دنیا را نمی بینم بقائی

مگر صاحب دلی روزی ز حمت *** کند در حق این مسکین دعائی

نام نیک رفتگان را یاد آر *** تا بماند نام نیکت یادگار

آرزو دارم اگر گل نیستم خاری نباشم *** یا اگر خاری نیم در آستین ماری نباشم

ویروس منحوس کرونا

چنان سال سختی شد اندر جهان *** که مردم پریشان و بی خانمان

چنان مردمان کرده از هم گریز *** مثال نهنگان ماهی ستیز

قرنطینه کرده همه مرد و زن *** زده پوز بندی همه بر دهن

زن و مرد و بچه به خانه نشاند *** که شاید امانی بیابند از آن

کرونا به مردم شده حمله ور *** که مردم گریزان همه از دگر

که این ویروس منحوس کرونا *** نموده مات و مبهوت اهل دنیا

زده او دهن بند بر عالمی *** نگوید تو ترکی یا دیلمی

ندارد رحم و انصافی تو تیشه *** مثال شیر خوابیده به بیشه

همه مردمان را مسخره کند *** همه عالمان را محقر کند

نشاید که او را برانی ز در *** کرونا به مردم شده حمله ور

امان و داد از این ویروس منحوس *** جهان را کرده مثل آب در جوش

ندارد رحم انصافی به دوران *** خداوندا! بران او را ز ایران

خداوندا رهائی ده به امت *** از این ویروس تا روز قیامت

در احوالات مردم و گله از اوضاع روزگار

عجب روزگاری شده بر همه *** که مردم پریشان و دل واهمه

ز پیر و جوان چون رسیدی بهم *** چنان مشّت خود را زندی بهم

نه حال و حواسی گله ها زیاد *** ز دنیا و مردم گرانی چه داد

گله و شکایات از روزگار *** که نبود دگر زندگانی قرار

این همه غیبت چه حل گردید از این کارها *** دائم از قرآن قسم از غیبت افرادها

پس بیا جانانگر پرونده اعمال خود *** تا که دریابی ز گرداب گنه کردار خود

خیز از جا و تکاپویی بکن *** آخرت نزدیک شد رازی بکن

نی خدائی معتقد نی داد خواهی نی عذاب *** دائم از قرآن قسم از سختی روز حساب

بلی نبود در این ره نا امیدی *** سیاهی را بود روزی سفید

چو نبود در جهان پاینده چیزی *** نیرزد ملک عالم را پشیزی

غم چیزی رگ جانرا خراشد *** که گاهی باشد و گاهی نباشد
جهان از نام آن کس ننگ ندارد *** که از بهر جهان دلتنگ دارد
غافلند این خلق از خود ای پدر *** لاجرم گویند عیب یکدگر
سخن کوتاه بشو راضی ز یزدان *** که دستت را بگیرد شاه مردان

معجزه کودکی حضرت علی (علیه السلام)

داستان کودکی حضرت علی (علیه السلام) به ظاهر و دیدن حضرت خضر نبی (علیه السلام)
در حدیث است که روز علی عمرانی *** آن شفیع دو سه خلق جهان را بانی
ظاهرا بود به سن دو سه سال آن سرور *** با پسرهای عرب بود سوئی راهگذر
اتفاقا خضر از آن کوچه عبورش افتاد *** سوی طفلان عرب بهر خدای پای نهاد
طفل گفتا که سلامم بتو ای خضر نبی پیغمبر *** هرکجا میروی امروز مرا با خود بر
در عجب خضر نبی گفت چگوئی تو چنین *** نشوی همراه من هیچ تو در روی زمین
ده و ده گام کنم هر دو جهان را یک دم *** نیست مانند من امروز کسی در عالم
چون بگفت این سخن و چشم گشود *** دگر آثاری از آن طفل نبود
خضر گفتا به همه همراهان *** او کجا رفت و چرا نیست عیان
همه گفتند ندیدیم وی را *** تو تجسس بنما بهر خدا
خضر همی رفت و نظر می اندوخت *** تشنه شد او لب دریا مبهوت
ناگهان از وسط آب بدادش ظرفی *** پر ز آب خُنک و با طرحی
گیر از دست من و نوش بکن *** غصه و غم ز دلت بیرون کن
قسمش داد به حق داور *** تو خودت را بنما ای سرور
به خدائی که بود از همه عالم بهتر *** به رسولی که بود نام خوشش پیغمبر

نام خود را توبه من لطف نما *** غم و غصه ز دلم بیرون آر

او بفرمود مرا نام علیست *** آن که دُرْدانه عرش ازلیست

زادگاهم چو بود خانه او *** او مرا همدم و همنام نمود

خضر خوشحال شد از این فرمایش *** شد از این غصه گرفت آرامش

اهتمام پندی بگیر و زود باش *** کار دنیا را رها کن هوش باش

توطئه منافقین مدینه و دعوت گرفتن آن ها برای عروسی از حضرت زهرا (علیها السلام)

حضرت خیر النساء زوج ولی خدا *** بهر عروسی بشد دعوت در اشقیاء

فاطمه در گریه شد لرزه در آمد بعرش *** از طرف کبریا روح الامین در رسید

گفت ای مصطفی وحی شد از کردگار *** فاطمه را کن روان تا بعروسی رود

قوم عرب را نده بیش از این انتظار *** حور باذن خدا چند طبق سیم و زر

بر سر او تا بعرش کرد همان دم نثار *** بر تن او از حریر لباس ها از بهشت

غرق مُزین شده در آن زمان و مکان *** دختر ختم رسل شد بعروسی روان

در پی او جبرئیل با صفی از حوریان *** چون بعروسی رسید جمله همان میزبان

واله و حیران و زار با ادب و با وقار *** آن که بُدش میزبان آمد تعظیم کرد

دست ادب وانمود حضرت را تحسین کرد *** صحنه عوض شد چنان ز مردم نابکار

چشم همه مرد و زن خیره شده ناگهان *** و عجباً گرفته دو دست خود بر دهان

مجلسیان یک به یک دست ادب به سینه *** شرم و خجالت زده شده همه ز کینه

تواهتمام کن ادب بجوز حق این سبب *** که روزی تو شود زیارت خیر النساء

درباره طعم عسل که از اثر ذکر و فضیلت صلوات از زبان زنبوری

یک روز که پیغمبر در گرمی تابستان *** همراه علی میرفت در سایه نخلستان

دیدند که زنبوری از کندو خود پر زد *** بر خاک ره پایش صد بوسه مکرر زد

بوسید عبایش را دور قدمش پر زد *** آهسته بدامان پاک نبوی سر زد

پیغمبر از او پرسید آهسته بگو جانم *** طعم عسلت از چیست هر چند که می دانم

زنبور جوابش داد تا نام تو را گویم *** گل می کند از نامت صد غنچه به کندویم

تا نام ترا هر شب چون ذکر به لب دارم *** هر صبح که برخیزم در سینه عسل دارم

از شاهد شکر خوشتر بهتر ز نبات است این *** طعم عسل از من نیست طعم صلوات است این
صلوات را خدا گفت جبرئیل بارها گفت *** در شان مصطفی گفت صل علی محمد صلوات بر محمد
اهتمام تو به وقت پنج صلاه *** بفرست بر محمد و آل او صلوات

مذمت دنیا

تا خداوندی خدا بر جاست *** بیرق شاه کربلا بر پاست
بزرگ فلسفه شاه تشنه لب این است *** که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
نه ظلم کن به کسی نی بریز ظلم برو *** که این مرام حسین است و مکتب دین است
از دست اجل کس نتوان بگریزد *** زوری نبود که از زمین برخیزد
جانا تو بیا و بده بر حقم گوش *** کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش
بساط عمر نیززد به لحظه ای چیدن *** چه چیدن است که باید دوبار برچیدن
بشر را تواضع کند سر فراز *** گرت هست بر خود بیال و بناز
تواضع سر رفعت اندازدت *** تکبر به خاک اندر اندازدت
بشر در حقیقت پشّر اندر است *** گرفتاری اوز پا تا سر است
چو خود در اقوی حال بینی و خوش *** بشکرانه بار ضعیفان بکش
کسی نیک بیند بهر دو سرای *** که نیکی رساند به خلق خدای
اهتمام چون که شوی زار و ملول *** دست برا دامن زهرای بتول

بشر بی بال و پر نبود بود همت پر و بالش *** بکف آرد ز بال همت خود جمله آمالش

براه مقصدش باکی نه از مال و نه از جانش *** مصمم چون که شد حاجت رود هر سر بدنبالش

لباس همت اندر تن هر آن کس کرد زیبا شد *** دل گرم از محبت سید مولی و آقا شد

ز سوز آفتاب گرم بستان با صفا گردد *** رخ سیب و انار و به ز گرمی دلربا گردد

وزان گرمی چمن خرسنده و قمری در نوا گردد *** گلاب از گرمی دیگ بخار از گل جدا گردد

ز سرمای زمستان باغ و صحرا هر دو یکسان است *** چمن بی گل شود بلبل ز غم سر در گریان است

بهر کس بنگری آثار غم از او نمایان است *** کنار ره هزاران مرد و زن در آه و افغان است

دل گرم از محبت سید و مولی و آقا شد *** ز سردی جمله موجودات عالم خار و رسوا شد

همت بلند دار که مردان روزگار *** از همت بلند بجائی رسیده اند

تا توانی به جهان خدمت مسکینان کن *** بدی یا درمی یا قدمی یا درمی

صدها فرشته بوسه بر آن دست می زنند *** کز کار خلق یک گره بسته وا کند

نکن گناه که گنه سخت ست بنیاداست *** بفکر باش که بنیاد عمر بر باد است
مجو درستی عهد از جهان ست نهاد *** که این عجوزه عروس هزار داماداست
چو تاریخ پنجه بر آمد بسال *** دگر گونه بر شتابنده حال
گهی دل برفتن گرایش کند *** گهی خواب را سر ستایش کند
کدام باد بهاری وزید در آفاق *** که باز در عقبش نکبت خزانی نیست
چون قامت ما برای غرقست *** کوتاه و دراز او چه فرقست
چوپنجاه سالت برون شد ز دست *** غنیمت شمر پنج روزی که هست
مَحْسَب ای گنه کرده خفته خیز *** بقدر گنه آب چشمی بریز
تا کنون کردی گنه دیگر مکن *** تیره کردی آب افزونتر مکن
چه بندی دل بر این ملک و مال *** که هستش کم رنج بیشی ملال
هر که در این خانه شبی داد کرد *** خانه فردای خود آباد کرد

بی وفائی دنیا

چرا دل بر این کار وانگه نهیم *** که یاران برفتند و ما در رهیم
پس از ماهی گل دهد بوستان *** نشینند با هم دگر دوستان
اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه *** روی و نان جوی از یهود وام کنی
هزار بار از آن بهتر از پی خدمت *** کمر بنبدی و بر ناکسی سلام کنی
دو قرص نان اگر از گندم است یا جو *** دو تای جامه گر از کهنه است یا نو
چهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع *** که کس نگوید از این جا خیز و آن جا
هزار بار نکوتر بنزد دانایان *** ز فر مملکت کیقباد و نوشیروان

آنچه دیدی بر قرار خود نماند *** و آنچه بینی هم نماند بر قرار

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست *** که ایمن تر از ملک درویش نیست

گدا را چو حاصل شود نان شام *** چنان خوش بخسبید که سلطان شام

جهان ای برادر نماند به کس *** دل اندر جهان آفرین بند و بس

شنو اهتمام این همه شعر و اذکار خویش *** ترا بس دگر کن حذر از افعال خویش

احسان به دیگران

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند *** مکن کاری ز نامه ات ننگ

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت *** آید که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

به دختر چه خوش گفت بانوی ده *** که روز نوا برگ سبزی بنه

خور و پوش و بخشای و راحت رسان *** نگه می چه داری ز بهر کسان

به دنیا توانی که عقبی خری *** بخَر جان من و نه حسرت بری

زر و نعمت اکنون بده کان تست *** که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

پریشان کن امروز گنجینه چست *** که فردا کلیدش نه در دست تست

تو با خود ببر توشه خویشتن *** که شفقت نیاید ز فرزند و زن

کسی کوی دولت ز دنیا برد *** که با خود نصیبی به عقبی برد

غم خویش در زندگی خور که خویش *** به مرده نپردازد از حرص خویش

مکن خیره بر زیر دستان ستم *** که دستی است بالای دست تو هم

تحمل کن ای ناتوان از قوی *** که روزی توانا ترازوی شوی

بشو اهتمام یار پیر و جوان *** که روزی شوی پیر اندر جهان

شاد کردن هم نوعان

به غم خواری چون سر انگشت من *** نخارد کسی در جهان پشت من

درون فرو ماندگان شاد کن *** ز روز فرو ماندگی یاد کن

ز راز بهر خوردن بود ای پسر *** برای نهادن چه سنگ و چه زر

اگر بد کنی چشم نیکی مدار *** که هرگز نیارد گز انگور بار

ستمگر جفا بر تن خویش کرد *** نه بر زیر دستان دل ریش کرد

اگر زیر دستی بر آید ز پای *** حذر کن ز نالیدش بر خدای

گرفتم ز تو ناتوان تر بسی *** توانا تر از تو هم آخر کسی

اگر عدل کردی در این ملک و مال *** بمال و بملکی رسی بی زوال

خدا مهر بانست و بس دادگر *** ببخشا و بخشایش حق نگر

توانست آخر خداوند روز *** که روزی رساند تو چندان مسوز

مخور هول ابلیس تا جان دهد *** هر آن کس که دندان دهد نان دهد

تو از اهتمام این سخن یاد گیر *** که شیطان همیشه بود در کمین

نکته ها و اندرزها

این همه جنگ و جدل حاصل کوتاه نظری است *** ورنه از روز ازل دام یکی دانه یکی

تا دل صدف در شریعت نشود *** جان محرم اسرار حقیقت نشود

بگذار جوانی که کسی در ره دین *** با نفس و هوا پیر طریقت نشود

صد بار گنه کردی و دیدی ثمرش را *** نیکی چه بدی داشت که یک بار نکردی

رشته ای بر گردنم افکنده دوست *** می برد هر جا که خاطر خواه اوست

جهان بگذار بر مثنی علف خوار *** مسیحا وار از آن جا دست بردار

چو هست این دیر خالی سست بنیاد *** بیادش داد باید زود بر باد

تورا این قدر تا بمانی بس است *** چورفتی جهان جای دیگر کس است

تا کنون کردی گنه دیگر مکن *** تیره کردی آب افزون تر مکن

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر *** بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر

به نرمی ز دشمن توان کند پوست *** چو با دوست سختی کنی دشمن اوست

گنه کار اندیشناک از خدای *** بسی بهتر از عابد خود نمای

اهتمام شیطان ترا از راه حق وا می کند *** دست حق با تو مدارار می کند

بی وفائی دنیا

ای دل ز دست داده دنیای پر ز شور *** وی گشته مست باده خود بینی و غرور

زنهار جان من نه بزر ناز و نه بزور *** قارون چه کرد باز و وزور سلم و تور

بهرام آن که بدش صید جای گور *** دیدی که عاقبت فلکش صید گور کرد

خرگاه جم کجاست قباى قباد کو *** نمرود دعوی انا رب العباد کو

ضحاک شوم و کاوه نیکو نهاد کو *** نوشیروان و محکمه عدل و داد کو

با آن همه غرور و دغل پور عاد کو *** کز بهر خود تدارک خلد و قصور کرد

کوزال و پور زال و فریدون نامدار *** بهمن چه شد کجاست فرامرز کامکار

گرسبوز است در چهبه بیچارگی دچار *** حرفی نمانده ز بیژن به روزگار

ببران شیر گیر و پلنگان شیرخوار *** چون شد که رخنه بر تنشان مار و مور کرد

مامور مرگ چون رسد از پادشاه ما *** بندد دو دست افکند از سر کلاه ما

ما را برد به محضر عدل الله ما *** آن جا رود سخن از گنه و هم صواب ما

پس وای به ما و این همه جرم و خطای ما *** هر چه آید بر سر ما باشد از افعال ما

بار الها دست این عاصی بگیر *** اهتمام گوید که من هستم حقیر

نصایح و نکته ها

نه چندان بخور کز دهانت در آید *** نه چندان که از ضعف جانت سر آید

خدا گر ز حکمت ببندد دری *** ز رحمت گشاید در دیگری

همت بلند دار که مردان روزگار *** از همت بلند بجائی رسیده اند

در نومیدی بسی امید است *** پایان شب سیه سفید است

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت *** میوه شیرین دهد پر منفعت

خیاط روزگار بر اندام هیچ کس *** پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

گندمی را زیر خاک انداختند *** پس ز خاکش خوشه ها برداشتند

ز خاک آفریدت خداوند پاک *** پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

غم و شادمانی به سر می رود *** به مرگ این دو از سر بدر می رود

هر نیک و بدی که در شمار است *** چون در نگری صلاح کار است

غم از گردش روزگاران مدار *** که بی ما بسی بگذرد روزگار

بگردش فند سرکش و تند خوی *** بلندیت باید بلندی مجوی

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند *** مکن کاری ز نامه ایت ننگت آید

نصایح و اندرز

گر گوهری ار کفت برون تافت *** در سایه وقت می توان یافت

ور وقت روز دست ارزان *** با هیچ گهر خرید نتوان

ای دوست بیا تا غم فردانخوریم *** این لحظه عمر را غنیمت شمیریم

فردا که نیامده چرا غم بخوریم *** ما روزی خود ز دست مردم نخوریم

ترا این قدر تا بمانی بس است *** چو رفتی جهان جای دیگر کس است

بنام پروردگار هفت افلاک *** که پیدا کرد آدم از کفی خاک

الهی فضل خود را یار ما کن *** ز رحمت یک نظر در کار ما کن

توئی رزاق بر پیدا و پنهان *** توئی خلاق هر دانا و نادان

زهی گوباز تو کام و زبانه *** توئی هم اشکار و هم نهانم

حق هر چه را بهر که دهد خیر او در اوست *** واقف خدا بمصلحت خلق مو به مو است

روزها فکر من این است و چو شبها سخنم *** که چرا غافل از احوال دل خویشتم

به کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود *** به کجا میروم آخر بنمائی وطنم

گر بنا شد ای مسلمان صدق سلمانی تورا *** حاصلی هرگز ندارد این مسلمانی تورا
ای که جز نامی نمی دانی ز اصل و فرع دین *** پس چه تاثیری بود در سجه گردانی تورا
داغ درد دردمندانت نباشد گر به دل *** در سجود حق چه حاصل داغ پیشانی تورا
گر نداری مهر موری در دل سنگین خویش *** کی دهد حق حشمت و جاه سلیمانی تورا
تا اسیر نفسی از لطف خدا بی بهره ای *** غافل از حق می کند افعال شیطانی تورا
طینت اهریمنی بگذار و بگذر از هوا *** تا کند دور از هوس الطاف یزدانی تورا
مشکلی را حل کن از خلق خدا تا در جزا *** حق ز لطف خود ببخشاید به آسانی تورا
پاک کن ز آرایش آز و هوس ها سینه را *** تا بکی خواهی مکدر کردن این آینه را
دل تجلی گاه انوار خدای اکبر است *** ره مده در جایگاه قدس جانان کینه را
از غرور و کبر و نخوت کس نیابد سروری *** دور کن از خویشتن این عادت دیرینه را
منتهای بی نیازی در قناعت کردن است *** از چه رو با سیم و زر پر میکنی گنجینه را
کن قناعت اهتمام و سر ز خود بالا بگیر *** تا نباشی پیش نامردان همیشه سر بزیر

ای همه هستی ز تو پیدا شده *** خاک ضعیف از تو توانا شده

ز سرنشین علمت کائنات *** ما بتو قائم چو تو قائم بذات

مبدأ هر چشمه که جودیش هست *** مخترع هر چه وجودیش هست

ای ز وجود تو وجود همه *** پرتوی از بود تو بود همه

نیست کن و هست کن هست و نیست *** غیر تو و صنع تو که موجود نیست

صفحه خضر از تو آراسته *** عرصه غیر از تو پیراسته

غیب ازل نور شهود از تو یافت *** لوح عدم نقش وجود از تو یافت

روشنی لعل درخشان ز تو *** پرتو خورشید درخشان ز تو

نور ده ظلمتیان عدم *** ربط ده خیل حدوث و قدم

جنبشی از بحر وجودت سپهر *** پرتوی از عکس رخت ماه و مهر

نقطه از دفتر صنعت فلک *** شحنة از عسگر ملکت ملک

اهتمام از توصیف اوصافش بحق شرمنده است *** لاجرم امید بخشش دارد از درگاه رب

پند و اندرز

چو دوران عمر از چها در گذشت *** مزن دست و پا آبت از سر گذشت

چو باد صبا بر گلستان وزد *** چمیدن درخت جوان را سزد

نزید تور را با جوانان چمید *** که بر عارضت صبح چیری دمید

نشاط آن که از تور میدن گرفت *** که شامت سپیده دمیدن گرفت

تورا برف بارید بر پر زاغ *** نشاید چو بلبل تماشای باغ

ترا تکیه ای جان من بر عصاست *** دگر تکیه بر زندگانی خطاست

دریغا که فصل جوانی گذشت *** به لهُو و لعب زندگانی گذشت

دریغا چنان روح پرور زمان *** که بگذشت بر ما چو برق دوان

جوانی شد و زندگانی نماند *** جهان گو همان چون جوانی نماند

بنال ای کهن بلبل سالخورد *** که رخساره سرخ گل گشت زرد

چو تاریخ پنجه بر آمد به سال *** دگر گونه شد بر شتابنده حال

گهی دل برفتن گرایش کند *** گهی خواب را سر ستایش کند

بی وفائی دنیا

دریغا که بی ما بسی روزگار *** بروید گل و بشکفد نو بهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت *** بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تقرج کنان بر هوا و هوس *** گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند *** بیایند و بر خاک ما بگذرند

چرا دل بر این کار وانگه نهیم *** که یاران رفتند و ما در رهیم

بار سفر چه بسته ای *** مرگ خبر نمی کند

آن که نه بسته بار خود *** در این سفر چه می کند

گیرم که خلق را ز فریبت فریفتی *** با دست انتقام طبیعت چه می کنی

مبادا که در دهر دیراستی *** مصیبت بود پیری و نیستی

نام نیک رفتگان را یاد آر *** تا بماند نام نیکت یادگار

عزیزان قدر یکدیگر بدانید *** که پیک مرگ آید ناگهانی

ای که دستت می رسد کاری بکن *** بعد از آن تو نیاید هیچ کار

اهتمام تا که نفس داری و هستی زنده *** دست بر دامن حق زن که شوی پاینده

نکته ای آمد مرا اندر نظر باید بگویم *** چاره ای نبود بجز این ره که می باید پیویم

در بیان مقصد خود جز رضای حق نجویم *** فکر آن باشم که از جرم و معاصی خود بشویم

فصل دی آمد که از قهرش نروید گل ز بستان *** نامده از ترس او عریان شود باغ و گلستان

اشتر و گاو و الاغ از سطوت او گشته لرزان *** سنگ خاره خرد گردد ز سرمای زمستان

در زمستان بلبلان خاموش و سرشان زیر بال است *** جرم و عصیان صاحبش را وزر و بال است

در پناه خود تجسس کن تو در فصل زمستان *** هر کجا بیچاره بینی بر او کن لطف و احسان

دستگیری تو با الله از فقیر و مستمندان *** بهتر از ده حج و عمره باشد و ده ختم قرآن

با تویی پرده سخن گویم مرا وحشت نباشد *** چند صباحی بیش اندر دست تو ثروت نباشد

هر چه خواهی کن که ترسم دیگر فرصت نباشد *** از پس مرگ تو را بر دیگران حاجت نباشد

مال و ثروت را بقائی نیست در راه زوال است *** بر سر مال تو وارث را بسی جنگ و جدال است

آن یکی گوید بسوزی با چنین مال حرامت *** دیگری گوید عذابش کن خدایا در قیامت

سینه کوبان دختر و دام- اد لیکن با شهامت *** که برای بردن مال و گهی اخذ غرامت

بر سر مال تو وارث را بسی جنگ و جدال است *** با سپرهای تو در جنگ و قتال از بهر مال است

ادب

بر کسی بهره ور از محضر اهل ادب است *** روشن اندیشه اش از اختر اهل ادب است

ادبا مخزن اسرار سخن منظومند *** کان فیاض سخن دفتر اهل ادب است

محترم دار ادیبان سخن گستر را *** گر ترا فخر بزیب و فر اهل ادب است

این همه دُر گرانمایه که بخشند از طبع *** همه از برتری گوهر اهل ادب است

بر تهی دست ارباب ادب خرده مگیر *** گنج شایان سخن در بر اهل ادب است

شاعران خسرو پاینده ملک سخند *** تاج اجلال و شرف بر سر اهل ادب است

بنده جهل خرد سوز نگرده هرگز *** هر کسی بنده فرمانبر اهل است

ادب آموز اگر طالب فیضی که جهان *** روشن از اختر روشنگر اهل ادب است

یک جهان گوهر ارزنده فرهنگ و هنر *** حاصل طبع سخن گستر اهل ادب است

تا بینی اثر فکر فلک پیما را *** عالمی جمله به زیر پر اهل ادب است

راستی موجب رضای خداست *** کس ندیدم که گم شده از ره راست

اهتمام طبع سخن گستر شیوا که تراست *** اثر صحبت جان پرور اهل ادب است

نکته ها

در پس هر گریه آخر خنده ایست *** مرد آخر بین مبارک بنده ایست

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود *** نور شمع از گریه روشن تر شود

ای خنک چشمی که آن گریان تست *** وی همایون دل که آن بریان تست

دیده ها بر دیگری چون بنگری *** مدتی بنشین بخود خون بنگری

ص: 104

هر کجا نوحه کنند آن جا نشین *** زآنکه تو اُولی تری اندر حنین

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست *** که ایمن تر از ملک درویش نیست

گدا را چو حاصل شود نان شام *** چنان خوش بخُشید که سلطان شام

نه منعم بمال از کسی بهتر است *** خر آر جُل اطلس پیوشد خر است

بیا که قصر اما سخت سست بنیاد است *** به فکر باش که بنیاد عمر بر باد است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد *** که این عجوزه عروس هزار داماد است

پیوند عمر بسته بموئیت هوش دار *** غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش *** کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی

اهتمام عمر عزیز است غنیمت بشمار *** تا که مسرور و سر افراز شوی روز شمار

راز دل

منه راز دل در میان با کسی *** که جاسوس هم کاسه دیدم بسی

اگر جز تو داند که عزم تو چیست *** بر آن رای و دانش بیاید گریست

گر ارام خواهی در این آب و گل *** مگو تا توانی بکس راز دل

میان دو کس جنگ چون آتش است *** سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر بار دل *** وی اندر میان شرمسار و خجل

میان دو کس آتش افروختن *** نه عقل است خود را در آن سوختن

مباش ایمن که دریای خاموش *** نکرده است ز آدمی خوردن فراموش

ز رنگ ایمن نبینی آب جوئی *** مسلم نیست از سنگی سبویی

یک امروز است ما را نقد تا شام *** بر آن هم اعتمادی نیست ایام

این همه رفتند ما ای شوخ چشم *** هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

گل بخواهد چیر بی شک باغبان *** ورنچیند خود فرو ریزد ز بار

ای دستت می رسد کاری بکن *** پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

هر کس نداند و نخواهد که بداند *** حیف است چنین جانوری زنده بماند

هر کس که نداند و بخواهد که بداند *** لنگان خَرک خویش بمنزل برساند

هر کس که نداند و نداند که نداند *** در جهل مرکب ابد الدهر بماند

با بدان کم نشین که صحبت بد *** گرچه پاکی تو را پلید کند

آفتاب به این بزرگی را *** لکه ابر ناپدید کند

لطف حق با تو مدارا می کند *** چون که از حد بگذرد رسوا کند

دوستی با دشمن دانا نکوست *** دشمن دانا به از نادان دوست

دشمن دانا بلندت می کند *** بر زمینت می زند نادان دوست

تا توانی می گریز از یار بد *** یار بد بدتر بود از مار بد

ما بد تنها تو را بر جان زند *** یار بد بر جان و بر ایمان زند

ای دوست بر جنازه دشمن که بنگری *** شادی مکن که بر سرت این ماجرا رود

جهان ای برادر نماند به کس *** دل اندر جهان آفرین بند و بس

نصایح و نکته ها

گنج زرگر نبود گنج قناعت باقی است *** آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد

السلام آیندگان بعد ماها رفتنی *** خوش بود بهر شما این منزل ناماندنی

سالها بودیم ما جای شما *** جای خود بگذاشتم از بهر شما

هر که آید جای ما آخر رود *** چون که نبود جایگاهی بر نشست

هیچ موجودی نماند در جهان *** غیر ذات اقدس روزی رسان

ای برادر تو همه اندیشه ای *** ما بقی تو استخوان و ریشه ای

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

بر دست حاجت بنزد کسی *** که هورازق است و سخی او بسی

کاتب دور از حقیقت را قلم باید شکست *** بازوی ارباب بیداد و ستم باید شکست

باید آتش بر همه اوراق دفتر زد اگر *** بی گناهی را ز غفلت متهم سازد قلم

بنده ارباب زور و بنده زر نیستم *** ناتوانم لیک تسلیم توانگر نیستم

تا کی به سخن دعوی بیجا کنی ای دوست *** باید به عمل خدمت مخلوق خدا کرد

اهتمام چون محک تجربه آید به میان *** خوب و بد گردد مشخص هم به روز امتحان

شاه ولایت حضرت علی (علیه السلام)

شاه بر حق مظهر یزدان علی *** نور مطلق معنی قرآن علی

مرتضی سرچشمه فیض ازل *** معنی حی علی خیر العمل

رحمت حق منبع فیض عظیم *** رهبر ما در صراط مستقیم

مطلع الانوار خلاق احد *** مظهر آیات الله الصمد

اصل ایمان پایه صوم و صلوه *** رکن دین سرمایه حج و جهاد

ساقی کوثر علی مرتضی *** فاتح خیبر دلیل ما سوای

سر یزدان معنی الله و نور *** میر سَرمَد شافع یوم النشور

دست حق دریای رحمت بحر جود *** آیت العظمای خلاق ودود

افتخار آدم و خاتم علی *** واقف راز خفی سر جلی

مَحرم خلوتگه خاص خدا *** در حریم حضرت حق آشنا

شهسواری پای مرد راه دین *** حق نمائی دست حق در آستین

شرع احمد را به مردم راهبر *** دستیار و همدم خیر البشر

تا که باشی اهتمام در راه او *** سرفراز و شاد باشی روز محشر پیش او

توحید

به نام آن که نامش گشته زینت بخش دیوانها *** کلام معجز آسایش دهد زیور به عنوانها

خداوند زمین و آسمان یکتای بی همتا *** که بر اجسام خاکی می دهد از صنع خود جان

ز خاکی در وجود آرد هزاران میوه الوان *** ز آبی در رحم کلکش نگار نقش انسان ها

به سقف آسمان بنگر نشان قدرت کامل *** بر آن آویزه الوان عطار رها و کیوان ها
کند از قطره باران هویدا لؤلؤ و مرجان *** ز بهر رفعت انسان درون قعر عمان ها
ز آب ابر گوهر را به باغ و گلشن و صحرا *** ز کلک صنع او پیدا شقایق ها و ریحان ها
بساط خاک شد خوانش فراز خوان الوانش *** چه در پیدا و پنهانش فراوانند مهمان ها
زبان ذره تا بیضا به ذکر او بود گویا *** چه در پنهان په در پیدا ز پیداها و پنهان ها
بفرمان دیده را و اکن درون خود تماشا کن *** وجودش را تو پیدا کن به مورگ ها و شریان ها
کرده او در دست قدرت پر ز دُر شاهوار *** تا کند بر خلق خود این دُر و گوهر را نثار
ماه و خورشید و کواکب نور عالم گیر کیست *** در حقیقت شیر گردون بسته زنجیر کیست
آن خداوندی که او بر شاخه سبز انار *** داده گوی سرخ و اسپید از کمال اقتدار
اهتمام غافل نباش و چشم دل را باز دار *** تا ببینی حکمت آن خالق پروردگار

هیچ دانی نخندد در جهان *** بی رضا و امر آن فرمان روان
هیچ برگی می نیفتد از درخت *** بی رضا و حکم آن سلطان بخت
از دهان لقمه نشد سوی گلو *** تا نگفت آن لقمه را حق اُدخلو
یکی را چنان تنگی آرد به پیش *** که نانی نبیند در انبان خویش
یکی را به دست افکند کوه گنج *** به سنجیده ها می دهد کوه رنج
کند هر چه خواهد بر او حکم نیست *** که جان دادن و کشتن او را یکی است
نشاید سر از حکم او تافتن *** نه جز او توان حاکمی یافتن
به وقتی که دزد آید نهان در مسکنم *** بگوید که من پاسبانی می کنم
که داند که فردا چه خواهد رسید *** ز دیده که خواهد شدن ناپدید
ره نیک مردان آزاده گیر *** چو استاده ای دست افتاده گیر
کسی نیک بیند بهر دو سرای *** که نیکی رساند به خلق خدای
خدا را بر آن بنده بخشایش است *** که خلق از وجودش در آسایش است
اهتمام گوید خداوند به من رحمی خطا کارم *** نا امیدی را زمن بستان امید مغفرت دارم

بی وفائی دنیا

چراغی نیفروخت گیتی به مهر *** که آخر نیندود دودش بچهر
چرا دل بر این کار وانگی نهیم *** که یاران برفتند و ما در رهیم
تفرج کنان بر هوا و هوس *** گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانی که از ما بغیب اندرند *** بیایند و بر خاک ما بگذرند
پس از ما همی گل دهد بوستان *** نشینند با یکدگر دوستان

دریغا که بی ما بسی روزگار *** بروید گل و بشکفد نو بهار
بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت *** بیاید که ما خاک باشیم و خشت
جهان بین که با مهربانان خویش *** ز نا مهربانی چه آورده پیش
مقیمى نینى در این باغ کس *** تماشا کند هر کسى یک نفس
که هان منشین که یاران برنشستند *** بُنه بر نه که یاران رخت بستند
فغان کاین ستمکاره کوژ پشت *** یکى را نپرورد که آخر نکشت
سر سروران رو به خاک اندر است *** تن پاکشان در مغاک اندر است
اهتمام از مذهب اسلام یاری می کند *** چون که نا اهلان بی دین تیشه بر دین می زنند

غافل بودن

به غفلت تا به کی عمری چنین تنگ *** به منزل کی رسی پائی چنین لنگ
نه لایق بود عیش با دلبری *** که پر بامدادش بود شوهری
جهان ای برادر نماند به کس *** دل اندر جهان آفرین بند و بس
که داند که این دخمه دام و دَد *** چه تاریخ ها دارد از نیک و بد
چه نیرنگ با بخردان ساخته است *** چه گردن کشان را سر انداخته
یکى را به سر تاج شاهی نهی *** یکى را به دریا به ماهی دهی
یکى را بر آری و قارون کنی *** یکى را نبانى جگر خون کنی
اگر روزی دهی ور جان ستانى *** تو دانی هر چه خواهی کن تو دانی
نیفشاند تخمى کشاورز دهر *** که ندرود بیگاهش از داس قهر
نهالى در این باغ سر بر نزد *** که دهرش به کین اره بر سر نزد
سرى را زمانه نیفراخته *** که پايانش از پا نینداخته

کجا شامگه اختری تابناک *** بر آمد که نامد سحر که به خاک

اهتمام بار سفر چه بسته ای مرگ خبر نمی کند *** آن که نبسته بار خود در این سفر چه می کند

حوادثات و نکته ها

چو آهنگ رفتن کند جان پاک *** چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

ز حادثات جهانم همین پسند آمد *** که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم

نجنبد خوش روستائی و جفت *** بجر وقتی که سلطان در ایوان نخفت

گدا را کند یک درم سیم سیر *** فریدون به ملک عجم نیم سیر

به نزد من آن کس نکو خواه تست *** که گوید فلان چاه در راه تست

چه خوش گفت آن مرد دارو فروش *** شفا بایدت داروی تلخ نوش

یک سلامی نشنوی ای مرد دین *** که نگیرد آخرت آن آستین

بی طمع نشنیده ام از خاص و عام *** من سلامی ای برادر و السلام

کی شود دریا ز پوز سگ نجس *** کی شود خورشید از پف منطمس

کلید در دوزخ است آن نماز *** که در چشم مردم گذاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات *** در آتش فشانند سجاده ات

تو ای خواجه هستی چو محتاج پند *** نباشد به کس پند تو سودمند

نکته هایی درباره خداشناسی

چو بر عرشه منبر او جا گرفت *** مکان عرشه بر عرش اعلا گرفت

از آن عرشه بر عرش تابید نور *** بر آمد از او ناله نفخ صور

کتاب خدا گشت ناطق به حق *** به تنزیل تاویل و نظم و نسق

چنان شد بیانش به حُجّة قرین *** که پُر ز آفرین شد زمان و زمین

ای خَم برای سجده ات این چرخ کج مدار *** وی از تو دین مصطفوی گشته بر قرار

اشجار روزگار تمام از قلم شود *** گردد مرکب آن چه به عالم بود بحار

جن و بشر ملانک روحانیون اگر *** کاتب شوند از پی مدحت باختصار

گر مختصر کنند مدیح تو تا به روز حشر *** تحریر کی کنند یکی را ز صد هزار

شیطان که رانده گشت به جز یک خطا نکرد *** خود را برای سجده آدم رضا نکرد

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز *** کو سجده را به آدم و او بر خدا نکرد

به روز حشر که هر کرده را دهند جزا *** اگر بهشت ندادندت از حسین گله کن

مگو بهشت کجا ما کجا و شاه کجا *** بریز اشک روان یک دو روز حوصله کن

در حقیقت مالک اصلی خداست *** این امانت بهر روزی نزد ماست

عمر خود را صرف کن در خدمت خلق خدا *** تا که نام خود علم در صفحه عالم کنی

در مقام انتقام از دشمنان خود مباش *** دشمنت را دوست کن با خود ز خلق و خوی خوش

بس که باشد ناپسند و ناروا اعمال ما *** هر زمان درد و غمی آید به استقبال ما

ثروت دنیا ز عقبی کرده ما را بی نصیب *** سد راه نیکی اعمال گشته مال ما

ما که عمری راه تقصیر و خطا پیموده ایم *** وای اگر آیندگان آیند از دنبال ما

شکوه از بخت و شکایت کردن از گردون خطاست *** جرم و تقصیری ندارد کوکب اقبال ما

ما ز افعال خود خویشتن پریشان کرده ایم *** هر چه آید بر سر ما باشد از افعال ما

ره نیک مردان آزاده گیر *** چو استاده ای دست افتاده گیر

ستر کن تا بر تو ستاری کنند *** تا نبینی ایمنی بر خود مخند

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش *** کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش

غافلند این حلق از خود ای پدر *** لاجرم گویند عیب یکدگر

اهتمام غافل مباش از عیب خویش *** چون که دنیار را نباشد اعتباری تکیه بر کردار خویش

نصایح زیبا

چنین قفس نه سزای چو من الحاست *** روم به گلشن فردوس مرغ آن چمنم

حجاب چهره جان می شود غبار تنم *** خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم

عیان نشد که کجا آمدم چرا بودم *** دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم

طایر گلشن قدسم نیم از عالم خاک *** چند روزی یست که افتاده در این دام تنم

مردکی را به دشت گرگ درید *** ز آن بخوردند کرکس و مرغان

انی چنین کس به حشر زنده شود *** تیز بر ریش آدم نادان

کردگارش به حشر زنده کند *** گرچه اعضای او شود جو جو

روز محشر هر نهان پیدا شود *** خود به خود هر مجرمی رسوا شود

دست گوید من چنین دزدیده ام *** لب بگوید من چنان خندیده ام

پای گوید من برفتم در منی *** نفس گوید من نمودستم زنا

چشم گوید دیده ام شئی حرام *** گوش گوید چیده ام سوء الکلام

دیده ها بر دیگری چون بنگری *** مدتی بنشین به خود خون میگری

اهتمام چشمان خود را باز کن *** از حرام و شبهه ها اعراض کن

مدح جانشین پیغمبر

این شنیدم در غدیر خم به فرمان خدا *** بر جهاز اشتران شد پیک رحمان مصطفی

امت خود را فراهم ساخت پیرامون خویش *** تا نماید جمله را با مظهر حق آشنا

پس در آن اثنا کمر بند علی را بر گرفت *** بر فراز آورد آن مه را به برج انما

آفتاب عالم آرا سر زد از برج رسول *** تا ببخشد فیض عظما بر تمام ماسوا

شد به چشم پیر و برنا معنی قرآن عیان *** جلوه گر شد بر سر دست نبی دست خدا
بعد از آن با نام یزدان کرد آغاز سخن *** غنچه آسا لب گشود از بهر مدح مرتضی
گفت خواهم اینک از ژرفای دریای وجود *** بر شما سازم درخشان گوهری را بر ملا
بعد از آن فرمود احمد کای جماعت بعد من *** این علی باشد شما را سوی ایزد رهنما
هر که را من رهنمایم بر صراط مستقیم *** مهر من باشد علی بر او دلیل و پیشوا
با علی باشید در هر کار چون حق با علیست *** وای بر آن کس که سازد جانب حق را رها
این علی باشد مرا بر حق پرستان یادگار *** این علی باشد به عالم پای تا سر حق نما
این علی باشد پس از من بر شما یار و معین *** این علی باشد پس از من بر شما مشکل گشا

شفای کلیه مریضان

الها خالقا پروردگارا *** نما رحمی به این امیدواران
خدایا شکر تو هر دم نمائیم *** نداریم چاره ای از بینوائی
اگر ماها گنهکاریم هر دم *** گناهان را ببخشا جمله از دم
توبزرگی و ما خطا کاریم *** از تو امید مغفرت داریم

نبخشی گر گناهانم چه سازم *** اگر دستم نگیری پس چه سازم

الهی فضل خود را یار ما کن *** از این ظلم و ستم ما را رها کن

نداریم چاره ای بر این مریضان *** به حق دست عباس علمدارت ز احسان

در این دنیای فانی کس نماند *** بهر چه بنگری جز خالق یکتا نماند

یارب از لطف و کرم عاقبت مردم را *** خیر گردان که همه در طلبش منتظرند

داوری درد فرست از ره احسان *** که همه چشم به راهند و پریشان

اهتمام گوید اگر لطفی نمائی بر مریضان *** جملگی گردند شادان از دل و جان

ولادت و ظهور نور زهراى اطهر (علیها السلام)

در چنین روزی به لطف قادر بی چون خدا *** دختری آمد پدید از صلب پاک مصطفی

به چه دختر بهترین زن های دنیای وجود *** جای دارد این که دارد رتبت خیر النساء

فاطمه بانوی عالم مصطفی را نور عین *** آن که باشد از صفا زیب سرای مرتضی

مطلع انوار زهد و پارسائی فاطمه *** اختر گردون عفت گوهر بحر حیا

نام پاکش زینب سر دفتر حجب و عفاف *** یک جهان لطف و عطوفت عالمی مهر و وفا

گوهری ارزنده و رخشان ز دریای وجود *** اختری تابنده و روشن گر از عرش علا

پای تا سر پاکی و لطف و صفا و عاطفت *** منجلی از چهره اش نور خدا سر تا به پا

کنیه اش ام الائمه سومین معصوم دهر *** آن که از تقوی ندارد بین زن ها جفت و تا

جان فدای مادر پاکی که هستند از شرف *** یازده فرزند پاکش مرد و زن را رهنما

مصطفایش بارها ام ایها خوانده است *** حضرت صدیقه کبری که ناموس خدا است

فاطمه آموزگار بانوان عالم است *** وای بر آن که سازد دامن مهرش رها

اهتماما دست تو بر دامن دخت رسول *** مشگل کارم تو بگشا زوجه شیر خدا

منای دوست

پاک بازانی که عزم کوی جانان می کنند *** در طریق وصل او ترک سر و جان می کنند

این حقیقت پیشگان از قید جان وارسته اند *** کاین چنین جان را فدای راه جانان می کنند

حاجیان پاک طینت در منای قرب دوست *** همچو ابراهیم اسماعیل قربان می کنند

با خدا آنان که پیمان مودت بسته اند *** با نثار جان وفای عهد و پیمان می کنند

همت مردان صادق را بنام کز خلوص *** اقتدا بر بوذر و مقداد و سلمان می کنند
آن کسان بر قدرت اهریمنان فائق شوند *** کز حقیقت تکیه بر نیروی ایمان می کنند
ره نوردان حقیقت از توکل چون خلیل *** آتش نمرود را بر خود گلستان می کنند
رهسپاران ره اسلام و قرآن مجید *** پیروی از مکتب آزاد مردان می کنند
جان فدای دانش آموزان دانشگاه عشق *** کآنچه استاد ازل گوید بکن آن می کنند
چون غنی طبعان علیرغم زر اندوزان دهر *** در سخاوت همچو حاتم مال خود را پخش مردم می کنند
بار سفر چه بسته ای مرگ خبر نمی کند *** آن که نه بسته بار خود در این سفر چه می کند
اهتمام آزاد مردان مجاهد در جهان *** نفس خود را در حصار جهد زندان می کنند

عاقبت اندیشی

پیروی از نفس کردن آفت جان و تن است *** بنده شهوت شدن فرمانبری از دشمن است
گر ترا دیدار جانان باید از جان دل بکن *** آشنائی با خدا از غیر او دل کندن است

این دوروز عمر خود غافل زیاد حق مشو *** دیده تا بر هم زنی گویند وقت رفتن است

فکر پیری کن چون نیروی جوانی در تو نیست *** پیش پای خود نگه کن تا که چشمت روشن است

از خطر باشد مصون رهرو چو با رهبر بود *** ناخدا چون با خدا شد از حوادث ایمن است

سر شکست آشنایان سر شکست ما بود *** دست هر کس بشکند او را وبال گردن است

یک سر سوزن گشایش نیست در کار بخیل *** چون ز تنگی چشمه چشمش چو چشم سوزن است

تا که در دنیا مقیمی غافل از عقبی مباش *** با فراست فکر فردا کن که شب آبتن است

پند پیران را غنیمت دان اگر دانا دلی *** نیست جرم استاد را شاگرد او گر کودن است

هر که چون منصور شد دار فنا معراج او *** نار نمرودی خلیل بت شکن را گلشن است

شادم که از غیاب پروردگار خویش *** باشد مرا دلی که سرای محبت است

کمترین شاگرد کانون ادب هست اهتمام *** هر کسی حرفی به من آموز استاد من است

محبت و دیدار صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

سالکان ره کوی تو مصون از خطرند *** که بیاد تو در این راهگذر ره سپرند

عارفانی که به گرد حرم دل گشتند *** راه از این کعبه به سر منزل مقصود برند

زودتر از همه بر منزل مقصود رسند *** آن کسانی که در این راه سبک بارترند

چه غم از سرزنش خار مگیلان دارند *** ره روان ره کویت که ز خود بی خبرند

عاشقان تو که سودای تو بر سر دارند *** مهر دیدار رخت از همه عالم گذرند

در بر اهل نظر زنده جاویدانند *** پاکبازان تو گریتر بلا را سپرند

نیست بر بی بصران دیدن رویت مقصود *** آن کسان روی تو بینند که صاحب نظرند

مخزن عشق تو دارند به ویرانه دل *** عاشقان گرچه به ظاهر همه بی برگ و برند

وای از آن دیده که هنگام سحر در خوابست *** عارفان زنده ز انفاس نسیم سحرند

عمر بگذشت و اجل آمد و این بی خبران *** غافل از زاد ره و بی خبر از این سفرند

می کند پیک اجل هر نفس اعلام خطر *** باز جمعی پی اندوختن سیم و زرند

به تهی دستی مردان خدا خرده مگیر *** اهتمام چون که بر ارباب خرد معتبرند

صفا و صمیمیت

در محفل ما پاک دلان غیر صفا نیست *** روشنگر این بزم به جز شمع وفا نیست

کانون صمیمیت و یک رنگی و مهر است *** این جا سخن از ما و من و روی و ریا نیست

ما شیفته دوستی و صلح و صفائیم *** در ما سر کین توزی و آزار و جفا نیست

مشتاق هم آهنگی و جوینده وحدت *** دلداده صلحیم و جز این شیوه ما نیست

خود خواهی و بدبینی و نیرنگ و دورویی *** در سینه بی کینه ما حکمروا نیست

چون آینه باشد دل ما پاک و مصفا *** بر چهره دل گرد کدورت به خدا نیست

ما نغمه سرایان گلستان امیدیم *** اندیشه حرمان به سر ما ابد نیست

چون زنده ز فیض لب جان پرور یاریم *** در خاطر ما آرزوی آب بقا نیست

ما را ز ادب امر محالست جدائی *** آن گونه که از جان نفسی جسم خدا نیست

آن را که بود معرفت صحبت یاران *** بسیار عزیز است و در این گفته خطا نیست

اهتمام با تو بگویم غم دل را که چه سخت است *** زیرا که به جز دوست کسی عقده گشا نیست

مدح امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

زنده می گردد جهان پر گل شود هر شاخساری *** درهم و دینار پست است و ندارد اعتباری

گاو را از شیر نر نه وحشتاست و نه قراری *** صورت یوسف به نزد او چو ذره در شماری

احتیاجی نیست تا ظلمی رسد بر مردم آن روز *** هر کسی بر مقصدش گردد بدون رنج پیروز

مردمان در عیش و شادی جملگی چون عید نوروز *** میش با گرگ عیاناً در چرا باشد شب و روز

افضل و بالاترین نعمت در آن روز کهن سال *** دیدن روی امام منتظر باشد بهر حال

آن جمالی را که از وصفش زبان من بود لال *** قرص صورت چون قمر بر عارض او نقطه خال

پشت کوفه مسجدی سازد ولی حی داور *** کز بزرگی تا ببیند کس نخواهد کرد باور

باشد او را یک هزار و نهصد و پنجاه و نه در *** سوی کوفه کوفه سیل جمعیت روان بینی سراسر

مرد وزن را نیست غیر این ندا ذکر و شعاری *** وه چه خوش باشد به امیدی رسد امیدواری

حجت اثنی عشر اندر فراز منبر آمد *** پای درس حکمتش عیسی بامر داور آمد

چون فراز منبر آن شمس ولایت پا گذارد *** هر که بیند روی او چشم از جمالش بر ندارد

اهتمام بذر ولایش را چنان محکم بکارد *** کو اگر خواهد به راهش جان شیرین می سپارد

زمانه و روزگار 1

جنگ هابیل است و قایل هر زمان *** آدمی باشد مدام در امتحان

هر که هابیلی شود او رسته است *** می شود الگوی خوبان در جهان

ابراهیم بت شکن چون شد غریب *** نام او از دیگران بوده عجیب

آتش گرم از برایش سرد گشت *** شد خلیل الله خدایش هم حبیب

سامری آن عنصر شیطان پرست *** عهد خود با موسی عمران شکست

داد گوساله پرستی را رواج *** چون که فارغ شد به جای خود نشست

حضرت عیسی مسیح هم شد غریب *** از سوی افراطیان نانجیب

دست حق او را رهاند از دشمنان *** چون گمان کردند او را بر صلیب

چون پیمبر راه حق را طی نمود *** حضرت حق هم تلاشش را نمود

لیک تنها و غریب در قوم خویش *** آخر عمرش کسی با او نبود

غربت زهرای اطهر را ببین *** زین همه صبرش هزاران آفرین

عمر خود را صرف راه حق نمود *** با غم و اندوه بودش او عجیب

زمانه و روزگار 2

منهدم گردید اندر کوفه چون ارکان دین *** آسمان پر شد ز صوت قد قتل مولا امیرالمومنین

فرق فرقان را شکافت در هنگام سحر *** ابن ملجم آن پلید بد سرشت مرد لعین

ظهر عاشورا کمال غربت است *** چون خدا را از حسینش دعوت است

نام عاشورا بمانده جاودان *** از برای اهل عالم عبرت است

نموده انقلاب پیر جماران *** به ایران انقلاب شیر مردان

شهنشاهی فرو پاشید آن گاه *** به پا شد انقلاب علم و ایمان

شیخون و هجوم بدتر از جنگ *** بود فرهنگ دشمن پر ز نیرنگ

در آن جائی که جنگ سودی ندارد *** دو صد لعنت بر این فرهنگ پر ننگ

جهان در انتظار اعتدال است *** به غیر از آن همه قیل است و قال است

وگر افراط و تفریطش بدانی *** عدالت در جهان با آن محال است

مسلمانان ز غفلت دور گردید *** چراغ روشن پر نور گردید

برای خفتگان این زمانه *** بپا خیزند و چون منشور گردید

اهتمام اینسان دلت را خون مکن *** چاره ای نبود جز این افغان مکان

مدح و منقبت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

سبط اکبر آیت داور امام دومین *** مجتبی فرزند دل‌بند امیر المؤمنین

قرة العین بتول آرام جان مرتضی *** زیب آغوش بنی سر حلقه اهل یقین

گوشوار عرش اعظم زینت ملک وجود *** پاسدار شرع احمد سبط خیر المرسلین

آفتاب عالم آرا آسمان اقتدار *** مقتدای خلق عالم پیشوای راستین

عروة الوثقی عالم لیلة القدر جهان *** روح معراج تقرب مطلق مجتبی حصن حصین

سروستان امامت قامت دلجوی او *** نخل سر سبز ولایت دوحه خلد برین

نور او در وادی سینا به موسی جلوه کرد *** لن ترانی چون شنید از سوی رب العالمین

مهر چرخ بردباری مظهر صبر و شکیب *** ماه برج استوار صاحب رای معین

مظهر حلم و حیا دانای اسرار وجود *** معدن جود و سخا دائر مدار ملک دین

یک جهان حسن و ملاحات جلوه گر از روی او *** عالمی مهر و وفایش در تجلی از جبین

ای دریغ از کینه اشرا و چرخ کج مدار *** زاده زهرا حسن شد بی قرار و بی معین

اهتمام باید از این غم خون گریست *** از برای مجتبی فرزند امیر المؤمنین

میلاد با سعادت سرور آزادگان حضرت امام حسین (علیه السلام)

در مه شعبان که ماه رحمت یکتاستی *** باب الطاف خدا بگشوده بر اشیاستی

در چنین ماهی بود دریاری رحمت موج زن *** آدم و عالم غریق موج این دریاستی

سوم این ماه از الطاف رب العالمین *** روز مولود حسین آن زاده زهراستی

مطلع الانوار یزدان شاهد غیب و شهود *** آن که بر عالم وجودش عروة الوثقاستی

آن که از آزادگی منشور آزادی نوشت *** دین حق از اهتمامش تا ابد برجاستی

شهبسوار عرصه عشق خداوندی حسین *** یکه تاز پهنه مردی که بی همتاستی

سبط احمد شبل حیدر نور چشم فاطمه *** آن که محبوب القلوب بنده و مولاستی

سید خیل شهیدان سرور آزادگان *** آن که نامش جاودان بر صحنه دنیاستی

گوهر بحر ولایت زینت دوش نبی *** علت ایجاد بر دنیا و مافیهاستی

جوهر مردانگی استوره تقوا حسین *** کز شرافت افتخار آدم و حواستی

من چه گویم وصف آن قرآن ناطق را که خود *** جمله قرآن در مدیحتش از الف یا یاستی

اهتمام از لطف حسین ابن علی جوید مدد *** چون که او بحر سخای ایزد یکتاستی

ولادت با سعادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

زد قدم بر عرصه گیتی به امر کردگار *** مظهر مردی ابوالفضل دلیر حق شعار

در مه شعبان چو ماه روی او شد جلوه گر *** شد ز انوار جمالش مهر گردون شرمسار

شد ز مولود منور خانه شیر خدا *** بلکه از میلاد او شد خیره چشم روزگار

آسمان با این بلندی گرد شمع عارضش *** روز و شب می گردد از روی ادب پروانه وار

سرور سر حلقه شعبان دنیای وجود *** حضرت عباس نام اور خداوند وقار

مرد میدان جوان مردی که برق تیغ او *** دشمنان را می زند بر خرمن هستی شرار

زاده ام البنین آرام جان فاطمه *** قرۃ العین نبی فرزند شیر کردگار

شد علمدار سپاه نهضت خونین حق *** تا کند جان را به راه عدل و آزادی نثار

در نبرد حق و باطل پشت بر دشمن نکرد *** چون که بود از پایمردی مرتضی را یادگار

گرچه دشمن ناجوان مردانه افکندش به خاک *** تا ابد از همتش دین خدا شد پایدار

دیده ارباب حاجت باز بر الطاف اوست *** هر گرفتاری بود بر درگهش امیدوار

تا ابد باشد شهیدان را به راهش افتخار *** اهتمام دست طلب از آستانش برمدار

باز خواهد طبع من از خامه سحر آفرین *** مدحتی انشا کنم در مدح زین العابدین

زاده زهرای بی همتا علی ابن الحسین *** نور چشم مرتضی و سبط خیر المرسلین

حجت ذات خدا نور هدا بحر سخا *** پای تا سر مظهر و مرآت رب العالمین

مقتدای پیرو برنا آیت پروردگار *** پیشوای اهل تقوا آن امام چارمین

کوه دریاى دانائی که بود از علم و رأی *** در زمان خویشان استاد دانشگاه دین

دست پرورد حسین آن سرور آزادگان *** سروستان امامت نخل باغ یا و سین

محرم خلوت سرای ذات حق جل جلال *** مخزن اسرار عالم ز اولین و آخرین

چون رسول هاشمی معجز نمای بی عدیل *** چون علی مرتضی مشکلی گشای بی قرین

امر او ساری گیتی از شمال و از جنوب *** حکم او جاری به عالم از یسار و از یمین

در امور دین و دنیا با رضای حق رضا *** در وفور زهد و قوا زین و زین العابدین

نهضت سرخ حسینی را به عالم زنده کرد *** همت والای زینب نطق زین العابدین

اهتمام از دامان او دست تمنا بر ندار *** تا شود شافع به عصیان تو روز واپسین

مدح و منقبت حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)

شهریار ملک امکان والی دنیا و دین *** شاه اقلیم خراسان پیشوای مسلمین

قبله هفتم امام هشتم از هشت و چهار *** نور مطلق حجت حق رهنمای راستین

مظهر حق زاده موسی ابن جعفر بوالحسن *** حاکم شرع پیمبر اصل ایمان رکن دین

زاده زهرا امام ثامن ضامن رضا *** وارث ملک امامت سبط خیر المرسلین

مخزن علم لدنی شاهد غیب و شهود *** محرم اسرار یزدان سرّ ربّ العالمین

گوهر دریای تقوا اختر چرخ شرف *** داور دنیا و عقبی مقتدای متقین

آن که هر دم در مصائب شد رضا *** بر رضای خالق جان آفرین

شد ز بی داد مخالف روز و شب *** خاطرش زار و دلش اندوهگین

بس جسارت ها که دید از دشمنان *** بس مصیبت ها کشید از مشرکین

عاقبت زد آتش زهر جفا *** شعله ها بر خرمن جاننش چنین

لاجرم آن خسرو دور از وطن *** شد شهید از جور مأمون لعین

در مدیحه اش اهتمام مسکین سرود *** چند بیتی را به احوالی حزین

مدح ائمه بقیع

رتبه ای برتر ز عترش کبریا دارد بقیع *** ز آن که با خود جسم خاصان خدا دارد بقیع

گر بود شب ها فضایش خالی از شمع و چراغ *** از فروغ حق بسی نور و ضیا دارد بقیع

چشم مشتاقان ز خاک آستانش روشن است *** از برای دیده ما طوتیا دارد بقیع

گنج ها باشد نهان در سینه ویرانه اش *** در بر اهل نظر قدر و بها دارد بقیع

سینه اش سوزان بود از داغ زهرای جوان *** در ضمیرش تا ابد شور و نوا دارد بقیع

می رسد در گوش جان ها بانک افغانش هنوز *** یادگاری گوشه از خیر النساء دارد بقیع

چون دل دریا شود آکنده از دُر و گهر *** گوهری در خویشتن چون مجتبی دارد بقیع

در دل خود کرد پنهان پیکر پاک حسن *** پاره پاره سینه از زهر جفا دارد بقیع

باشد این خاک بهشتی مدفن زین العباد *** زان سبب بوئی ز دشت کربلا دارد بقیع

باقر علم نبیین خفته در این خاک پاک *** کز وجودش یک جهان عز و علا دارد بقیع

جعفر صادق بود مدفون در این خاک شریف *** پیشوای مذهب و دین هُدی دارد بقیع

بر مشام جان رسد از خاک آن بوی بهشت *** اهتمام از بس شمیم جان فزا دارد بقیع

بی وفائی دنیا

دریغا که بی ما بسی روزگار *** بروید گل و بشکفد نو بهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت *** بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تقرج کنان بر هوا و هوس *** گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند *** بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی گذشت *** به لهُو و لعب زندگانی گذشت

دریغا چنان روح پرور زمان *** که بگذشت بر ما چو برق یمان

چرا دل بر این کار وانگه نهیم *** که یاران برفتند و ما درهیم

دلا تا ک به فکر نان و آبی *** در این محنت سرا تا کی بخوابی

گیرم که خلق را ز فریبت فریفتی *** با دست انتقام طبیعت چه می کنی
یک عمر گنه کردی و دیدی ثمرش را *** نیکی چه بدی داشت که یک بار نکردی
تو که با خود کج و با خلق خدا کج *** آخر قدمی راست بیا ای همه جا کج
تو اهتمام دست توسل بزن به آل عبا *** که وا شود گره از کار تو چو مشکل ها

اشعار مفید و آموزنده

گیرم پدر تو بود فاضل *** از فضل پدر تو را په حاصل
پسری را که نشانی ز پدر نیست به دهر *** نیست اولاد خلف نا خلفش می خوانند
مرد آنست که در کشاکش دهر *** سنگ زیرین آسیا باشد
رهر و آن نیست که گه تند و گهی خسته رود *** رهر و آنست که آهسته و پیوسته رود
چون عود نبود چوب بید آوردم *** روی سیه و موی سفید آوردم
آبی که آبروی تو برد در گلو مریز *** آری برای عاقبت خویش اشک ریز
تا کنون کردی گنه دیگر مکن *** تیره کردی آب افزون تر مکن
قناعت کن ای نفس بر اندکی *** که سلطان و درویش بینی یکی
چو سیراب خواهی شدن ز آب جوی *** چرا ریزی از بهر برف آبروی
مخضت ای گنه کرده خفته خیز *** به قدر گنه آب چشمی بریز
اهتمام گر تو امیدت بر نیاید *** بنومیدی جگر خوردن نیاید

نکته ها و آموزنده ها به طریق شعر

دانی که چرا خدا تو را داد دو دست *** من معتقدم که اندر آن سری هست

یک دست به کار خویشتن پردازی *** با دست دگر ز دیگران گیری دست

تواناست آخر خداوند روز *** که روزی رساند تو چندان مسوز

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای *** نبرد رگی تا نخواهد خدای

اگر روزی دهی و جان ستانی *** تو دانی هر چه خواهی کن تو دانی

هر نیک و بدی که در شمار است *** چون در نگری صلاح کار است

غم و شادمانی به سر می رود *** به مرگ این دواز سر به در می رود

مخور هول ابلیس تا جان دهد *** هر آن کس که دندان دهد نان دهد

ز خاک آفریدت خداوند پاک *** پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت اندازدت *** تکبر به خاک اندر اندازدت

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت *** که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

اهتمام ره نیک مردان آزاده گیر *** چو ایستاده ای دست افتاده گیر

به غفلت تا به کی عمری چنین تنگ *** به منزل کی رسی پائی چنین لنگ

نه لایق بود عیش با دلبری *** که هر بامدادش بود شوهری

جهان ای برادر نماند به کس *** دل اندر جهان آفرین بند و بس

که داند که این دخمه دام و دَد *** چه تاریخ ها دارد از نیک و بد

چه نیرنگ با بخردان ساخته *** چه گردنکشان را سر انداخته

یکی را به سر تاج شاهی نهی *** یکی را به دریا به ماهی دهی

یکی را بر آری و قارون کنی *** یکی را به نانی جگر خون کنی

اگر روزی دهی و جان ستانی *** تو دانی هر چه خواهی کن تو دانی

سر شب به تن سر به سر تاج داشت *** سحر گه نه تن سر نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری *** نه نادر به جا ماند و نه نادری

اهتمام غافل مباش از این جهان *** چون ندارد اعتباری تا به کی هستی عیان

نصایح و نکته ها

کلید در دوزخ است آن نماز *** که در چشم مردم گذاری دراز

اگر جز به حق میرود جاده ات *** در آتش فشانند سجاده ات

تو ای خواجه هستی چو محتاج پند *** نباشد به کس پند تو سودمند

چو آهنگ رفتن کند جان پاک *** چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

به نزد من آن کس نکو خواه تست *** که گوید فلان چاه در راه تست

کشتی از طوفان ترسد *** چون خدا با ناخداست

برد کشتی آن جا که خواهد خدا *** درد جامه از تن اگر ناخدا

نداند به جز ذات پروردگار *** که فردا چه بازی کند روزگار

روز محشر هر نهان پیدا شود *** خود به خود هر مجرمی رسوا شود

دست گوید من چنین دزدیده ام *** لب بگوید من چنان خندیده ام

پای گوید من برفتم در منی *** نفس گوید من نمودستم زنا

چشم گوید دیده ام شئی حرام *** گوش گوید چیده ام سوء الکلام

اهتمام بر دیده هایت بنگری *** مدتی بنشین به خود خون می گری

نصایح و اندرزها

اگر به چشم حقیقت نظر کنی به جهان *** بهر چه مینگری جز خدا نخواهی دید

هر که اثنی عشری نیست مسلمان نبود *** مومن آنست که او پیرو حیدر باشد

پیروان ره توحید به مقصود رسند *** عاصیان روز جزا غرق خجالت باشند

چند بر مال جهان نازی و عصیان ورزی *** همه اموال جهان در خور آفت باشد

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز *** تو چه کردی و چه داری عملت کو و کدام

توشه آخرت چیست در این راه دراز *** که تو را موی سفید از اجل آورده پیام

هر که آمد عمارتی نو ساخت *** رفت منزل به دیگری پرداخت

گرگ اجل یکایک از این گله می برد *** این گله را ببین چه اسوده می چرد

زندگی چیست خون دل خوردن *** ای دریغ و درد بعد از این مردن

عمر خود را صرف کن در خدمت خلق خدا *** تا که نام خود علم در صفحه عالم کنی

ثروت دنیا ز عقبی کرد ما را بی نصیب *** سد راه نیکی اعمال گشته مال ما

اهتمام اندر سفر یا در حضر باش به هوش *** هم راز بود کتاب از من می نوش

بار سفر چه بسته ای *** مرگ خبر نمی کند

آن که نبسته بار خود *** در این سفر چه می کند

پیوند عمر بسته به مؤنست هوش دار *** غم خوار خویش باش غم روزگار چیست

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش *** کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی

گر سلیمان و گر اسکندری *** چون اجل آید ز موری کمتری

زور رستم قوت اسفندیار *** در دم رفتن نمی آید به کار

پس ای که عمر تو افزون گذشت ز شصت *** پایان رسید عمر و ز سر آب در گذشت

گر خاطری گشته پریشان ز دست تو *** زود آورش به دست که باشد شکست تو

چون هر کسی برای دگر کس چه بال اوست *** بال شکسته بر تن هر کس و بال اوست

خواهی اگر به اوج سعادت زنی تو پر *** با احترام نام دگر مردمان ببر

تا آن که نام نیک تو هم مردمان برند *** نادیده مرد وزن همه شیدای تو شوند

از اهتمام این سخنان را تو پند گیر *** تا زنده ای تو کمک کن به مرد پیر

عبرت ها

ما از آن پاک دلانیم که به دل کینه نداریم *** یک شهر پر از دشمن و یک دوست نداریم

ما شاخه درختیم پر از میوه توحید *** هر رهگذری سنگ زند باک نداریم

برگ گل با این لطافت آب از گل می خورد *** غصه دیوانه را آن مرد عاقل می خورد

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد *** نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

برو با ناکسان منشین مشکن قیمت خود را *** که من قدر تو می دانم تو قدر خود نمی دانی

پس از چندی که می خواهم بساط عشرتی چینم *** فلک گوید مچین دیگر که من ناچیده بر چینم

دل که رنجید از کسی خرسند کردن مشکل است *** شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

بار حمالان به دوش خود گرفتن ننگ نیست *** زیر بار منت نامرد رفتن مشکل است

قدر آئینه بدانید چو هست *** نه در آن وقت که افتاد و شکست

در بیابان ها اگر صد سال سرگردان شوی *** بهتر است اندر وطن محتاج نامردان شوی

ای بسا انسان آدم خوار هست *** پس به هر دستی نباید داد دست

اهتمام ز صد در گرامیدت بر نیاید *** به نومیدی جگر خوردن نباید

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا و رسول و امام *** سروده این غزل محمد اهتمام

به مردان نیک و به مردان پاک *** در این سرزمین و در این آب و خاک

ز خاک افریدت خداوند پاک *** پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت اندازدت *** تکبر به خاک اندر اندازدت

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت *** که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

این دو روز عمر خود غافل زیاد حق مشو *** دیده تا بر هم زنی گویند وقت رفتن است

ص: 143

فکر پیری کن چو نیروی جوانی در تو هست *** پیش پای خود نگه کن تا که چشمت روشن است

پند پیران را غنیمت دان اگر دانا دلی *** نیست جرم استاد را شاگرد او گر کودن است

غم از چرخش روزگاران مدار *** که بی ما بسی بگذرد روزگار

پیوند عمر به موئیس هوش دار *** غم خوار خویش باش غم روزگار چیست

تا که در دنیا مقیمی غال از عقبی مباش *** با فراست فکر فردا کن که شب آبستن است

اهتمام عمر عزیز است غنیمت بشمار *** تا که مسرور و سر افراز شوی روز شما

مطلع الانوار خلاق احد

که یکی هست و هیچ نیست جز او *** وحده لا شریک الا هو

هر گیاهی که از زمین روید *** وحده لا شریک له گوید

میسر نگردد به کس این سعادت *** به کعبه ولادت به مسجد شهادت

نوشته بر در جنت به خط سبز جلی *** شفیع روز قیامت محمد است و علی

بهترین جمله نعمت ها *** هست مهر و محبت مولا

ولی حق وصی پیغمبر *** جمله ممکنات را رهبر

به شب اول قبرم نکنم وحشت و ترس *** چون در آن لحظه حسین است که مهمان من است

به سؤالم اگر آرند به میزان حساب *** پاسخ آرم به خداوند حسین جان من است

مطلع الانوار خلاق احد *** مظهر آیات الله الصمد

اصل ایمان پایه صوم و صلاة *** رکن دین سرمایه حج و جهاد

اهتمام از لطف او حاجت بخواه *** تا بگیرد دست تو آن کشتی راه نجات

آرامش و توکل

به غم خواری چون سر انگشت من *** نخارد کسی در جهان پشت من

درون فرو ماندگان شاد کن *** ز روز فرو ماندگی یاد کن

زر از بهر خوردن بود ای پسر *** برای نهادن چه سنگ و چه زر

مکن بد که بد بینی ای یار نیک *** که ناید ز تخم بدی بار نیک

اگر بد کنی چشم نیکی مدار *** که هرگز نیارد گز انگور بار

مپندارم ای در خزان کشته جو *** که گندم ستانی به وقت درو

مکن خیره بر زیر دستان ستم *** که دستی است بالای دست تو هم

ستمگر جفا بر تن خویش کرد *** نه بر زیر دستان دلریش کرد

تحمل کن ای ناتوان از قوی *** که روزی توانا تر از وی شوی

اگر زیر دستی بر آید ز پای *** حذر کن ز نالیدنش بر خدای

خدا مهربانست و بس دادگر *** ببخشا و بخشایش حق نگر

به دنیا اهتمام از راه احسان *** عمل کن در امور زندگی احکام قرآن

مسلمانی

گر نباشد ای مسلمان صدق سلمانی ترا *** حاصلی هرگز ندارد این مسلمانی ترا

ای که جز نامی نمی دانی ز اصل و فرع دین *** پس چه تأثیری بود در سبحه گردانی ترا

داغ درد دردمندانت نباشد گر به دل *** در سجود حق چه حاصل داغ پیشانی ترا

گر نداری مهر موری در دل سنگین خویش *** کی دهد حق حشمت و جاه سلیمانی ترا

طینت اهریمنی بگذار و بگذر از هوا *** تا کند دور از هوس الطاف یزدانی ترا

مشکلی را حل کن از خلق خدا تا در جزا *** حق ز لطف خود ببخشاید به آسانی ترا

دل تجلی گاه انوار خدای اکبر است *** ره مده در جایگاه قدس جانان کینه را

از غرور و کبر و نخوت کس نیابد سروری *** دور کن از خویشتن این عادت دیرینه را
هر نفس از عمر مشتاقان شب قدری جد است *** چند می جوئی شب قدر و شب آدینه را
منتهای بی نیازی در قناعت کردن است *** از چه رو با سیم و زیر پر می کنی گنجینه را
اهتمام تا زنده ای فیضی رسان بر دیگران *** چون ندارد بعد از این سودی پشیمانی ترا

دوستی و اخوت

بیا ز راه وفا یار یکدگر باشیم *** معین و یاور و غمخوار یکدگر باشیم
دهیم دست اخوت ز روی مهر بهم *** همیشه یار و مدد کار یکدگر باشیم
به شاه راه محبت به عزم کوی مراد *** بیا که توسن رهوار یکدگر باشیم
کنون که باب مخالف وزد به دشت و دمن *** در این چمن گل بی خار یکدگر باشیم
چو دشمنان ز جفا قصد جان ما دارند *** چگونه ما پی آزار یکدگر باشیم
در این بهار که گل نا شکفته می میرد *** چرا که آفت گلزار یکدگر باشیم

چو دوش ما ز گران بار غم خمید ای دوست *** کجا رواست که سر بار یکدگر باشیم

به رایگان نبرد دست رنج ما دشمن *** به نقد جان چو خریدار یکدگر باشیم

چو یوسفی به کلافی نمی خرنند اکنون *** بیا که رونق بازار یکدگر باشیم

در این فضای سیه چون شدیم مستاصل *** به اهتمام بگویار یکدگر باشیم

توکل

هر کار که می کنی بگو بسم الله *** تا جمله گناهان تو بخشد الله

لا حول و لا قوة الا بالله *** حسبنا الله نعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

على الله فى جميع امور توكلی *** و بخامس آل عبا توسلى

ز بسم الله می خوانم خدا را *** ز مشتی خاک آدم ساخت ما را

ز بسم الله چیزی نیست بهتر *** نهادم تاج بسم الله بر سر

عجب تاجی است این تاج الهی *** بنه بر سر برو هر جا که خواهی

حب على و بغض عمر راه نجات *** بر عمر لعنت و بر آل محمد صلوات

اگر آتش به زیر پوست داری *** نسوزی چون على را دوست داری

بهترین جميع نعمت ها *** هست مهر و محبت مولا

ولى حق وصى پیغمبر *** جمله ممکنات را رهبر

بالای سرم نام على نقش نمودم *** یعنی که سر من به فدای قدم تو على جان

اهتمام از لطف او حاجت بخواه *** چون ولى حق على مرتضاست

تا بود از لطف یزدان منطق گویا مرا *** بر نیاید از دهان جز مدحت مولا مرا
سینه ام خلوت سرای مهر مولا حیدر است *** خفته در ژرفای این دل گوهر والا مرا
کرده ام نام علی را حرز جان در کارها *** باشد از تاثیر نامش بس گشایش ها مرا
در دلم هرگز نباشد جز تولای علی *** حاصلی جز این ندارد مزرع دنیا مرا
روزگارم خوش بود هر دم به ذکر یا علی *** کی بود در دل غم دنیا و ما فیها مرا
دشمن مدح علی را از حسادت گو بمیر *** با ولای مرتضی نبود ز کس پروا مرا
یک سر مویم نباشد خالی از مهر علی *** حب او با خون عجین گردیده در اعضا مرا
بر ندارم یک نفس دست طلب از دامش *** چون بود الطاف آن شه ملجا و ماوا مرا
گشت امروزم بیای نابسامانی تباه *** تا چه پیش آید از این آشفتگی فردا مرا
گرچه خاموش و خمودم چون سکوت جاودان *** باشد از تاثیر دانش منطق گویا مرا

رهرو سر منزل مقصود خویشم هر زمان *** گر چه خار سرزنش ها می خورد در پا مرا

اهتمام مدح علی شاه نجف کن توز جان *** که روان کرده چنین منطق گویای ترا

اشعار آموزنده

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

ز نیرو بود مرد را راستی *** راستی کن که راستان رستند

راستی آور که شوی رستگار *** در جهان راستان قوی دستند

افتادگی آموز اگر تشنه فیضی *** هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد *** بلا ندیده دعا را شروع باید کرد

پروانه وار گرد جهان گردیدم *** نامردم اگر مرد یک رنگی دیدم

یک رنگ تر از تخم ندیدم به جهان *** آن را بشکستم و دو رنگش دیدم

مردانه وار گر بیرندم به پای دار *** جانانه جان دهم که جهان پایدار نیست

هر که در این بزم مقرب تر است *** جام بلا بیشترش می دهند

دیدم که فلک به ما چها کرد *** ما را به غم تو مبتلا کرد

اهتمام از بهر ای دنیای فانی *** خود مرنجان چون ندارد شادمانی

یک بیتی های مفید و آموزنده

افسوس که ماه رمضان آمد و رفت *** آن توبه ده پیر و جوان آمد و رفت

افسوس که عمر آدمی یک نفس است *** آن یک نفس هم همش به آب و هوس است

از دست و زبان که بر آید *** کز عهده شکرش به در آید

هر که نان از عمل خویش خورد *** منت از حاتم طائی نبرد

پدر خویش شو اگر مردی *** دور نان پدر چه می گردی

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف *** تا که اسباب بزرگی همه آماده شود

حساب خود نه کم گیر و نه افزون *** منه پای از گلیم خویش بیرون

مسخره گر را سخت کیفر می کنند *** حرف بجا اگر نقره باشد سکوت بجا طلاست

شب قدر بیدار می مانیم تا بیدار شویم

صنایع ترقی کرده *** اخلاق تنزل کرده

عنان مال خودت را به دست غیر نده *** که پس گرفتن آن کمتر از گدائی نیست

دلی بی غم در این عالم نباشد *** اگر باشد بنی آدم نباشد

هر چه ما خواستیم نه ان شد *** هر چه خدا خواست همان شد

ص: 151

دریغا که فصل جوانی گذشت *** به لهُو و لعب زندگانی گذشت

تورا تکیه ای جان من بر عصاست *** دگر تکیه بر زندگانی خطاست

در پس هر گریه آخر خنده ایست *** مرد آخر بین مبارک بنده ایست

دیده ها بر دیگری چون بنگری *** مدتی بنشین به خود خون میگری

گر رسد مالی نگردی شادمان *** ور رود آن نبودت باکی ز آن

لطف دانی آنچه آید از خدا *** خواه ذل و فقر خواه غز و غنا

گر سر هر موی من یابد زبان *** شکرهای تو نیاید در بیان

چو نبود در جهان پاینده چیزی *** نیز زد ملک عالم را پیشیزی

غم چیزی رگ جان را خراشد *** که گاهی باشد و گاهی نباشد

جهان از نام آن کس ننگ دارد *** که از بهر جهان دلتنگ دارد

بنده همان به که ز کردار خویش *** روی به درگاه خدا آورد

اهتمام تو شکر یزدان کن ز جان *** تا ز الطافش رسد از غیب دستی بی گمان

دوستی که دست خداست *** قدمش روی چشم ماست

ص: 152

گفتم به عارفی که گدائی کجا کنم *** گفتا برو به طوس بگو یا ابا الجواد

علی را قدر پیغمبر شناسد *** که هر کس خویش خود بهتر شناسد

قدر زر زرگر شناسد *** قدر گوهر گوهری

هر کس که نمک خورد و نمکدان بشکست *** نام نمک علی حرامش باشد

بسی نام نیکوی پنجاه سال *** که یک کار زشتی کند پایمال

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت *** که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

تحمل کن ای ناتوان از قوی *** که روزی توانا تر از وی شوی

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم *** این لحظه عمر را غنیمت شمیریم

فردا که نیامده چرا غم بخوریم *** ما روزی خود ز دست مردم نخوریم

ترا این قدر تا بمانی بس است *** چورفتی جهان جای دیگر کس است

تو اهتمام بزن دست تو سل به دامن حیدر *** که دست عاصی تو گیرد در صف محشر

سلام بر پنج تو و اشعاری شیرین

اول سلام بر احمد دوم به ساقی کوثر *** سوم به فاطمه چهارم به سبز پوش پیمبر

سلام پنجم ما بر شهید نیزه و خنجر *** ز بعد پنج تن حق سلام بر همه یک سر

با ادب باش تا بزرگ شوی *** با ادب شدن خرجی ندارد

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند *** تا توانی به کف اری به غفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمان بردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری

امام

هشتمین جان ها فدایت *** بداده زهر کین مأمون برایت

خداوندا نما هر دم تو لعنت *** به هارون و به مأمون تا قیامت

در کفش کن حریم پور موسی *** موسی کلیم با عصا می بینم

علی بن موسی الرضا که از خدایش *** لقب شد رضا چون رضا بودش آئین

اهتمام تو برو به طوس و نگر *** که زمزم و حجر و مروه و صفا آن جاست

نکاتی زیبا و پند آموز

آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد *** من که پیدا نکردم تو پیدا نمی کنی

از امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال شد که مکارم اخلاق چیست حضرت فرمودند: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگوئی، ادای امانت، آری کسی که این اوصاف دوازده گانه را داشته باشد به یقین انسان کامل و برجسته و در خط انبیاء و اولیاء خواهد بود.

صد بار گنه کردی و دیدی ثمرش را *** نیکی چه بدی داشت که یکبار نکردی

رشته ای بر گردنم افکنده دوست *** می برد هر جا که خاطر خواه اوست

رسول الله فرمودند: در تعجبم از کسی که در طلب دنیا است و مرگ در طلب اوست و فرمودند در تعجبم از کسی که غافل است و از او غافل نیستند و در شگفتم از کسی که با تمام دهانش می خندد در حالی که نمی داند خدا از او راضی است یا خشمگین

نکات آموزنده

ای نام تو بهترین سر آغاز *** بی نام تو نامه کی کنم باز

در موقع صحبت صدای خود را پایین بیاورید تا طرف مقابل از شما لذت ببرد هم چنان که گل ها از باران طراوت پیدا می کنند نه از صدای غرش آسمان - بد نیستم - بلد نیستم - سه نوع تقوا داریم - یک تقوای عام - تقوای عام همان عمل به واجبات و ترک محرمات است 2- تقوای خاص - تقوای خاص تقوائی است که حتی از مکروهات هم دوری می شود مکروهات گناهی ندارد مکروه است مثل خوابیدن در مسجد یا چیز خوردن در توالت یا در راه

غذا خوردن یا در شب به قبرستان رفتن گناهی ندارد ثواب هم ندارد 3 - تقوای خاص الخاص و آن تقوائی است که شامل حال کمی از افراد می شود و نادر است نه تنها به سراغ گناه نمی روند بلکه فکر گناه هم نمی کنند.

اشعار مهم

قسمت گر بود آید از یمن *** قسمت نبود بیفتد از دهن
با بدان بد باش با نیکان نکو *** جای گل باش جای خار خار
هر گیاهی که از زمین روید *** وحده و لا شریک له گوید
علی الله فی جمیع امور توکلی *** و بخامس آل عبا توسلی
این همه جنگ و جدل علت کوته نظریست *** و نه از روز ازل دام یکی دانه یکی است
چیزی که عیان است *** چه حاجت به بیان است
قانون هست ولی ندانستن قانون *** و عمل نکردن سبب زیان است
گلی خوشبوی در حمام روزی *** رسید از دست محبویی به دستم
بدو گفتم تو مشکی یا عبیری *** که از بوی دل آویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم *** ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد *** وگرنه من همان خاکم که هستم
ملک سکندر و زر قارون و عمر نوح *** این هر سه را کسی ندید ولیکن تو دیده گیر

پند و اندرز

با حسین تا یا حسین یک نقطه کم دارد ولی *** با حسین بودن کجا و یا حسین گفتن کجا

بهترین جمیع نعمت ها *** هست مهر و محبت مولا

ولی حق وصی پیغمبر *** جمله ممکنات را رهبر

گفتم به عارفی که گدائی کجا کنم *** گفتا برو به طوس بگو یا ابا الجواد

به ذره گر نظر لطف بو تراب کند *** به آسمان رود و کار آفتاب کند

اگر آتش به زیر پوست داری *** نسوزی چون علی را دوست داری

نداند به جز ذات پروردگار *** که فردا چه بازی کند روزگار

گر گوهری از کفت برون تافت *** در سایه وقت می توان یافت

ور وقت رود ز دست ارزان *** با هیچ گهر خرید نتوان

دانی که ترا چرا خدا داد دو دست *** من معتقدم که اندر آن سری هست

یک دست به کار خویشتن پردازی *** با دست دگر ز دیگران گیری دست

گیرم که خلق را ز فریت فریفتی *** با دست انتقام طبیعت چه می کنی

اهتمام گر عمر باشد عمر نوح *** آخرش باید روی در کنج گور

خدا کشتی آن جا که خواهد برد *** اگر ناخدا جامه از تن درد

از خدا خواهیم توفیق ادب *** بی ادب تنها بماند از فیض رب

دست حق با تو مدارا می کند *** چون که از حد بگذرد رسوا کند

افتادگی آموز اگر تشنه فیضی *** هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

به نادانان چنان روزی رساند *** که صد دانا در آن حیران بماند

ملک سکندر و زر قارون و عمر نوح *** این هرسه را کسی ندید ولیکن تو دیده بین

گر خدا یار است بر سلطان میبچ *** گر ورق برگشت صد سلطان به هیچ

یکی را نشانی به تخت و کلاه *** یکی را نشانی به خاک سیاه

سر شب به تن سر به سر تاج داشت *** سحر گه نه تن سر نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری *** نه نادر به جا ماند و نه نادری

با بدان کم نشین که صحبت بد *** گر چه پاکی تو را پلید کند

آفتاب به این بزرگی را *** لکه ابر ناپدید کند

بحر طویل

جهت به دنیا آمدن حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

پس علی آمد و بنشست و بفرمود به ام البنین ای مادر عباس بده پسر مرا گهرم را مه تابان قمرم را بده گلی از بستان جمالش به خیالش ببرش بگرفت و به دامن بنهادش و بزد بوسه به لعل لب فرزند عزیزش به دو چشمان ترش به دو گیسوی سرش و بفرمود که ای مادر عباس به کاری که خدا خواست رضا باش مبادا که روزی تو کنی ناله و افغان و گله از خالق منان اگر هست صبوری بنما شکر به درگاه الهی که بود مصلحت کار خدائی.

ساقی کوثر علی گریان بشد *** چون که عباس علی گردید مقتول عدو

اهتمام باید از این غم خون گریست *** از غم فرزند حیدر کشته می گردد ز کین

عالمی از این عزا گردد حزین *** بهر عباس علمدار رشید

سر دفتر کل حسنات است حسین *** شوینده لوح سیات است حسین
ای شیعه ترا چه غم بود در عرصات *** جائی که سفینه النجاة است حسین
نام نیکی گر بماند یادگار *** به کز و ماند سرای زرنگار
بروقوی شو اگر راحت جهان طلبی *** که در نظام طبیعت پامال است
مبادا که در دهر دیر ایستی *** مصیبت بود پیری و نیستی

پند و اندرز

یا علام الغیوب * یا ستار العیوب * امروز که گذشت * فردا را بگو
چه کنم چه کنم * دل ما را بگو * دل را بزن به دریا * مباحش به فکر فردا

مگر ادم چند بار می اید به دنیا *** بزن به کوه و صحرا

دنیا سه روزه :

دیروز که گذشت

فردا هم نیامده

امروز که در آنیم

دریاب که خسران نیاییم

زندگی زیر و رو خیلی دار *** گر نسازی با او کارت زاره

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

